

فست تاریخی ، تاریخ پارت موافق مدارك شرفی

من در فارس و کرمان با علمای محوس ملاقاتی کرده مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم ، که در هیچیک از کتب تواریخ فرس و دیگران ضبط نشده است و آن این است ، که زرتشت بورشسب بن اسپهان در آوستا ذکر کرده ، که سیصد سال دیگر اضطرابی بزرگ روی دهد ، ولی بدین من خلی وارد نیاید ، ولی وقتیکه هزار سال بگذرد ، دین و ملک هر دو زوال یابند . بین زرتشت و اسکندر تقریباً سیصد سال است ، زیرا زرتشت در سلطنت گشتاسب پسر نهراسب ظهور کرد و اردشیر پسر بابک مهالك را پانصد و اندی سال پس از اسکندر جمع کرد . بنابراین در زمان اردشیر بابکان از هزار سال ، دوست سال باقی بود و چون اردشیر دید ، که پیشگوئی زرتشت مردم را مایوس ساخته باعث سستی دولت خواهد شد ، زیرا مردم حاضر نخواهند گردید ، جداً دولت را همراهی کنند ، قرارداد ، که از زمان بعد از اسکندر تا اردشیر بکامند و انتشار دهند ، که این زمان دوست و شصت سال است . این اقدام باعث اختلال تاریخ گردید و کتابها را هم موافق آن نوشتند . این است آنچه که مسعودی گوید و نمیتوان در باب صحت یا سقم این روایت چیزی گفت بخصوص ، که در آوستا چنین خبری ذکر نشده است ، ولی وقتیکه در تاریخ سلطنت کیانیان دقیق میشویم ، می بینیم ، که مدت سلطنت کیانیان را از کیقباد تا دارا معاصر اسکندر هفتصد و هیجده سال دانسته اند و حال آنکه سلسله هخامنشی از چشم پیش اوّل ، تا داریوش سوم موافق تاریخ چهارصد سال سلطنت کرده . در اینجا سیصد و هیجده سال روی سلطنت هخامنشی ها ( کیانیان داستانها ) انداخته اند ، تا تقریباً آنچه ، که از دوره بعد از اسکندر تا اردشیر بابکان کاسته اند ، جبران شود . دیگر می بینیم ، که در تقسیم عدد سیصد و هیجده بین دو زمان ، یعنی زمانی ، که از کیقباد تا گشتاسب گذشته و از گشتاسب تا دارا ، تبعیض شده زمان بعد از گشتاسب تا دارا یکصد و شصت و هشت سال است و از کیقباد تا گشتاسب پانصد و پنجاه سال ، یعنی تقریباً تمامی سیصد و هیجده سال زیادی را بزمانی ، که از کیقباد تا گشتاسب گذشته است ، اختصاص داده ، یا روی آن زمان انداخته اند ،

نه اینکه متناسبی در این تقسیم، بین دو زمان مزبور قائل شده باشند. این تقسیم روایت مسعودی را تأیید میکند، زیرا اگر عدد سیصد و هیجده را متناسب تقسیم میکردند، بیش از صد و شصت و هشت سال بزمان بعد از گشتاسپ تاداران تعلق میگرفت و این خود نقض غرض میبود، چه مقصود این بوده، که از هزار سال بکاهند و ابتداء هزار سال از زمان زرتشت حساب میشده، زیرا او در سلطنت گشتاسپ ظهور کرده بود. ظن قوی میروود، که بهمین جهت هم مجبور گشته اند برای سلطنت شاهان کیانی، که قبل از گشتاسپ بر تخت نشستند بودند، مدتهای غیر طبیعی قائل شوند، مثلاً برای یکاوس صد و پنجاه سال، برای لهراسب صد سال، برای خود گشتاسپ صد و بیست سال، زیرا سلطنت او بدو قسمت تقسیم میشده: قبل از ظهور زرتشت و بعد از این واقعه و طول زمان قبل از ظهور خانی بمقصود نپرسانیده. ممکن است گفته شود، که از شاهان بعد از گشتاسپ هم برای اردشیر دراز دست (بهمین) يك مدت غیر طبیعی، که صد و ده سال است قائل شده اند. این ایراد در بادی نظر وارد است، وای اگر قدری دقیق شویم، میبینیم، که وارد نیست، زیرا اردشیر بهمین در داستانها جایگیر سه اردشیر تاریخ است: اردشیر دراز دست - اردشیر باحافظه - اردشیر اُخس و سلطنت این سه نفر روی هم رفتد صد و هفت سال است، که تقریباً همان عدد صد و ده سال میشود. اما اینکه چرا يك اردشیر جایگیر سه اردشیر شده، اگر در اینجا بخواهیم از این مطلب صحبت داریم، از موضوع خارج خواهیم شد، زیرا جای این مطلب در مقایسه داستانها با تاریخ است، با وجود این بطور خلاصه گوئیم: همیشه یا غالباً، و قایکه چند نفر شاه هم اسم در سلسله ای سلطنت میکنند، بهرور دهور این چند نفر بیک نفر، که نامی تر است، تبدیل مییابند، مگر اینکه در زمان یکی از چند نفر دیگر واقعه بسیار مهمی رو بداده و در خاطر ها مانده باشد. برای اینکه خیلی دور نرویم، سه شاه عباس صفوی را مثل میآوریم، که برای سواد مردم ایران يك شاه عباس شده اند و این شاه عباس شاه عباس اول است، که نامی تر از دو شاه عباس دیگر بود. چنین است نظری، که ظاهر روایت

نست تاریخی . تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

مستعودی را تأیید میکند . با وجود این نمیتوان گفت ، که جهت همین بوده و بس ، زیرا ممکن است ، که بواسطه خصومت ساسانیان با اشکانیان صاحب خدای نامه یا امثال اونخواسته باشند ، طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدت را ذکر کنند ، و الا دولت پارت دولتی بزرگ و نیرومند جلوه میکرد و این سکوت خداینامه در قرون بعد باعث همان بی اطلاعی شده ، که فردوسی صریحاً اظهار میدارد :

( از ایشان بجز نام نشنیده ام . نه در نامه خسروان دیده ام )

بعبارت دیگر میتوان ظن قوی داشت ، که اردشیر از کوتاه کردن دوره پارتی دو مقصود را انجام داده ، یکی کوتاه کردن مدت زمانی ، که از گشتاسب تا اردشیر گذشته است و دیگر کاستن از جلوه دوره پارتی و ابهت اشکانیان برای ازمنه بعد . دلیل این نظر آنکه وقایع دوست سال هم ذکر نشده و نه فقط فردوسی ، بل هبچیک از مورخین قرون اوّلی اسلامی ، چنانکه بیاید ، در این باب چیزی نگفته اند ، یا اگر واقعه‌ای را باجمال ذکر کرده اند ، چون نیک بنگریم بیشتر وقایعی است ، که بتاریخ روم یا یهود و یا بیزانس و غیره راجع است ، یعنی وقایعی است ، که از تاریخ عمومی است ، مثلاً تسخیر بیت المقدس بدست تیتوس قیصر روم ، قتل یحیی زکریا ، ولادت مسیح ، بنای قسطنطنیه ، قضیه اصحاب الکهف و غیره و در واقع امر بتاریخ اشکانیان مربوط نیست . حتی بعض این وقایع از اصل در زمان سلطنت هیچکدام از شاهان اشکانی روی نداده ( بنای قسطنطنیه ) . در خاتمه در باب نامه خسروان لازم است تذکر دهیم ، که این کتاب ترجمه خداینامه از زبان بهلوی بیارسی بعد از بهلوی بوده ، و چون در قرون اسلامی نمیتوانسته اند شاهان را خدای گویند ، خداینامه را هم نامه خسروان گفته اند . اما تصور بعضی ، که در کتاب مزبور اسامی بیشتری از شاهان اشکانی بوده ، ولی فردوسی از جهت اشکال گنجاینیدن این اسامی در شعر ، از قسمتی صرف نظر کرده ، گمان نمیکنیم صحیح باشد ، زیرا کسیکه قادر بوده آن همه اسامی را ، که در شاهنامه مذکور است ، برشته

کتاب چهارم - دوره بارنی، یا عکس العمل سیاسی

نظم در آورد، از گنج‌نویسندگان چند اسم دیگر علاوه بر ۹ اسم یقیناً عاجز بودیم،  
بخصوص، که اسامی دیگری مانند فرهاد و بلاش و تیرداد مشکل تر از اشک و گودرز  
و اردوان نیست.

## مبحث دوم . مورخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی

۱ - ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری

مورخ مذکور در این باب سه روایت ذکر کرده:

روایت اول او گوید ( تاریخ الامم والملوک ، جزء دوم ، صفحه ۱۱ ) :  
« شاهان اشکانی ( ملوک الاشغانون ) ملوک الطوائف بودند و  
مدت سلطنتشان دو بیست و شصت و شش سال بود . بعد اسامی آنها را با عدد سنین  
پادشاهیشان چنین نوشته :

۱ - اشک بن اشجان<sup>۱</sup> - ۱۰ سال

۲ - سابور<sup>۲</sup> بن اشغان - ۶۰ سال

۳ - جوذر زبن<sup>۳</sup> اشغانان الاکبر - ۱۰ سال

۴ - بیزن<sup>۴</sup> الاشغانی - ۲۱ سال

۵ - جوذرز الاشغانی - ۱۹ سال

۶ - نرسی الاشغانی - ۴۰ سال

۷ - هرمز الاشغانی - ۱۷ سال

۸ - اردوان الاشغانی - ۱۲ سال

۹ - کسری<sup>۵</sup> الاشغانی - ۴۰ سال

۱۰ - بلاش الاشغانی - ۲۴ سال

۱۱ - اردوان الاصغر الاشغانی - ۱۳ سال .»

۱ - اشکان . ۲ - سابور . ۳ - گودرز . ۴ - بیزن . ۵ - خسرو .

قسمت تاریخی . تاریخ یارت موافق مدارك شرقی

در باب شاپور مورخ مذکور گوید ، که در سال چهل و یکم سلطنت او عیسی بن مریم <sup>۵</sup> ظهور کرد و ططوس <sup>۱</sup> بن اسفیلوس <sup>۲</sup> ملك روم تقریباً چهل سال پس از ارتفاع عیسی بن مریم <sup>۵</sup> بیت المقدس (اورشلیم) را گرفت و سنگی بر سنگی باقی نگذاشت .

روایت دوم <sup>۳</sup> « بعض آنهائی ، که این دوره را ملوک الطوائف نامند ، گفته اند ، که اسکندر مملکت پارس را بنواحی تقسیم کرده برای هر ناحیه پادشاهی قرار داد و سواد پنجاه و چهار سال پس از فوت اسکندر بدست رومیها افتاد . در میان ملوک الطوائف شخصی بود از نسل پادشاهان ، که بجبال و اصفهان استیلا داشت ( مقصود از جبال چنانکه پائین تر نباید ، نهانند و دینور و همدان و ماسینان <sup>۴</sup> و آذربایجان و کردستان است ) . بعد پسرش به سواد دست یافت و پادشاهانی در اینجا و در ماهات <sup>۴</sup> و جبال و اصفهان سلطنت میکردند ، که بر پادشاهان ملوک الطوائف ریاست داشتند ، زیرا زبانها بتقدیم او و پسرش جاری بود و بهمین جهت در کتابهای سیر ملوک فقط اسم آنها ذکر شده و نام دیگران را نبرده اند . گفته اند ، که عیسی بن مریم <sup>۵</sup> در اورشلیم پنجاه و یکسال بعد از برقرار شدن ملوک الطوائف بدینا آمد . دوره ملوک الطوائف از اسکندر تا پیدایش اردشیر - بن بابک ، که اردوان را کشت ، پاینده بود و مدت این زمان دوست و شصت و شش سال است . نیز گفته اند ، که از پادشاهانی ، که در جبال سلطنت داشتند و بعد برای اولادشان اسباب استیلائی آنها را بر سواد تدارك کردند ، اینها بودند :

۱ - اشك بن جزه بن - سبدان بن آرتشاخ بن هر مزین ساهم بن رزان بن اسفندیار بن کشتاسب و پارسیه گان میکنند ، که او اشك پسر دارا بوده . برخی گفته اند ، که او اشك بن اشغان بزرگ و پسر کبیده بن کیقباد بوده و ده سال سلطنت کرد و بعد از او اینها سلطنت کردند :

۱ - تبتوس . ۲ - و ماسیان . ۳ - ماسینان در اصل ماسینان یا مس آتن بوده و در دوره اسلامی ماسینان یا ماه سبدان میگویند . این صفحه در زمان اعراب جزء خوزستان بشمار میرفت . ۴ - جمع ماه و ماهم از ماد مآید .

کتاب چهارم - دوره پادشاهی، یا عکس العمل سیاسی

- ۲ - اشک بن اشکان - ۲۱ سال
- ۳ - سابور بن اشک بن اشکان - ۳۰ سال
- ۴ - جودرز الاکبر بن سابور بن اشکان - ۱۰ سال
- ۵ - بیزن پسر جودرز - ۲۱ سال
- ۶ - جودرز کوچک پسر بیزن - ۱۹ سال
- ۷ - نرسه پسر جودرز کوچک - ۴۰ سال
- ۸ - هرمز پسر بلاش اشکان - ۱۷ سال
- ۹ - اردوان اکبر، که اردوان بن اشکان است - ۱۲ سال
- ۱۰ - کسری بن اشکان - ۲۰ سال
- ۱۱ - بهافرید اشکانی - ۱۹ سال
- ۱۲ - بلاش اشکانی - ۲۴ سال

۱۳ - اردوان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بن سابور بن اشک بن اشکان الاکبر وجد او کیبیه بن کیقباد است - ۱۳ سال

در باب شاه آخری طبری گوید: گفته اند، که او از تمامی اشکانیان بزرگتر بود و ملوک الطوائف را مقهور ساخت. او بر کوره (استخر) از جهت اتصال آن باصفهان تسلط یافت، بعد بطرف جور (گور) و صفحات دیگر پارس رفت، تا آنکه بر آن دست یافت و پادشاهان پارس مانند پادشاهان ملوک الطوائف از او تمکین داشتند، مدت سلطنت این شاه سیزده سال بود، بعد از او سلطنت به اردشیر رسید. نیز طبری گوید (همانجا، صفحه ۱۲):

روایت سوم. « بعضی گفته اند، که در مملکت عراقی و بین شام و مصر، ۹۰ پادشاه بعد از اسکندر سلطنت میکردند و بر ۹۰ طایفه حکمرانی داشتند. تمامی اینها کسی را، که صاحب مداین (تیسفون) بود، تعظیم و تکریم مینمودند و صاحبین مداین اشکانیون بودند. گفته اند شاهی از اشکانی ها، آفتور شاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار بن سیاوش بن کیقاس، شصت و دو سال سلطنت کرد.

قسمت تاریخی، تاریخ پدیده موافق مدارک شرقی

پس از او اینها سلطنت کردند:

۲ - سابور بن آققور در عهد اومسیح و یحیی<sup>ع</sup> بودند - ۵۳ سال.

۳ - جوندزین سابور بن آققور، که بابنی اسرائیل برای خونخواهی یحیی<sup>ع</sup> جنگید - ۵۹ سال.

۴ - برادر زادۀ او آبران بن بلاش بن سابور - ۴۷ سال.

۵ - جوندزین آبران بن بلاش - ۳۱ سال.

۶ - برادر او نرسی بن آبران - ۳۴ سال.

۷ - عموی او هرمزان بن بلاش - ۴۸ سال.

۸ - پسر او فیروزان بن هرمزان بن بلاش - ۳۹ سال.

۹ - پسر او کسری پسر فیروزان - ۴۷ سال.

۱۰ - پسر او اردوان پسر بلاش، که بدست اردشیر کشته شد - ۵۵ سال.

گفته اند، که مدت سلطنت اسکندر و ماولک الطوایف دیگر تقریباً پانصد و بیست سال بود. از مقایسه نوشته های طبری با شاهنامه معلوم است، که او روایات مختلف را جمع کرده، بعضی نوشته های او قدری بتاریخ نزدیک میشود و بنا بر وجود اینکه درهم و برهم و مشوش است، باز از گفته های فردوسی صحیح تر است.

مدت زمانی را، که طبری از سلطنت اسکندر تا اردشیر پانچان معین کرده، تقریباً صحیح است. این زمان موافق تاریخ، از ۳۳۰ ق. م. تا ۴۴۴ م. یا

۵۵۴ سال امتداد یافته و ارقام طبری موافق روایت سومش تقریباً همان است. بعضی اسامی، که طبری ذکر کرده، مصحف اسامی ایرانی بنظر میآید، مثلاً

سیپان بن ارتشاخ هرمز بن ساهم بن رزان احتمال قوی میرود، که مصحف دشتبان ارتخشیر (اردشیر) هرمز بن شاه رگان یعنی هرمز پسر شاه ری باشد.

بهر حال، اگر چنین هم باشد، در میان شاهان اشکانی کسانی چنین نامهایی نداشته اند و چنین است نیز اسامی دیگر مانند: بیژن - نرسی - بهافرید - فیروز - تاپور،

که بیشترشان از دوره ساسانی بدوره اشکانی انتقال یافته اند. آققور طبری همان

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

یا کر<sup>۱</sup> نویسندگان غربی است، که پسر ارد اوّل بود و بیت المقدس را گرفته پادشاه آنرا تغییر داد.

عجالة بهمین چند کلمه اکتفا کرده میگذریم، زیرا پائین تر در باب اطلاعاتی که مورّخین و نویسندگان قرون اولیه اسلامی داده اند، عقیده خود را خواهیم نگاشت.

### ۳ - ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی

مورّخ مذکور گوید (مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۱۰۰) <sup>۱</sup> اختلاف کرده اند، که آیا ملوک الطوائف پارسی بوده اند، یا بعلی و یا عرب. جمعی از اخباریون، که باخبار گذشته توجه دارند، حکایت کرده اند، که چون اسکندر بن فیلیپ پسر دارا پسر دارا را کشت، بر هر ناحیه ای رئیسی گشت و مقصود اسکندر این بود، که تشّت کلمه بین آنها بید آید و خراب شوند، بنا بر این هر رئیسی بر ناحیه ای، که در آن بود، غلبه کرد و نظام مملکت و اطاعت از میان رفت، بعد اکثر آنها طبع اشغابیون گردیدند. اینها پادشاهان جبال از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسندان (مصحّف ماسپندان) <sup>۲</sup> و آذربایجان بودند و هر کدام از پادشاهان آنها باین اسم عمومی، که اشغان است، نامیده شده اند. سایر ملوک الطوائف را (اشغابیون) نامند، زیرا اینها تابع پادشاه اشکانی اند. محمد بن هشام الکلبی از پدرش و غیر او از علماء عرب حکایت کرده، که نخستین پادشاهان دنیا کینانند <sup>۳</sup> و آنها از پادشاهان سلف پارس اوّل تا دارا بن دارا بودند (پارس اوّل دوره هخامنشی است، که در داستانهای ما دوره کیانی گفته اند و پارس دوم دوره ساسانی م). بعد (اردوان) میآیند و آنها پادشاهان ببط<sup>۴</sup> اند و در زمین عراق بودند. اسکندر باساره معلّمش ارسطاطالیس هر ناحیه ای را پادشاهی سپرد، تا باهم اتحاد نکنند و بعد از او هر يك از آنها بر ناحیه ای استیلا یافت، برای توسعه ناحیه شان باهم در افتادند

۱ - Pacore (Pacous.)

۲ - چاپ قاهره. ۳ - ماه سندان و مقصود از ماه ماد است. ۴ - مقصود کیانیان بوده.

۵ - انباط قومی از اعراب بودند.



فست تاریخی . تاریخ یارت موافق مدارك شرفی

و در نزد اکثر مردمان ملوك الطوائف برقرار گشت ، طول مدّت این زمان از سلطنت اسکندر تا اردشیر بن بابک بن ساسان ۵۱۷ سال بود . این شخص بر ملوك - الطوائف غلبه کرد ، اردوان پادشاه عراق را کشت و تاج او را بر سر نهاد ، جنگ در کنار دجله رویداد و این روز نخستین غلبه اردشیر بر سایر پادشاهان ملوك الطوائف بود ..... بعد مسعودی گوید ( در همانجا ، صفحه ۱۰۱ ) :

ابوعبیده معمر بن المثنی التیمی ( در بعض نسخ الیمنی نوشته شده ) از عمر کسری در کتابش راجع باخبار پارس ذکر کرده ..... ، که اول پادشاه ملوك الطوائف اشك بن اردوان بن اشغان بن انمر الجبار بن ساوس بن کیکاوس بوده و ده سال سلطنت کرد و بعد اینها سلطنت کردند :

۲ - سابور بن اسک - ۶۰ سال ، در سال ۱ سلطنت او مسیح<sup>۶</sup> در فلسطین بایلیاء ظهور کرد .

۳ - خود بن ابراهیم بن ادرار بن اشغان - ۱۰ سال ،

۴ - نیرو<sup>۱</sup> بن سابور شاه بن اسک شاه ۲۱ سال ، گویند در ایام او نطوس بن اشغانوس ملک روم<sup>۲</sup> بطرف ایلیاء رفت و این واقعه<sup>۳</sup> چهل سال پس از ارتفاع مسیح<sup>۶</sup> رویداد ، او کشتار کرد ویران نمود و اسرای زیاد برگرفت .

۵ - جوذرز<sup>۳</sup> بن نیرو - ۱۹ سال ،

۶ - هرمز بن نیرو - ۲۰ سال ،

۷ - ملک اردوان بن اردوان - ۴۰ سال ،

۸ - کسری بن ایلاووس بن کسری - ۲۴ سال ،

۹ - ایلاووس بن اردوان بن ایلاووس - ۳۰ سال .

در آخر این مبحث ( ذکر ملوك الطوائف ) مسعودی گوید ، که در تاریخ سنی ملوك الطوائف غیر از آنچه او وصف کرده است ، گفته شده و مدّت ملوك الطوائف

۱ - باید مصحف تیر باشد بجای تیرداد . ۲ - اسفیانوس است ، که اشغانوس شده .

اسفیانوس هم ، چنانکه بالاتر راجع بجدون ضاری تذکر دادیم ، مصحف و ساسان است .

۳ - مصحف جوذرز است .

را کمتر دانسته اند ، او اطلاعاتش را از علمای پارسی اخذ کرده است و آنها را تاریخ گذشتگانشان را بیشتر از دیگران رعایت میکنند و بناچار ، که وصف کرده اند ، با قول و عمل اعتقاد دارند .

چنین است اظهار مسعودی ، ولی باید از روی انصاف گفت ، که روایات طبری با وجود اینکه مشوش است ، باز بتاریخ اشکانیان با تئسبه نزدیکتر از روایات مذکور مسعودی است ، زیرا طبری اشکانیان را از انبساط ندانسته و دیگر اسامی مانند ایلاووس یا ایلاووس بن ایلاووس و انمر الجبار بن ساوس و امثال اینها ، که هیچ شباهت بنام اشکانیان ندارد ، در فهرست های او نیست .

از مسعودی فهرست دیگری نیز هست ، که در کتاب دیگر او ، موسوم به التئسبه والاشراف ذکر شده ( کتاب مذکور ، صفحه ۵۹ ) :

- ۱ - اشك بن اشك بن اردوان بن اشغان بن اش الجبار بن سیاوخش بن کیفاوس الملک - ۱۰ سال ،
- ۲ - سابور بن اشك - ۶۰ سال ،
- ۳ - جو فرز بن اشك - ۱۰ سال ،
- ۴ - بیزن بن سابور - ۲۱ سال ،
- ۵ - جو فرز بن بیزن - ۱۹ سال ،
- ۶ - فرسی بن بیزن - ۴۰ سال ،
- ۷ - هر مز بن بیزن - ۱۹ سال ،
- ۸ - اردوان الاکبر - ۱۲ سال ،
- ۹ - خسرو بن اردوان - ۴۰ سال ،
- ۱۰ - بلاش بن خسرو - ۱۴ سال ،
- ۱۱ - اردوان الاصغر - ۱۳ سال .

این فهرست مسعودی از فهرست مذکور در مروج الذهب بتاریخ نزدیکتر است ،

نست تاریخی : تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

اگر چه در اینجا عدّه شاهان اشکانی را یازده و مدّت سلطنتشان را ۲۸۶ سال نوشته و هیچیک از دو عدد مذکور با تاریخ موافقت ندارد ، ولی خود او این نکته را دریافته ، چنانکه گوید ، پادشاهانی نیز بوده اند ، که نه اسمشان معلوم است و نه مدّت سلطنتشان و در کتب پارس و غیر آن ، از کتب سیرالملوک ذکری از آنها نشده ، زیرا امر سلطنت در این قرون دوچار اضطراب بوده ، که از منازعات و اختلاف روی میداده .....

#### ۴ - ابوریحان بیرونی

این عالم در کتاب آثار الباقیه ، صفحات ۱۱۳ - ۱۱۷ (طبع لیبزیگ ۱۹۲۳) راجع باشکانیان چند جدول گنجاینده ، که ذکر میشود . عدّه سنین سلطنت را ابوریحان با حروف ابجد معلوم داشته :

جدول اول اسامی شاهان اشکانی بر حسب آنچه که بجدول اول اتصال مییابد :

اسکندر رومی - ید ( یعنی چهارده سال )

۲ - اشک بن اشکان - یج ،

۳ - اشک بن اشک بن اشک - که ،

۴ - سابور بن اسک - ل ،

۵ - بهرام بن سابور - کا ،

۶ - نرسی بن بهرام - که ،

۷ - هرمز بن نرسی - م ،

۸ - بهرام بن هرمز - که ،

۹ - فیروز بن بهرام - یز ،

۱۰ - کسری بن فیروز - ک ،

۱۱ - نرسی بن فیروز - ل ،

۱۲ - اردوان بن نرسی - ک ،

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا هکس الصل سیاسی  
 جدول دوم از قسم دوم - اسامی شاهان اشکانی ، چنانکه حمزه  
 جدول دوم در سیاقه الجداول ذکر کرده :

اسکندر رومی - ید ،

۲ - اشک بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار - نب ،

۳ - سابور بن اشک - کد ،

۴ - جوذر بن ویجن بن سابور - ک ،

۵ - برادرزاده او ویجن بن بلاش بن سابور - کا ،

۶ - جوذر بن ویجن بن بلاش - یط ،

۷ - نرسه بن ویجن - ل ،

۸ - عموی او هرمرزان بلاش - یر ،

۹ - فیروزان بن هرمرزان - یب ،

۱۰ - خسرو بن فیروزان - م ،

۱۱ - بلاش بن فیروزان - کد ،

۱۲ - اردوان بن بلاش بن فیروزان - نه .

جدول سوم از قسم دوم - اسامی شاهان اشکانی . حمزه گوید ،  
 جدول سوم که این جدول را از نسخه مؤبد اتخاذ کرده .

اسکندر رومی - ید ،

بعد جماعتی از روم سلطنت کردند و وزراء آنها پارسی بودند . عدده آنها

چهارده پادشاه است :

۱ - اشک بن دارا بن دارا بن دارا - سیج ،

۲ - اشک بن اشکان - ی ،

۳ - سابور بن اشکان - ک ،

۴ - بهرام بن سابور - س ،

قسمت تاریخی ، تاریخ یارت موافق مدارک شرقی

- ۵ - بلاش بن سابور - یا
- ۶ - هرمز بن بلاش - م
- ۷ - فیروز بن هرمز - یز
- ۸ - بلاش بن فیروز - یب
- ۹ - خسرو بن ملاذان - م
- ۱۰ - بلاشان - کد
- ۱۱ - اردوان بن بلاشان - یج
- ۱۲ - اردوان الکبیر الاشکانان - کج
- ۱۳ - خسرو بن الاشکانان - یه
- ۱۴ - بها فرید بن اشکانان - یه
- ۱۵ - جوذرز بن اشکانان - کب
- ۱۶ - بلاش بن اشکانان - ل
- ۱۷ - نرسی بن اشکانان - ک
- ۱۸ - اردوان الاخیر - لا

جدول چهارم اشکانیه موافق کتاب ابی الفرج :

- اسکندر رومی - ید
- ملوک الطوائف - رهو
- ۱ - اقمورشاه<sup>۱</sup> - ی
- ۲ - سابور بن اشکان - س
- ۳ - جوذرز<sup>۲</sup> الاکبر - ی
- ۴ - بیزن الاشکانی - کا
- ۵ - جوذرز الاشکانی - یط
- ۶ - نرسی الاشکانی - م

۱ - نا کر نویسندگان رومی ، ۲ - گوذرز ،

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

۷ - هرمز - نیز

۸ - اردوان - یب

۹ - خسرو - م

۱۰ - بلاش - کد

۱۱ - اردوان الاصغر - بیج

ابو ریحان گوید ، که این جدول را در کتاب شاهنامه ابو منصور عبدالرزاق

نیز یافته .

جدول پنجم اشکانیه موافق شاهنامه :

۱ - اشك بن دارا . نیز گفتند اند پسر ارش - بیج

۲ - اشك بن اشك - كه

۳ - سابور بن اشك - ل

۴ - بهرام بن سابور - نا

۵ - نرسی بن بهرام - كه

۶ - هرمز بن نرسی - م

۷ - بهرام بن هرمز - ه

۸ - هرمز - ز

۹ - فیروز بن هرمز - د - ك

۱۰ - نرسی بن فیروز - ل

۱۱ - اردوان - ك .

چنین است مفاد جدول ابو ریحان بیرونی و باید دقت ، که تمامی مدارك او

شرقی بوده و به مدارك غربی یا دست رسی نداشته و یا نخواستہ است از آن نوع

مدارك استفاده کند ، جدول موافق تاریخ نیست ، ولی باز از جدول اولی مسعودی

بحقیقت نزدیکتر است .

۱ - باید مقصود شاهنامه ابو منصور عبدالرزاق بوده باشد .

کست تاریخی . تاریخ بارت موافق مدارك شرقی

در باب جدول پنجم ، که میگوید از شاهنامه اخذ کرده ، معلوم است ، که مقصود شاهنامه دیگری ، مثلاً شاهنامه ابو منصور عبد الرزاق ، بوده ، زیرا در زمان ابوریحان شاهنامه فردوسی هنوز معروف نبود و دیگر اینکه ، در مقایسه جدول پنجم با فهرست شاهنامه فردوسی می بینیم ، که تخلفی بین این و آن هست .

۵ - ابو منصور عبد الملك محمد ثعالبی

این نویسنده گوید (غزر اخبار ملوك الفرس وسیرهم ، طبع پاریس ، ۱۹۰۰ ، صفحه ۴۵۶) : پس از اسکندر بین بلاد ترك تا بلاد سمن و مصر و شام بیش از هفتاد پادشاه سلطنت میکردند ، اشکانیون عراق و اطراف پارس و جبال را داشتند ، رومیها موصل و سواد را ، هیاطله بلخ و طخیرستان را (مقصود طخارستان است) و پادشاهان طراخنه ، که از ترکها هستند ، خراسان را . سایرین بلاد را تقسیم کرده بودند ، ولی اشکانیون را تکریم میکردند و در مکاتباتشان اسامی شاهان اشکانی را بر اسامی خودشان ، از دو جهت مقدم میداشتند ؛ اولاً از جهت اینکه ، اشکانیون از نژاد شاهان بودند و دیگر مرکز حکومت آنها در وسط زمین بود . گفته میشود ، که اشکان پسر دارای اکبر است و نیز گویند ، که پسر اشکان بن کی ارس بن کیقباد میباشد . غیر این را هم گفته و در انساب اشکانیون شگ کرده اند ، ولی در اینکه آنها از دودمان پادشاهان بوده اند ، خلافی نیست اگر چه خدا دانایتر است ، چنانکه در انساب اشکانیون خلاف است ، در اسامی آنها و تقدم و تاخر و مدت سلطنتشان هم اختلاف است . طبری در بعض روایانش ذکر کرده ، که نخستین شاه آنها اشک پسر اشکان بود و مدت سلطنتش ۲۱ سال و اطلاع او در این روایت از صاحب شاهنامه است ، ولی خلاف در مدت سلطنت است ، زیرا صاحب شاهنامه این مدت را ده سال میداند ( چون وفات طبری در ۳۱۰ هجری بود معلوم است ، که مقصود ثعالبی شاهنامه فردوسی نیست ) . بعد طبری در روایتی دیگر گوید ، که نخستین شاه اشکانی آقفور شاه است ( مصحف آقفور است

۱ - Al Tha alibi. Hist. des Rois de Perse. Texte Arabe. publié et traduit par Zotenberg Paris-1900.

کتاب چهارم . دوره بارتی . یا عکس العمل سیاسی

و اقفور ، چنانکه بالا تر گفته شد ، همان اسم است ، که نویسندگان غربی (پاکر) نوشته اند) و او ۶۲ سال سلطنت کرد . این روایت را طبری از ابن خردادبه دارد . او حکایت منصی برایین خبر افزوده ، ولی ذکر آن مربوط بکسی است ، که کیفیات را ذکر میکند (مقصود ثعالبی این است ، که کتاب او گنجایش ذکر این کیفیات را ندارد) ، پس از ذکر این مقدمه ثعالبی شاهان اشکانی را یکا یک اسم میبرد :

۱ - آقفور شاه « در مداین و اکثر عراق و پارس سلطنت کرد ، پادشاهان

اورا شاه میخواندند و هدایا برای او میفرستادند ، ولی نه

اشکانی

بسان باجی ، بل برای اینکه هدایائی هم از او دریافت دارند .

درفش کاویانی را از جانی ، که آنرا پنهان کرده بودند ، بدست آورد و بحفظ آن

کوشید ، او پادشاه روم را ، که در موصل و سواد از زهانت اسلندر سلطنت

داشت ، شکست داده از آن صفحات راند . بعد بسملت روم تجاوز کرد ، تا انتقام

دارا را بکشد . او قوت اسلحه خود را بیشتر مردمان نمود ، اشخاصی زیاد

بکشتیها مینشاند و آنها را غرق میگرد ، بنا بر این نفوس بسیار تلف شدند . او

عده ای زیاد از قلاع رومی خراب کرد و آنچه را ، که اسلندر از کتب طب و نجوم

و فلسفه برداشته بود ، بر گردانید . از مالیاتها کاست ، باریکه بر دوش اهالی بود ،

سبکتر کرد و حکومت او یکی از بهترین حکومتها بود . وقتیکه آقفور شاه بسن

شعت و دو رسید ، پسر خود سابور را جانشین خود قرار داده داعی حق را ابیک

گفت . شرح مذکور ثعالبی انعکاس ضعیفی است از سفر جنگی پاکر اول پسر

آرد اول ، که بسوریه و آسیای صغیر لشکر کشید و در ابتداء بهره مند بود ، ولی

بعد از رومیها شکست خورد و کشته شد . موافق تاریخ معلوم است ، که پاکر

اصلاً شاه نبوده ، اما بر گردانیدن اطلاعات طبیبی و نجومی و فلسفه بایران روایتی

است ، که از دوره ساسانی بدوره اشکانی منتقل گردیده و در جای خود بیاید .



نست تاریخی ، تاریخ پارت موافق مءارك شرقی

۳ . سابور شاه . سابور در جوانی و بهار عمرش بتخت نشست و از شباب و نوبرهایی ، که آن میدهد ، برخوردار بود . در زمان او بن آقشاه عیسی و یحیی بن زکریا ؑ میزیستند . گویند این شاه

روزی یکی از دوستانش گفت : اقتدار اگر دوام میداشت ، چه چیز خوبی میبود . او جواب داد : اگر دوام می یافت ، نصیب تو نمیگشت . سابور او را تصدیق کرد . او عادت داشت بشکار برود و می گفت ، که شکار ورزش بدن است و مشق سواران . وقتیکه بقصر برمیگشت ، صدکنیزك در نهایت زیبایی و کمال باستقبال او میشتافتند ، در حالیکه بالبسه فاخر و زینتهای گرانبهاء ملبس و مزین بودند ، آلات موسیقی می نواختند ، عطریات می سوختند و جامهای شراب و گل و ریاحین و طبقهای پراز غذاهای لطیف و لذیذ بدست داشتند . این کنیزکان با تعظیم و تکریم میوه ها و شرابهایی خوب نثار می کردند و با نغمات موسیقی و الحان خوش او را مشغول میداشتند . شاه میخندید ، صحبت و شوخی میکرد و بتفریحات گوناگون مبادرت میداد ، در اینوقت روحش میسنگفت و سعادتش بحد کمال میرسید . بعد ، پس از استراحت و خواب باطاقی ، که از زر ساخته بودند ، میرفت و بامدعویین غذا صرف میکرد ، تا نصف شب میآتامید و صحبت میداشت . بعد بحرم سرا رفته تا صبح در آنجا مینامید ، پس از آن بر حسب عادتش بشکار میرفت . سابور فقط ماهی یکدفعه بار حضور میداد ، زیرا میگفت : « شیری ، که زیاد انسانرا می بیند ، در جاه کردن باو از سایر شیرها جسورتر است » . وقتی چیزهای گرانبهاء بمدعویین میداد ، کدمست نبود و اگر شراب می نوشید ، از تقسیم هدایا خود داری میکرد ، تا نگویند ، که بذل و بخشش او از می است . در خاتمه این مبحث ثعالبی دوبیت از قصیده ( بختری ) ذکر کرده و مضمون آن چنین است : وقتیکه میهمانان تو مست اند ، بذل و بخشش تو دلیل سخاوت است ، زیرا پیش از آنکه جام های شراب را خالی کنی ، در باره آنها جوانمردی .

شاپور پس از پنجاه و سه سال سلطنت ، بی اینکه يك بدبختی برای او روی دهد ، در کبر سن درگذشت .

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

در باب این حکایت باید گفت ، که تماماً بر خلاف تاریخ است : اولاً شاپور نامی شاه اشکانی نبود ، دوم مسیح ۴ در سال ۲۴۹ یا ۲۵۰ از تأسیس دولت اشکانی بدینا آمد و بنابر این معاصر دوم شاه اشکانی نمیتوانست باشد . عیسی ۴ در سلطنت فرهادک یا فرهاد پنجم پانزدهمین شاه اشکانی تولد یافت (این نکته شامل گفته طبری و مسعودی و غیر هم نیز میباشد) . سوم شاهان اشکانی مانند بعض شاهان مادی و هخامنشی در عیش و عشرت ، چنانکه اعلیٰ توصیف کرده ، غوطه ور نمیشدند . زندگانی آنها بیشتر در اردوها و جنگ و جدالها میگذشت و خودشان در این جنگها حضور داشتند ، بهمین جهت سلطنت این دودمان بیش از سلطنت دودمانهای دیگر پائید و دیرتر در انحطاط افتاد .

۳- جوذربن شاپور شاپور جوذر ، پسرش را جانشین خود قرار داد و رجال دربارش او را باین سمت شناختند ، جوذر ، همیشه زمام امور

را بدست گرفت ، گفت : ما اثر و تمندیم ، زیرا خدا ما را کافی است ، فقیریم ، زیرا باو احتیاج داریم و او است ، که بما توفیق میدهد ، بوی نزدیک شویم . جوذر سلطنت خود را با جنگی بر ضد بنی اسرائیل ، افتتاح کرد و مقصودش این بود ، که انتقام یحیی پسر زکریا ۵ را از آنها بکشد ، او هفتاد هزار نفر از آنها بکشت ، تا خون یحیی از جوشیدن افتاد . وقتیکه یحیی را میکشند ، قطره ای از خون او بر زمین چکید و مانند آب دیگی همواره جوشید ، تا اینکه جوذر انتقام کشیده او را شلیم را خراب کرد ، جوذر یکی از جبابره نامی بود ، او با چهارصد پلنگی ، که قلابه زردین داشتند و با پانصد قوش خاکستری تاتاری بشمار میرفت . وقتی که او ۵۷ سال سلطنت کرد ، چنین اتفاق افتاد ، که در شمار گاهی طعمه مرگ گردید ، زیرا در حین شکار گرازی ، اسب او رازخمی کرد و در نتیجه زمین خورده گردنش شکست . شنیده ام ، که و شمگیر پسر زیار هم ، از گرازی بهمین نحو تلف شد .

این حکایت هم بر خلاف تاریخ است جوذر ، یعنی گودرز بیستمین شاه اشکانی بود و پسر گیونده سومین شاه و پسر شاپور . او جنگی هم با بنی اسرائیل

قسمت تاریخی . تاریخ یارت موافق مدارك شرعی

نداشت . باقی روایت داستان بنظر میآید .

۴- ملك ايران شهر این شاه پس از عمورش بتخت نشست ، خزانه تهی بود ، ولی از حسن اتفاق و خوشبختی اش ، خزانه اسکندر را در عراق یافت و آنرا بمخارج مملکتی و حوائج خود صرف کرد ، اگر اشکانی این خزانه را نیافته بود در تنگنائی میافتاد و پست میشد .

تفضل خداوند ، که بیشتر عموماً وبشاهان خصوصاً در روزهای بدبختی کمک میکند ، بچه اندازه است . ایران شاه پس از ۷ سال سلطنت در گذشت و قبل از مرگش پسر خود جوذر اصغر را جانشین خود کرد .

پاین تر بکدفعه نظرمان را راجع باین روایات ذکر خواهیم کرد .

۵- ملك جوذر بن بعد از پدر بتخت نشست و صاحب عراق و پارس بود ، او مملکت خود را خوب اداره میکرد و آنرا آباد میداشت . از حکایات ایران شاه الاصغر شیرین ، که باو نسبت میدهند ، از جمله این است : جوذر

سه محبوبه داشت و سعادت را در عالم در داشتن این زنان میدانست . هر کدام از آنها بی نهایت زیبا و تمام شرایط و جاهت را دارا بودند . او هر سه این زنان را بزیافتش دعوت میکرد ، تا زیبایی آنها را در يك مجلس تماشا کند . روزی از جوذر پرسیدند ، که کدام يك را بیشتر دوست دارد . او گفت ، که پس از چندی جواب آنها را خواهد داد ، بعد او بهريك از آنان انگشتری داد ، که نگین آن از یاقوتی گرانبها بود و بهر کدام سپرد ، که انگشتر را پنهان داشته بر فقایش سردانستن آنرا بروز ندهد . پس از آن وقتیکه محبوبه ها خواستند ، او وعده خود را بجا آورده بگوید ، کدام يك را بیشتر دوست دارد ، شاه جواب داد آن يك را ، که دارای حلقه است . پس از شنیدن این جواب هر يك از این زنان پنداشت ، که مقصود شاه اوست و همه راضی ماندند و زندگانشان بخوشی گذشت . مدت سلطنت این شاه ۳۱ سال بود .

کتاب چهارم - نوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

۶- ملک نرسی بن این شاه ، همینکه زمام امور را بنیست گرفت ، بشیون و تبعه اش

خطاب کرده چنین گفت : من بندهای از بندگان خدایم ،

بمن اطاعت کنید ، بقدری ، که من او را اطاعت میکنم ، وعده

ایران شاه

دهید ، که مطیع احکام من خواهید بود و در عوض این اطاعت وعده عدالت و حکومت

خوب را بشما میدهم . بعد او حکومت را شخصاً بدست گرفت و با امور معاش و

معادی تبعه اش پرداخت و آثاری بزرگ از خودش در سواد و عراق و پارس گذاشت .

گویند ، که او چهار زن داشت ، که دختران پادشاهان بزرگ بودند ، یکی از آنها از

حسد ملک نرسی را زهر داد و او در سال سی و چهارم سلطنتش در گذشت .

۷- ملک هرمزان ، پس از اینکه بتخت نشست ، در ایالات مملکت خودش

گردش کرد ، ظلم را بر انداخت ، داد مظلومین را بستاند و

بفقراء و ضعفاء کمک رسانید . چون خواجدها را دوست

بن بلاش

میداشت ، عده زیادی را از آنها دارا بود و آنها را بمشاغل گوناگون میکشاست . او

عادت داشت بگوید : « اینها با زنان زنند ، با مردان مرد و برای پادشاهان بهترین

خدمتگذار » . این پادشاه مانند جو نرزا کبر ، حیرانات سبع ، شکاری و شغ و صا قوش های

خاک تری رنگ را دوست میداشت . روزی از زیبایی و فراغت یکی از مرغان در

حیرت شده ، او را از دست قوشچی بدست خود گرفت و بنواخت ، مرغ از این نوازش

شاه خوشحال بود ، رای ناگهان بلند گشته پر زد و بعد افتاد و مرد ، هرمزان از

این قضیه آندوهناك شد و آنرا تطییر کرد ، بعد از دوستانش پرسید ، که مدت زندگانی

قوش چقدر است ، آنها جواب دادند ، که ندرتا از بیست سال تجاوز میکنند . پس

از آن ، چون صحبت از عمر مرغان بود ، تنقیده عمومی بر این شد . که عمر کرکس

از تمام مرغان بیشتر است . در اینوقت هرمزان پرسید ، که طول عمر این مرغ

چقدر است ، دوستانش جواب دادند ، از پانصد الی هفتصد سال . هرمزان گفت

این چیز غریبی است ، کرکس با اینکه بیست است ، آن قدر عمر میکند ، ولی قوش

با آن نجابتش اینقدر . بعد او مؤبد دانائی را طلبیده ، جهت طول عمر کرکس

قسمت تاریخی - تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

و کوتاهی زندگانی قوش را از او پرسید ، مؤبد جواب داد : من گمان نمی‌کردم ، که شاه از جهت آن بی اطلاع باشد . آیا شاه نمیداند ، که قوش با وجود زیبایی اش و صفات خوبی ، که دارد ، مرغی است خونریز و غنیم مرغان ، و آزارکننده هیچگاه دیر نباید . کرکس بعکس نهدذات است و نه جنبنده‌ای را آزار میکند و بهمین جهت است ، که زیاد عمر میکند و بچنان سنی میرسد . هرمرزان پس از شنیدن جواب مؤبد گفت : احسنت حرفهای تو تر دید مرا زائل کرد و نمود ، که من برای خیر خودم چه باید بکنم : باید از ظلم احترام جویم و عدالت را دوست دارم ، او هشتاد سال عمر کرد و ۷۷ سال این مدت را با سلطنت گذرانید .

۸ - ملك فیروز ملك فیروز ، پس از آنکه بجای پدر نشست ، بوخایف خود پرداخت . او عدالت گسترد و حامی تبعه‌اش بود ، چون او بن هرمرزان جوانان شکیل زیاد از اسرای یونانی و تراک در خدمت خود

داشت ، روزی آنگاه گردید ، که رجاء دربارش ، از اینکه او دشمنان خود را بخود نزدیک میدارد ، نا راضی اند و نیز دریافت ، که از نزدیک شدن این جوانان بشاه بد میگویند و نسبت هائی میدهند ، که دوزخ دینات است . پس از آن او جوانان را از قصر خود راند و گفت کسی راحت است ، که زبانی را بخدمت خود میگمارد . فیروز پسری داشت ، که بسر رشد رسیده و نامش خسره بود . چون او دید ، که خسره مانند زمامداری رفتار میکند ، وی را بمحبس انداخته گفت ، این است مجازات کسی ، که خبی کم حوصله است و حکومت را قبل از موقع بدست میگیرد . بعد ، پس از چندی او را آزاد کرده نزد خود خواند و گفت : پسر من ، صبر کن ، که وقت من سر رود و وقت تو در رسد ، زیرا اوضاع عالم عبارت است از یک سلسله تحولات اقبال و هر پادشاهی سهمی در آن دارد و مادامی ، که دوره پدران بسر نیامده پسران نباید حکومت کنند ، خسره در مقابل پدر بخاک افتاد و از آنچه کرده بود پشیمان گردیده ، دیگر پیرامون زمامداری نگردید ، تا آنکه فیروز پس از ۳۹ سال در گذشت .

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

۹ - ملك خسرة خسرة وقتى بسططنت رسيد ، كه بد بختى اش او را اصلاح

و روزگار نريبتش كرده بود ، بنا بر اين او با عقل مملكت را

بن فيروز اداره ميكردو آترا آباد ميساخت . او محب عقل بود ، گویند

يكى از روزهاى مهرجان (مهرگان) او بار داد ، تا هدايائى را ، كه براى او آورده

بودند ، پذيرد ، فرستاده مؤبدان مؤبد طبعى از طلال ، كه روى آن را ، بادستمالى

از ابريشم ، بافت اسكندريه ، پوشيده بودند ، تقديم كرد . شاه دستمال را برداشته ديد

بر طبق دوبارچه زغالى است ، خاموش و در حيرت شد ، كه چرا چنين هديه ناقابل

را بر چنين طبق گرانبهاء جا داده اند . بعد او گفت ، يقين دارم ، كه مقصود دادن

درسى است ، كس فرستيد ، تا مؤبد نزد من آيد . او در حال حاضر شد و خسرة

سوالى را ، كه ميخواست بكند ، كرد . مؤبد جواب داد : اى شاه بدان ، كه اين

چند روز را من در نزديكى جنگلى ، كه ميسوخت ، بسر بردم . آتش چنان شديد

بود ، كه جنگل را فرو گرفته بود و درختان ميسوخت . در اينوقت من ديدم ،

كه شاهينى به درآجهاى حمله كرد و او از ترس با آتش پناه برد و شاهين در درون

آتش هم او را تعقيب كرد ، تا هر دو مرغ در آتش سوختند زغال گرديدند . من اين

دو زغال را برداشتم و از اين قضيه اين قاعده اخلاقى را نتيجه گرفتم : وقتيكه انسان

از دشمنى بيمنانه است ، نيابد از شدت ترس بوسائلى دست بزند ، كه باعث فناى او

گردد ، چنانكه در آجده در مقابل شاهين چنين كرد و نيز انسان نبايد ، براى تحصيل

مال دنيا ، آنقدر حرص باشد ، كه هلاك شود ، چنانكه شاهين از حرص زياد چنين

شد . خسرة پسر فيروز بمؤبد گفت ، هديه توبس عبرت آور است و من از داشتن آن

چه قدر خوشنودم ، كسى بمن چنين هديه اى تا امروز نداده ، پس از آن تمام

روز را با مؤبد گذرانيد . مدت سلطنت خسرة چهل و هفت سال بود .

۱۰ - ملك اردوان عرب او را اردوان اصغر نامد ، ربرا موافق بعضى روايات

قبل از او اردوان ديكرى بود . پارسىها او را اردوان بزرگ

نامند ، زيرا ، با اينكه بعد از اردوانى ديگر آمده بود ، از حيث

آخر ملوك الاشكانيه وسعت مملكت و مدت عمر از او ميكذشت . او واقعا

فست تاریخی . تاریخ یارت موافق مدارک شرفی

از تمامی اشکانیان از حیث اقتدار و نیرو و نام بزرگتر بود و پادشاهان ملوک الطوائف را مطیع گردانید . او مانند آقائی مطلق بر عراق و پارس و جبال تا (زی) سلطنت میکرد . اردوان عادت داشت بگوید : « کسی ، که رفتاری خوب دارد ، بکمش میآیند و شخصی ، که بد رفتار است ، همه او را ترك میکنند » .

بعد ثعالبی از اردشیر پسر ساسان سخن میراند و نوشته او موافق روایت ایرانی است ، که بالاتر ذکر شده و همانجا گفتیم ، که موافق تاریخ نیست ، زیرا ساسان داماد یاپث نبود ، بل پدر او بود . او نیز نژاد ساسان را به بهمن ( اردشیر دراز دست ) میرساند و در این باب نیز نظرمان را بالاتر ذکر کرده ایم .

بنا بر آنچه ثعالبی راجع بشاهان اشکانی گفته ، فهرست او چنین است :

۱ - اقفور شاه

۲ - سابور شاه بن اقفور شاه - ۵۳ سال

۳ - جوذر بن سابور - ۵۷ سال

۴ - ملک ایران شهر بن بلاش بن سابور اشکانی - ۴۷ سال

۵ - ملک جوذر بن ایران شهر الاصغر - ۳۱ سال

۶ - ملک نرسی بن ایران شاه - ۳۴ سال

۷ - ملک هرمزان بن بلاش - ۴۷ سال

۸ - ملک فیروزان بن هرمزان - ۳۹ سال

۹ - ملک خسرة بن فیروز - ۴۷ سال

۱۰ - ماک اردوان بن بهرام بن بلاش آخرین پادشاه اشکانی .

## ۶ - حمزة بن الحسن الاصفهانی

این نویسنده در کتاب خود (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء) طبع برلین ، صفحه ۳۰) گوید : بعد از فوت اسکندر ، اوضاع ملوک الطوائف بر قرار شد و عدّه طوائف و پادشاهان آنها ۹۰ بود . تمامی این پادشاهان کسی را تعظیم و تکریم میکردند ، که صاحب عراق بشمار میرفت و در تیفون ، که مدائن است ، می نشست .

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

اینها ، و قتیکه با او مکاتبه میکردند ، اسم او را بر اسم خودشان مقدم میداشتند ، بعد مؤلف مزبور اسمی شاهان اشکانی را ، که بر پادشاهان دیگری مقدم بودند ، چنین ذکر میکند :

۱ - سابور بن اسك ارزان بن اشغان . این همان کسی است ، که در زمان او مسیح <sup>ع</sup> ظهور کرد . او ( یعنی سابور ) با روم ، زمانی ، که سلطان آن انطیخس بود ، جنگ کرد . او ( یعنی انطیخس ) پس از فوت اسکندر سوم پادشاه و بانی انطاکیه بود . این شاه اشکانی عده ای زیاد از اهالی ، در سفائن نشانده غرق کرد و بر چیزهایی ، که اسکندر از پارس برده بود ، دست یافتند بمملکت خود برگردانید .

۲ - جوذریز بن اشك . او با بنی اسرائیل جنگید و این جنگ بعد از قتل یحیی بن زکریا <sup>ع</sup> رویداد . او در سلیم در اینوقت در دهمه دو <sup>م</sup> خراب شد و اهل آن از دم شمشیر گذشتند . او در قتل یهود اسراف کرد و قبل از آن از ططوس بن اسفیانوس پادشاه روم ، ۴ سال پس از ارتفاع مسیح <sup>ع</sup> بایهودی ها جنگید و زیاد کشت و اسیر کرد .

۳ - بلاش بن خسرو . روم در زمان ابن شاه خواست با بلاد پارس جنگ کند . او از ملوك الطوائف کلت طلبید و هر یک از آنها بقدر وسع ، سپاه و مال فرستاد . بعد پس از آنکه بلاش قوی گردید ، االحضر یکی از ملوك الطوائف ، که از عمال روم نبودند ، بر رومیها قیام کرد و با قشون روم جنگیده ، پادشاه آنها را کشت . این جنگ سبب گردید ، که رومیها شهری محکم بنا کردند ، تا پارس نزدیکتر باشند . این شهر قسطنطنیه بود . رومیها بناهایی در آن ساختند و بایتخت را بدان جا بردند . هنگام بناء آن پادشاه روم قسطنطین بن نرون بود و اسم شهر هم از اسم این پادشاه است ، او نخستین پادشاه روم بود ، که دین نصرانی را پذیرفت و اهالی را باین مذهب دعوت کرد . بعد بر آن شد ، که بنی اسرائیل را از اورشلیم ( بیت المقدس ) بیرون کند . پس از آن دیگر قائمی برای بنی اسرائیل تا امروز پیدا نشد



فست تاریخی، تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

از مقایسه این روایت با آنچه که در باب تاریخ اشکانیان گفته شده است، معلوم است، که چیز خیلی کمی از نوشته‌های حمزه اصفهانی با تاریخ موافقت دارد و آنهم بزمان خسرو و قیام آل‌حضر بر رومیها، یا بزمان بلاش چهارم راجع است.

## ۷- مطهر بن طاهر المقدسی

نویسنده مذکور گوید (کتاب‌البدء والتاریخ، جزء سوم، صفحه ۱۵۵):  
« مدت ملوک الطوائف ۲۶۶ سال بود و نیز گفته‌اند ۴۰۰ سال، ملوک الطوائف اشک بن دارا را تعظیم میکردند و او را پادشاه میخواندند. موصل تاری و اصفهان در دست او بود». بعد مؤلف مزبور ترتیب شاهان اشغانیون را چنین نوشته:

۱- ملك اشك اشغانی ۱۰ سال سلطنت کرد

۲- ملك شاپور الاشغانی ۶۰ « « «

در زمان او عیسی<sup>ع</sup> در فلسطین ظهور کرد و ططوس بن اسفیانوس ملك روم بیت المقدس را بعد از ارتفاع عیسی<sup>ع</sup> گرفت و طوری آنرا خراب کرد، که سنگی بر سنگی باقی نماند و چنین بود حال این شهر تا اسلام بلند شد.....

۳- ملك جودرزبن - ۱۰ سال

۴- ملك بنزن - ۲۱ سال

۵- ملك جودرز - ۱۹ سال

۶- ملك نرسی الاشغالی - ۴۰ سال

۷- ملك هرمز - ۱۷ سال

۸- ملك اردوان - ۱۲ سال

۹- ملك کسری الاشغالی - ۴۴ سال

۱۰- ملك بلاش - ۲۴ سال

۱۱- ملك اردوان الاصغر - ۱۳ سال

بعد دوره ملوک الطوائف سپری شد و سلطنت به بنی ساسان رسید. اول

۱- طبع پاریس ۱۹۰۳.

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

پادشاه ساسانیان اردشیر بن بابک بن ساسان الجامع پسر دازا بود، پس سلطنت اشغالیون موافق این حساب ۲۷۰ سال پائید.

### ۸- احمد بن محمد مسکویه

نویسنده مذکور ترتیب شاهان اشکانی را چنین نوشتند (تجارب الایم، جلد اول صفحه ۷۸)؛ ولی سنین سلطنت آنها را ذکر نکرده:

۱- اشک بن اشکان

۲- سابور بن اشکان، عیسی در زمان او ظهور کرد

۳- ملک جوذر بن اشکانان الاکبر

۴- نیری الاشغالی

۵- جوذر الاشغالی

۶- نرسی الاشغالی

۷- هرمز الاشغالی

۸- اردوان الاشغالی

۹- کسری الاشغالی

۱۰- بلاس الاسغالی

۱۱- اردوان الاصغر الاشغالی، که با اردشیر جنگید و کشته شد.

### ۹- ابن اثیر

این مؤرخ گوید (تاریخ کامل، جزء اول، صفحه ۱۲۶):

«اسکندر برای اینکه مهالک مسخره بمقام شورش بر نیاند، آن را پس از شور با ارسطاطالیس، که افضل و اعلم علمای یونان بود، بقسمتهای کوچک تقسیم و هر یک را پادشاهی دست نشانده سپرد تا با هم بر ضد او موافق نشوند. در باب پادشاهی، که در سواد عراق بود و عده پادشاهانی، که در اقلیم بابل سلطنت کردند»

۱- طبع لندن، ۱۹۰۹.

قسمت تاریخی ، تاریخ پارت موافق مدارك شرفی

بین علماء اختلاف است . هشام کلبی و دیگران گویند ، که پس از اسکندر بلخس سلبقیس<sup>۱</sup> سلطنت کرد ، بعد آنطخس<sup>۲</sup> و او کسی است ، که انطاکیه را بنا کرده ، این پادشاهان سواد کوفه را در مدت ۵۴ سال داشتند ( کوفه در این زمان وجود نداشت . م . ) و بطرف جبال و ناحیه اهواز و پارس لشکر میکشیدند . بعد این اثر در باب اشکانیان چنین گویند ( همانجا ، صفحه ۱۲۷ ) : سپس شخصی ، که نامش اشک بود ، خروج کرد . او از اولاد دارای اکبر بود و در ری بدنیا آمد . بعد قشون زیادی جمع کرده ، با آنطخس در موصل جنگید و او را کشت . پس از آن در سواد سلطنت کرد و از موصل تا ری و اصبهان حکمرانی داشت ، او از ملوک الطوائف از حدیث سن و شرف و فعل بزرگتر بود و سایرین او را پادشاه میخواندند ، بی آنکه بتواند کسی را از آنها عزل کند ، بعد از او پسرش سابور بن اشک پادشاه شد ، بعد از سابور چون در زین اشکان بر تخت نشست و او کسی است ، که در دفعه دوم با بنی اسرائیل جنگید و جهت آنکه خداوند ویرا بر آنها مسلط گردانید ، از اینجا بود ، که یحیی بن زکریا<sup>۳</sup> را کشته بودند . . . . .

« و گفته شده است طیطوس بن اسفیانوس پادشاه روم با بنی اسرائیل جنگید ، کشتاری زیاد کرد ، اسرای بسیار برگرفت و بیت المقدس را منهدم ساخت . روم با بلاد پارس مبعجنگید ، تا انتقام آنطخس را بکشد و ملک بابل را پس گیرد . در اینوقت بلاش ابواردوان ، یعنی کسی ، که اردشیر بن بابک او را کشت ، سلطنت میکرد . پس بلاش بهملوک الطوائف نوشت ، که روم در قصد بلاد آنها است و اگر جد و جهد نکنند ، بر تمامی آنها مسلط خواهد شد . از پادشاهان مزبور هر یک بقدر وسع سپاه و اسلحه و مال فرستاد و عده سپاهین بچهار صد هزار رسید . در اینوقت صاحب ( آنحضرت ) از رومیها برگشت ، ملک او بین سواد و جزیره بود ، او با رومیها جنگید و پادشاه آنها را کشت . این واقعه باعث شد ، که رومی ها قسطنطنیه را بنا کردند . کسی ، که این شهر را بنا کرد ، قسطنطین پادشاه آنها

۱ - مصنف سلکوس است . ۲ - مصنف آنیوخوس .

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا عکس العمل سیاسی

بود. او اول کسی است ، که از پادشاهان روم دین نصرانی را پذیرفت و بنی اسرائیل را از فلسطین و شام پراکند ، زیرا بگمان رومیها عیسی را کشته بودند... بملکت پارس متفرق<sup>۱</sup> بود ، تا اردشیر بن بابک پدید آمد . هشام مدت سلطنت اشکانیان را معین نکرده ، دیگران ، که باخبار پارس آگاهند ، گویند ، که پادشاهان آنها بعد از اسکندر ملوکی از غیر فرس بوده اند و از پادشاهان بلاد جبال اطاعت میکردند و اینها اشکانیان ملوک الطوائف اند . سلطنت آنها ۲۰۰ سال بود و نیز گویند ، که سلطنت آنها ۳۴۰ سال بود ، از این مدت اشک بن اشکان ده سال سلطنت کرد . بعد پسرش سابور ۶۰ سال و در سال چهل و یکم سلطنت او مسیح عیسی بن مریم<sup>۲</sup> ظهور کرد و طیطوس بن اسفیانوس ۲۱۰ ، پادشاه روم ۴۰ سال بعد از ارتفاع مسیح با بیت المقدس جنگید ، پس در شهر کشتار کرد و اسیر زیاد برگرفت و بیت المقدس را برانداخت . بعد جوندوز بن اشغان اکبر ۱۰ سال سلطنت کرد ، پس از آن بیزن اشغانی ۲۱ سال ، ملک جوندوز اشغانی ۸۹ ، ملک نرسی اشغانی ۴۰ ، ملک هرمن اشغانی ۱۷ ، ملک اردوان اشغانی ۲۲ ، ملک کسری اشغانی ۴۰ ، ملک بلاش اشکانی ۲۴ ، ملک اردوان اصغر ۳۰ ، بعد سلطنت بملک اردشیر بن بابک رسید .

نیز ابن اثیر گوید ( همانجا ، صفحه ۱۲۸ ) : « بعضی گویند ، که پس از اسکندر در پارس ملوک الطوائفی سلطنت کردند ، که اسکندر بین آنها ممالک را تقسیم و برای هر ناحیه پادشاهی معین کرده بود ، سواد ۴۵ سال بعد از هلاک شدن اسکندر در دست روم بود ، در ملوک الطوائف شخصی از نسل پادشاهان در جبال و اصبهان سلطنت میکرد ، بعد پسرش بر سواد دست یافت و پادشاهانی در این مملکت و ماهات و جبال و اصبهان سلطنت میکردند ، که بر سایر ملوک الطوائف ریاست داشتند ، زیرا سایرین عادت کرده بودند ، اسم او و پسرش را مقدم دارند . از این جهت در کتابهای سیر الملوک اسم اینها را ذکر میکنند و ما هم بذکر اسم اینها درون اسم غیر

۱ - متفرق بود ، یعنی ملوک الطوائف بود . ۲ - مصحف بیزن است .

قسمت تاریخی . تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

آنها اکتفاء کرده ایم . مدت ملوک الطوائف ۲۶۰ سال بود ، نیز گفته شده ۳۴۴ سال و باز گفته اند ، ۵۲۳ سال ، خدا دانا تر است . از پادشاهانی ، که در جبال سلطنت و بعد برای اولاد شان اسباب غلبه را بر سواد تدارك کردند ، اشك بن جزه است ، که بقولی از اولاد اسفندیار بن بشتاسب بود ، بعضی از پارسی ها گمان میکنند ، که این شخص اشك بن دارا بود . برخی چنین کسی را ، اشك بن اشکان کبیر میدانند و او را از اولاد کیکاوس . سلطنت او ۲۰ سال دوام یافت و بعد از او پسرش اشك ۲۱ سال سلطنت کرد و پسر او سابور ۳۰ سال ، پس از او ، پسرش جوئرز ۱۰ سال و پسرش تیری ۲۱ سال و جوئرز اصغر ۹۹ سال ، پس از او پسرش نرسه ۴۰ سال ، هرمز بن اشکان ۱۷ سال ، اردوان الاکبر بن اشکان ۱۲ سال ، کسری بن اشکان ۴۰ سال ، اردوان الاصغر بن بلاش ۱۳ سال ، او بزرگترین پادشاه اشکانی بود و نمایان ترین و عزیزترین آنها ، او پادشاهان را مغلوب ساخت . بعد ملك اردشیر بن بابك ، که ممالک پارس را جمع کرده ، با سلطنت رسید ، چنانکه ببايد انشاء الله . بعضی اسامی پادشاهانی را غیر از آنچه گفته ایم ، ذکر میکنند ، ولی حاجت باطاله نیست و بعض چیزهایی ، که گفته اند ، در جائیکه از اردشیر صحبت کرده ایم ، ذکر شده . در مبحثی ، که راجع به اردشیر است ، (همان جا ، صفحه ۱۶۶) ، ابن اثیر اسامی دیگری از شاهان اشکانی ذکر نکرده و فقط گوید ، که بقول نصارا و اهل کتاب اوّل ( یعنی یهود ) از زمان اسکندر تا اردشیر ۵۲۳ سال گذشته و بقول مجوس ۲۶۶ سال ، بعد ، از نسب اردشیر سخن میراند ، که عجاله خارج از موضوع است .

چنین است اطلاعات مؤرخین و نویسندگان قرون اولیه

آتیجه

اسلامی بر تاریخ دولت اشکانی . این نویسندگان بالنسبه

بنویسندگان قرون دیگر اسلامی بزمان اشکانیان نزدیکتر بوده اند ، با وجود این

می بینیم ، که اطلاعاتشان راجع بتاریخ واقعی اشکانیان تقریباً هیچ است ، نه

۱ - منها .

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

اسامی شاهان اشکانی را درست میدانند و نه ترتیب تقدّم و تاّخر آنها را ، نه مدّت سلطنتشان برای آنها معلوم است و نه بالاخره مدّت دوام دولت اشکانی . وقایع کمی هم ، که اکثر نویسندگان مذکور ، بزمان یکی از شاهان اشکانی نسبت داده‌اند ، در واقع امر این چهار واقعه است :

۱ - ظهور مسیح <sup>ع</sup> ، که هر يك از نویسندگان مزبور بزمان یکی از شاهان اشکانی نسبت داده ،

۲ - خراب شدن بیت المقدس بدست رومیها در زمان تیتوس قیصر روم ،

۳ - کشته شدن یحیی زکریا <sup>ع</sup> و قضایائی ، که بعد رویداد ،

۴ - بنای قسطنطنیه در زمان قسطنطین قیصر روم .

هیچکدام از این وقایع بتاریخ اشکانیان مربوط نیست ، حتّی بنای قسطنطنیه ربطی بدوره اشکانی ندارد ، چه خیلی بعد تر از انقراض این سلسله وقوع یافت و اگر مقصود نویسندگان وقایع عالم بوده ، باز این واقعه در سلطنت شاهی ، که بزمان او نسبت داده‌اند ، روی نداده . چون مدارک نویسندگان مزبور گفته‌های ایرانیها ، با بقول ابن ائیر نصاری و یهود و مجوس بوده ، باید از اینجا استنباط کرد ، که اینها هم تاریخ واقعی اشکانیان را نمیدانستند و انعکاس ضعیفی بطور روایت در کتب یا در افواه بوده و این انعکاسات را بطور مشوّش و درهم و برهم ، یکی از شاهان اشکانی ، یا یکی از امپراطوران روم مربوط دانسته‌اند .

اردوان آخری همان اردوان پنجم تاریخ است ، ولی اکثر نویسندگان ، او را بزرگتر از شاهان دیگر اشکانی دانسته‌اند و این هم برخلاف تاریخ است ، ولی جهت این است ، که شاد اشکانی در موقع انحطاط دولت بارت رومی ها را شکست داده .

بالاخره ، مؤرخین و نویسندگان مذکور بعضی اسامی ذکر میکنند ، که اصلاً در تاریخ اشکانیان بان بر نمیخوریم ، مانند نرسی - یثرن - ابلاووس - ساوس - شاپور ، خود بن ابراهیم بن ادرار - بهرام - اس الجبار و غیره . بعضی اینها از داستانها

قسمت تاریخی، تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

و برخی بوسیله روایات از دوره ساسانی بدوره اشکانی انتقال یافته اند، عده ای هم اختراع است، زیرا بهیچ نامی از نامهای اشکانی شباهت ندارد. بعضی اسامی هم تصحیف شده، چنانکه درجایش تذکر داده ایم. ثعالبی مفصلتر از دیگران در باب اشکانیان صحبت میدارد، ولی حکایاتی، که راجع بسطنت شاهان مزبور ذکر شده، بداستان سرائی و قصصی، که دایه های اطفال برای کودکان میگویند، شبیه تر است؛ آنهمه وقایع عمده دوره اشکانی باین حکایات تبدیل یافته، آنهم بی تعیین زمان و مکان حکایت، یا ذکر اسامی اشخاصی، که در سرگذشتها شرکت دارند و غیره و غیره. بهر حال از مطالعات در این کتب چیزی بجز يك نکته، که پائین تر ذکر خواهد شد، بر اطلاعات مانمیافزاید. شرقیها تاریخ دوره پارتی و اشکانیان را بعد از دوره پارتی نمیدانستند، زیرا نه بکتب یونانی و رومی دسترسی داشته اند و نه بمسکوکات اشکانی، که در قرون جدید منبع مهمی برای یافتن ترتیب سلطنت شاهان اشکانی، مدت دوام سلسله آنها و اطلاعات دیگر گردیده و هنوز هم موضوع مذاقه و تحقیقات است. کتب یونانی و رومی هم، چنانکه در جای خود گفته شده، دارای اهمیت است، زیرا از ابتدای تاسیسی دولت پارت سلوکی ها و بعد یونانیها و رومیها روابط مستقیم با پارتیها داشته اند و وقایعی، که در سرحدات غربی دولت پارت و ازمنستان و سوز به و آسیای صغیر رویداده، علاقه مند بودند و دیگر اینکه بعضی نویسندگان غربی، چنانکه بالاتر ذکر شد، باصرف نظر از وقایعی، که بملل آنها مربوط بوده، بزندگانی سیاسی این دولت بزرگ، که نامش پارت است، علاقه یافته یا آثاری از خود گذاشته اند. از سالنامه های تاسی تویس این نظر خوبی ثابت میشود، زیرا این مؤرخ وقایعی را نیز یاد داشت کرده، که مستقیماً بروم مربوط نیست. شرقیها تاریخ جانشینان اسکندر و دولت هاشیها را، که بر خرابه های ملک اسکندر پدید آمدند، نیز نمیدانستند و در تحت لفظ ملوک الطوائف دوره پس از اسکندر را تا اشکانیان، با دوره خود اشکانیان مخلوط کرده اند. خلاصه آنکه، اگر ما امروز تاریخ پارت را باین اندازه هم، که ذکر شد، میدانیم، از پرتو

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

همت نویسندگان رومی و یونانی است و نیز باید از یوسف فلاویوس مؤرخ یهود ذکر خیر کنیم ، زیرا او هم اطلاعات گرانبوهائی را جمع بیار تمیها میدهد ، ولی جای حیرت است ، که نویسندگان قرون اوّلی اسلامی بکتاب او هم دسترسی نداشته اند ، شاید از آن جهت ، که بزبان غیر عربی نوشته شده بود . در خاتمه يك نکته میباید که لازم میدانیم ، خاطر خواننده را بدان متوجه داریم . از نویسندگان قرون اوّلی اسلامی ، اگر اطلاعاتی ، علاوه بر آنچه از مدارك غربی و تتبعات علمای قرن در عهد جدید بدست آمده ، حاصل نمیشود ، در عوض یکچیز مخصوصاً جالب توجه است ، که نویسندگان مزبور اشکائیان را مردم غیر ایرانی نمیدانند و وقتیکه از آنها و سلطنتشان حرف میزنند ، مثل این است ، که از ایرانیها صحبت میدارند . فقط این ایراد گوید ، که بعضی گفته اند ، آنها غیر پارسی بوده اند و غیر پارسی هم دلالت بر غیر ایرانی نمیکند ، زیرا در ایران اقوام زیادی از آریانیها بودند و یکی از آنها قوم پارسی یا مادی بود ، پس لفظ غیر پارسی دلالت بر غیر ایرانی ندارد . بنابراین عقیده ای ، که از ۴۰۰ سال باینطرف در ایران پیدا شد ، راجع باینکه یارتیها تورانی بوده اند ، در ایران و آسیای غربی سابقه نداشته ، مردمانی ، که بعد از یارتیها آمده اند ، چنین عقیده ای نداشته ، اشکائیان را از نسل کیانیان (هخامنشی ها) میدانسته اند و تفاوتی بین آنها و شاهان قبل از آنها ، از حیث نژاد قائل نبودند و الا ، چنانکه از ملل رومی و عرب و ترک و تاتار و طخاری و سقلاّب و غیره حرف میزنند ، راجع باینها هم میگویند ، که از فلان ملت یا قوم بودند و حال آنکه اشاره ای هم بچنین نظری نشده . پس ضدیت یارتیها با اشکائیان نه از این جهت بوده ، که یارتیها را غیر ایرانی میدانسته اند . این ضدیت جهات دیگر داشته :

یکی میل یارتیها بریاست در ایران ، چنانکه در زمان هخامنشی ها برتری داشتند ، دوّم تعصب مذهبی معها ، که میخواستند مذهب زرتشت ، مذهب رسمی ایرانیان گردد و از تساهل و تسامح اشکائیان ، در امور مذهبی متنفر بودند . بنا بر این

۱ - تورانی در اینجا بمعنی تورانی آلمانی ، یعنی مغول ، استعمال شده .



فلسفه تاریخی، تاریخ پارت، واقع مدارك شرفی

نظری، که در ایران شایع گردیده بود، مبنی بر اینکه پارتیها و اشکانیان قومی بیگانه بودند و ایرانیها آنها را از خودشان نمیدانستند، مبنای تاریخی ندارد. بالاتر گفتیم، که از نظر علمی هم مبنائی ندارد و، چون دلایل را در آنجا ذکر کرده‌ایم، تکرار زائد است.

چنانکه تاریخ ایران نشان میدهد، قبل از اسلام و بعد از طلوع آن، در هر چند وقتی، یکی از نقاط آن مرکز حکمرانی میشد. قبل از تاریخ کدام نقاط مرکز حکومتها بود، بتحقیق نمیدانیم. در ازمنه تاریخی در ابتداء هادیها قدم بعرضه تاریخ گذاشته اند، بعد پارسیهها و پس از آن پارتیها. بعد تر، چنانکه بیاید، باز پارسیهها بحدت ایران بانی در آمدند. در قرون اسلامی همینکه استقلال ایران برگشت، باز مرکز حکمرانی از این نقطه بآن نقطه سیر میکرد. آیا بدین جهت باید گفت، که سامانیان و دیالمه و آل زیار و سپهبد های طبرستان چهار ملت جداگانه هستند و یکی برای دیگری بیگانه بود؟ جواب معلوم است: خلاصه آنکه این عقیده، که در ایران انتشار یافته بود و اکنون در شرف زوال است، نه مبنا و مدرک تاریخی دارد و نه پایه علمی. پارتیها، چنانکه کراراً گفته ایم، یکی از اقوام آریائی ایرانی بوده اند، اما شاهان اشکانی در اصل شاید سکائی بوده اند، ولی آنها هم از طول مدت اقامت در ایران ایرانی شده بودند. در این شکی نیست، که بواسطه دوری پارت از آسوریه و بابلیها و از مردمان دیگر آسیای صغیر و سوریه، پارتیها از حیث اخلاق و عادات و طرز جنگ و تشکیلات و غیره تفاوتهایی بامادیها و پارسیهها داشته اند و همین تفاوتها شاید باعث شده، که بعضی را دوچار اشتباهاتی کرده و تصوراتی برورده اند، که مبنا و مدرک صحیحی ندارد.

از نویسندگان ایران، که بعد از فتنه مغول کتبی نوشته و در آن ذکری از اشکانیان کرده اند، صحبت نخواهیم داشت، زیرا نوشته های آنها هم تقریباً در زمینه کتب نویسندگان قرون اولی اسلامی است. با وجود این برای نمونه، فهرست شاهان اشکانی را موافق چند تألیفی، که بعد از فتنه مغول کرده اند، ذکر میکنیم:

کتاب چهارم - دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

### مبحث سوّم

## ۱ - حمد الله مستوفی قزوینی

نویسنده مذکور ، در صفحه ۱۰۱ تاریخ گزیده (طبع لندن ۱۹۱۰) گوید:  
 فرقه دوّم پادشاهان ملوک الطوائف اشکانیانند<sup>۱</sup> « دوازده پادشاه و مدّت ملک آنها  
 ۱۶۵ سال . اصحاب الکعبه بعهد ایشان در غار رفتند<sup>۲</sup> ، بعد ترتیب آنها را چنین  
 ذکر میکنند : « اشک بن دارا بر ابطلخسن<sup>۳</sup> خروج کرد و او را بکشت ، ملک ابطلخسن  
 او را مسلم شد ، بادیگر پادشاهان اطراف مقرر کرد ، که نام او در فرمانها بالای نام  
 خود نویسند و او نیز از ایشان خراج بخواهد و بوقت تشویش بکشاکش دهد  
 دهند و نصب و عزل هیچیک بدست دیگری نباشد . مدّت پادشاهی او ۱۵ سال .  
 « اشک بن اشک بعد از پدر بحام ارث پادشاهی نشست و مدّت ۲۰ سال  
 حاکم کرد و درگذشت . »

« شاپور بن اشک بن دارا ، او را شاپور بزری خوانند ، بعد از برادر پادشاهی  
 باو تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خاقانی شاد بقتل آورد و ازاموال و خزائن<sup>۴</sup> ،  
 که اسکندر از ایران برده بود ، بسیاری باز آورد و بآن اموال جوئی نهر ملک  
 بعراق عرب بیرون آورد ، ۶ سال در پادشاهی بماند و درگذشت . »

« بهرام بن شاپور بن اشک بعد از پدر بحام و سعیت پادشاه شد و مدّت ۱۱  
 سال در پادشاهی زیست و بمرد . بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشک ، بعد از پدر  
 ملک باو تعلق گرفت . مدّت ۱۶ سال در حکومت بسربرد و درگذشت .  
 « هرمزد بن بلاش بن بهرام بعد از پدر پادشاهی باو تعلق گرفت و مدّت ۱۶  
 سال در حکومت بسربرد و درگذشت . »

« نرسی بن بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشک . مدّت ۲ سال پادشاه بود و  
 درگذشت . »

۱ - در اینجا عن عبارت مؤلف منقول آورده شده .

۲ - مصحف آشوخوس است ، که در ابتدا ، ابطلخسن نوشته اند و بعد آنهم مصحف شده و این  
 شکل در آمده .

فست تاریخی . تاریخ بارت موافق مدارك شرقی

« فیروز بن بلاش بن بهرام . بعد از عم پادشاه شد و ۱۷ سال حکم راند .  
 « بلاش بن فیروز بن هرمز . بعد از پند ۱۲ سال پادشاهی کرد و درگذشت .  
 « خسرو بن نرسی بن بلاش بن بهرام . بعد از پسر عم زاده پدر ، پادشاه شد  
 و مدت ۶ سال در پادشاهی بماند و درگذشت .  
 « بلاش بن بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشك  
 بن دارا . مرغزار بلاشان محدود احشهان منسوب است . ۲۲ سال در پادشاهی  
 بسر برد و درگذشت .»

« اردوان بن بلاشان بن بلاش بن فیروز . بعد از پدر پادشاه شد و مدت  
 ۱۳ سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد .  
 حمد الله مستوفی قزوینی ، بگروه سقم ملوك الطوائف عقیده دارد و اینها را  
 اشغانیان نامیده و از نژاد فربرز کاوس دانسته ، چنانکه گوید : اردوان بن اشغ  
 اول پادشاه این سلسله بود و با اردوان بن بلاشان جنگ و سلطنت را از اشکانیان  
 انتزاع کرد ، اسامی این هشت نفر را چنین نوشته :

« اردوان بن اشغ ۳۰ سال سلطنت کرد . خسرو بن اشغ ۱۲ سال ، در زمان  
 اوعیسی ، تولد یافت . گودرز بن بلاش ، یا گودرز بزرگ ۳۰ سال ، کین یحیی  
 بیغمبر را از بنی اسرائیل خواست . بیزی بن گودرز ۲۰ سال . نرسی بن  
 گودرز بن بلاش بن اشغ ، بعد از پدر پادشاه شد و ۱۰ سال سلطنت کرد . نرسی  
 بن بیزی بن گودرز بن بلاش بن اشغ . بعد از پدر پادشاه شد ، رومیان قصد او  
 کردند ، او از ملوك الطوائف مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد . بعد در  
 جنگ اردشیر پاپکان کشته شد ، مدت سلطنتش ۳۱ سال بود .

## ۲ - محمد خاوندشاه معروف به امیر خوند

مؤلف مذکور در تألیف خود ، موسوم به روضة الصفاء ( طبع بمبئی ، سنه  
 ۱۲۷۱ هجری ) در جلد اول صفحه ۲۱۹ فهرست پادشاهان اشکانی را تقریباً مانند

۱ - بیزی باید مصحف بیزن باشد . در ابتدا ، بیزن بیزن شده و بعد نون یا تبدیل یافته .

کتاب چهارم - دوره یادنی ، یا انعکس العمل سیاسی

صاحب تاریخ گزیده نوشته :

۱ - اشک بن اشکان ۱۰ سال سلطنت کرد

۲ - شاپور بن اشک - ۲۴ سال

۳ - بهرام بن شاپور ۱۱ سال

۴ - بلاش بن بهرام ۴۰ سال

۵ - نوش بن بلاش ۱۴ سال

۶ - فیروز بن هرمز ۱۷ سال

۷ - بلاش بن هرمز ۱۲ سال

۸ - خسرو بن بلاش بن نرسی بن هرمز ۴۰ سال

۹ - بلاش بن بلاش ۲۴ سال

۱۰ - اردوان ۱۳ سال

بعد مؤلف مذکور گوید ، که اشکانیان موافق تاریخ گزیده طبقه دیگر اند

از ملوک الغوائف و هشت پادشاهند بدین سیاق ، که مذکور میگردد :

۱ - اولاد بن اشکان ( اولاد باید مصحف اردوان باشد ، زیرا در تاریخ گزیده

چنین نوشته شده ، م ) ۲۳ سال سلطنت کرد .

۲ - بلانی بن اشکان ۱۲ سال

۳ - گودرز بن بلاش ۱۳ سال

۴ - بیژن بن گودرز ۱۰ سال

۵ - گودرز بن بیژن - ۱۰ سال

۶ - نرسی بن بیژن ۱۱ سال ، در زمان او رومیها قصد ابران کردند و او

از ملوک الغوائف مدد خواستد آنها را دفع کرد .

۷ - اردوان بن نرسی ۳۰ سال . او در جنگ اردشیر پادشاهان کشته شد .

چنین است نوشته های مؤلف مذکور ، و قریباً هم تقریباً با جزئی تفاوتی

همان است ، که نویسندگان قرون اولی اسلامی نوشته اند ، مثلاً تولد عیسی ۴۰۰

فست تاریخی . تاریخ پارت موافق مدارك شرقی

زمان شاپور بن اشك یا بلاش بن اشكان . خواستن کین یحیی <sup>ع</sup> از بنی اسرائیل  
در سلطنت گودرز بن بلاش ، پدید آمدن جرجیس در زمان اولاد بن اشكان .

### ۳ - غیاث الدین خواندمیر

نویسنده مذکور گوید (حبیب السیر ، جزء دوم از جلد اول ، صفحه ۲۶ -  
۲۸) <sup>۱</sup> ، که ملوک اشکانی اینها بودند :

۱ - اشك بقولی ۱۲ و بقول دیگر ۱۵ سال سلطنت کرد .

۲ - شاپور بن اشك ، بقولی ۶۰ و بقول دیگر ۴۲ سال سلطنت کرد .

۳ - بهرام بن شاپور الملقب به گودرز ، بقولی ۱۱ و بقول دیگر ۵۰ سال  
سلطنت کرد ، بعد از قتل یحیی <sup>ع</sup> به بیت المقدس لشکر کشید و از مراسم کشتن و  
غارت کردن دقیقه ای مهمال و نامرعی نگذاشت راین قضیه ۴۰ سال پس از ارتفاع  
مسیح <sup>ع</sup> واقع شد .

۴ - بلاش بن بهرام ۱۵ سال ، در زمان او جمعی از بنی اسرائیل ، از جهت  
نافرمانی حضرت کبریای سبحانی ، بصورت بوزینه محصور شدند و بعد از هفت روز ،  
که بآن صورت بسر بردند ، بدوزخ نقل کردند .

۵ - هرمز بن بلاش ۱۹ سال .

۶ - نرسی بن بلاش ، در تاریخ بیضاوی عوض نرسی ، انوش بن بلاش مذکور  
است ، مدت سلطنت او بروایت حمدالله مستوفی ۱۴ سال و بروایت قاضی بیضاوی  
۴۰ سال بود .

۷ - فیروز بن هرمز . بواسطه ظلم گستاخاش او را گرفته میل کشیدند .  
مدت سلطنتش ۱۷ سال بود .

۸ - بلاش بن فیروز . شهوت دوست بود ، با خواهرش معاشرت کرد . مدت  
سلطنتش بروایتی ۴۰ سال بود و بقول اقل ۷ سال ، بعضی گویند قصه اصحاب کوف  
در زمان او ظهور یافت .

۱ - طبع بیسوی ۲۲ شعبان ۱۲۷۲ هجری مطابق ۱۸ آریل ۱۸۵۷ م .

کتاب چهارم - دوره پارتی، باعکس العمل سیاسی

۹ - اردوان بن بلاشان، در جنگ اردوان بن اشغ بقتل رسید. در اینجا  
 واند میر، عقیده حمد الله مستوفی را در باب سلسله دیگر ذکر کرده و گوید، که  
 سلسله اشغان غیر از اردوان بن اشغ هشت تن بودند:

۱ - اردوان بن اشغان	مدت سلطنت	۲۳ سال
۲ - خسرو بن اشغان	" "	۱۱ "
۳ - بلاش بن اشغان	" "	۱۲ "
۴ - گودرز بن بلاش	" "	۳۰ "
۵ - بیژن بن گودرز	" "	۲۰ "
۶ - گودرز بن بیژن	" "	۱۵ "
۷ - نرسی بن بیژن	" "	۱۵ "
۸ - اردوان بن نرسی	" "	۳۶ "

اردوان بدست اردشیر بابکان کشته شد.

#### ۴ - مرحوم میرزا تقیخان سپهر لسان الملک

مورخ مذکور، در نسخ التواریخ جلد اول از کتاب اول، ترتیب سلسله  
 کانی را چنین ذکر کرده:  
 اول - سلسله اشکانیان

۱ - اشک بن اشکان	مدت سلطنت	۱۵ سال
۲ - شاپور بن اشکان	" "	۶۰ "
۳ - بهرام بن شاپور	" "	۲۸ "
۴ - بلاش بن بهرام	" "	۱۶ "
۵ - هرمز بن بلاش	" "	۱۹ "
۶ - نرسی بن بلاش	" "	۲۰ "
۷ - فیروز بن هرمز	" "	۱۷ "
۸ - بلاش بن فیروز	" "	۱۲ "

قسمت تاریخی - تاریخ یارت موافق مدارك شرقی

- ۹ - خسرو بن بلاش بن نرسی مدّت سلطنت ۴۰ سال  
 ۱۰ - بلاشان بن بلاش بن فیروز » ۲۴ سال  
 ۱۱ - اردوان بن بلاش » ۱۳ سال

### دوم سلسله اشغانیان:

- ۱ - اردوان بن اشغ سر سلسله اشغانیان مدّت سلطنت ۲۳ سال  
 ۲ - خسرو بن اشغ » ۱۹ سال  
 ۳ - بلاش بن اشغان »  
 ۴ - گودرز بن بلاش » ۳۰ سال  
 ۵ - بیژن بن گودرز » ۲۰ سال  
 ۶ - گودرز بن بیژن » ۱۰ سال  
 ۷ - نرسی بن بیژن » ۱۱ سال  
 ۸ - اردوان بن نرسی » ۳۱ سال

ساحب تاسخ التواریخ، راجع بوقایع سلطنت شاهان اشکانی چیزهایی ذکر کرده که در کتب متقدمین نیست و معلوم است، که مؤرخ مزبور بمدارك غربی دسترسی داشته، ولی ترتیب سلطنت شاهان اشکانی و اسامی آنها باتفاوتهایی موافق نوشته های مؤرخین و نویسندگان شرقی است و نیز بدو سلسله اشکانی و اشغانی قائل است.

چنان است مفاد نوشته های نویسندگانی، که پس از فتنه مغول راجع بتاریخ اشکانیان چیزی نوشته اند و تقریباً در زمینه نوشته های مؤرخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی است. بعد در اوایل این قرن چهاردهم هجری، از جهت نزدیک شدن ایران با اروپا، کتابی در باب تاریخ اشکانیان بقلم مرحوم محمد حسنخان اعتمادالسلطنه نوشته شده، این نویسنده در ایران اول مؤلفی است، که تاریخ اشکانیان را موافق مدارك غربی تألیف کرده (در رالتیجان، طبع طهران ۸ + ۱۳ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ هجری) و برای جمع آوری اطلاعاتی، که بدوره پارسی راجع است، رنج برده. معلوم است، که ترتیب شاهان این سلسله و اسامی و مدت

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس الغل سبسی

مؤرخ ارمنستان در تاریخ خود درج کرده . اکنون باید دید ، که مفاد نوشته‌های ماراپاس کاتینا راجع بیارت و اشکانیان چه بوده : موسی خورن گوید ( کتاب ۱ ، بند ۴ ) . . . . . وال ارشک<sup>۱</sup> ( واگ ارشک ) پس از اینکه بطور شایان تمامی قسمت‌های مملکت خود را بنظم و ترتیب صحیح در آورد ، خواست بداند ، که کی‌ها قبل از او در مملکت آرامنه سلطنت کرده‌اند و آیا آنها پادشاهانی جوانمرد بوده‌اند یا قبیله . بنابراین او شخصی را از اهل سورید<sup>۲</sup> ، که ماراپاس کاتینا نام داشت و فکور و آگاه از زبان یونانی و کلدانی بود ، یافته ، با هدایائی گرانبها نزد برادر بزرگترش ارشک فرستاد و خواهش کرد ، که دفاتر شاهی را برای او باز کند . بعد اودر کتاب ۱ ، بند ۲ شرحی ذکر میکند ، که در صفحه ۹۴ و ۹۵ این تألیف مندرج است و ، چون خارج از موضوع ماست ، تکرار نمیکنیم .

پس از آن موسی خورن موافق نوشته‌های ماراپاس کاتینا تاریخ ارمنستان را از نخستین پادشاه آن ( هابک ) شرح میدهد و چون باز خارج از موضوع است میگذریم . قسمت‌هایی ، که به تیگران و اردهاک و نیز پادشاهان ماد راجع است در صفحات ۲۰۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ این تألیف ذکر شده . بالاخره او بسر موضوعی میرسید ، که با اشکانیان مربوط است و گوید ( کتاب ۲ ، بند ۲ ) : \* شصت سال پس از فوت اسکندر ارشک دایر سلطنت بارت رسید . در شهری ، که آنرا بهل آراوادن<sup>۳</sup> مینامیدند و در کوشان<sup>۴</sup> واقع بود ( این شهر را ویتور لانگلو<sup>۵</sup> با باختر ( بلخ ) مطابقت داده و گوید ، شهری را ، که یونانیها با کتر مینامندند در نزد آرامنه به بهل معروف بود . بهر حال روایت ارمنی با روایتی موافقت دارد ، که بالاتر در ابتدای کتاب چهارم ذکر شد و بنا بر آن ارشک با برادرش از باختر بیارت آمدند . ) . ارشک جنگی وحشت آور کرده تمام مشرق را بتصرف آورد و مقدونیها را از بابل راند ( مقصود از مقدونیها سلوکیهایند زیرا آنها اصلاً

۱ - این همان شععی است ، که اشکانیان ابران او را بنخت ارمنستان نشانده و دند .

۲-Pahl Aravadin.      ۳-Koushan.      ۴-Victor Langlois.



فست تاریخی، مورخین و نویسندگان ارمنستان

مقدونی بودند. م. ( ) او شنید، که رومیها بر مغرب و دریا استیلا دارند و در  
 هیسپانی (اسپانیا) معادنی را، که طلا و نقره میدهد، بدست آورده اند و آنها گالیها  
 و دولتهای آسیا را (مقصود آسیای صغیر است) با جگزار خود کرده اند. بر اثر این  
 خبر ارشک سفرائی فرستاده خواست عهد دوستی با آنها ببندد و وعده داد، از هر  
 کمکی بمقدونیها احتراز جوید. او راضی نشد باجی برومیها بپردازد، ولی هر سال  
 هدیه ای میداد، که ارزش آن صد تالان (کانکر<sup>۱</sup>) بود. ارشک ۳۱ سال بدین  
 نحو سلطنت کرد و پس از او پسرش ارداشس (اردشیر) ۲۶ سال و بعد ارشک  
 پسر ارداشس، که کبیرش خوانده اند (اسم این شاه را ارشگان نیز نوشته اند). این  
 شاه با دمتریوس و با آن تی گون پسر او جنگید، ولی اسیر ارشک گردید و در زنجیر  
 او را پیارت بردند. از این جهت دمتریوس را سی دری تس<sup>۲</sup> خواندند. برادر او  
 آن تیوخوس سی دس<sup>۳</sup>، همینکه از حرکت ارشک آگاه شد، سوری را تصرف کرد  
 و ارشک بقصد او با ۱۲۰ هزار سپاهی بیرون رفت. آن تیوخوس از جهت شدت  
 سرعای زمستان مجبور گردید جنگ کند و در تنگی باتهای قشونش تلف شد. پس  
 از آن ارشک آقای بخش سوم عالم گردید. چنانکه از کتاب چهارم تاریخ صحیح  
 هرودوت میدانیم، عالم را مورخ مزبور سه قسمت کرده: یکی اروپا دیگری لیبیا  
 (افریقا) و سومی آسیا، که در تحت اطاعت ارشک بود.

بعد نویسنده مزبور گوید (موسی خورن کتاب ۲، بند ۳): «در اینوقت  
 ارشک برادرش وان ارشک را پادشاه مملکتها کرد و حدود آن را شمال و مغرب  
 قرار داد. و آن ارشک، چنانکه در کتاب اول گفتیم، دانشهای دایره و با تقوا بود  
 و بمملکتش وسعت داد. او مؤسسات مدنی را، بقدری که توانست، تشکیل و  
 مملکت را بایالاتی تقسیم کرد و بهر ایالتی یکی از پادشاهان دست اندازنده را گماشت.  
 اینها اشخاصی نامی و از اعقاب نیای ما (هایگ) و رؤساء دیگر بودند.»

۱ - Kanakr (معنی تالان)

۲ - Sidérites.      ۳ - Sidétes.

کتاب چهارم - دوره یارنی ، باعکس السمل سیاسی

« یارنی جوانمرد (یعنی وال ارشک) پس از اینکه مقدونیها را محذول و منکوب گردانید و جنگ ها را با آخر رسانید ، بکار های نیکو پرداخت . در ابتداء او در خدمات شمشیر پاکارد<sup>۱</sup> یهودی ، که شخصی نیرومند و باخرد بود ، پادشهای خوبی باو داد و باعقابش این امتیاز را داد ، که تاج بر سر اشکانیان گذارند . پس از آن بخانواده خود حق داد ، که خودشان را پاکاردونی<sup>۲</sup> بخوانند ، این ایالت بزرگی است ، که امروزه در ارمنستان وجود دارد . این پاکارد قبل از اینکه ارشک با مقدونیها بجنگد ، همیشه به وال ارشک خدمت میکرد . او رئیس دزبانه هم گردید و در انتهای مملکت ، که هنوز بزبان ارمنی حرف میزنند ، او را فرمانده یازده هزار سیاهی در مغرب میخوانند . اکنون عقب رفته از جنگ وال ارشک با اهالی پنت و فریگیه و پس از آن از فتوحاتش سخن برانیم . »

در این جا مورخ ارمنستان از کارهای وال ارشک در داخل ارمنستان و جنگهای او با متحدین مقدونی ها صحبت میدارد . چون این قسمت ها بموضوع ما مربوط نیست ، میگذریم ، فقط يك جای این قسمت ( کتاب ۲ ، بند ۸ ) جلب توجه میکند . در اینجا گفته شده است ، که وال ارشک دو<sup>۳</sup> هین مقام را در ارمنستان باعقاب آزی دهالت پادشاه ماد داد و آنها را اکنون موراتزان<sup>۴</sup> مینامند ، زیرا رئیس این خانواده را امروز موراتزان در<sup>۵</sup> نینامند ابل مارات زو<sup>۶</sup> اتر در<sup>۷</sup> یعنی آقای ، دیها نامند . وال ارشک تمامی دهاتی را ، که از مادها گرفت ، باین رئیس داد . بعد مورخ مزبور از تنظیمات و تنسیقات وال ارشک حرف زده در خاتمه گوید وال ارشک پسر ارشد خود را ، که ارشک نام داشت ، نزد خود نگاهداشت ، تا او را جانشین خود قرار دهد . او نوه اش آرداشس ( اردشیر ) را خیلی دوست میداشت . این طفل کودکی خوب بود و برای آتیه امید وار بها میداد . از این زمان اشکانیان این اصل را پذیرفتند ، که در نزد پادشاه يك پسرش

۱ - Champa pacarad.    ۲ - Paeradomi    ۳ - Mourat an.    ۴ - Mouratzaou-der.  
۵ - Maratzaou-otz-der.

قسمت تاریخی، مورخین و نویسندگان ارمنستان

بماند و ولیعهد گردد. باقی اولاد از زن و مرد به هاش دیانک که بآنها تعلق دارد، بروند. پس از این کارها وال ارشک در مدزین<sup>۱</sup> (نسیبین) مرد و سلطنتش ۳۲ سال بود (۱۴۹-۱۲۷-ق.م.).

«ارشک اول پدرش را پیروی کرد و با اهالی نیت جنگید... در اینوقت اختلالی بزرگ در گردنه های کوه قفقاز در صفحه بلغارها پدید آمد و مردمانی زیاد بمملکت ما مهاجرت کرده در جنوب گگ<sup>۲</sup> (یا جوج) در صفحات حاصل خیز برای مدتی مدید برقرار شدند...»

بعد موسی خوردن از چیزهایی حرف میزند، که بموضوع ما مربوط نیست و باین قسمت چنین خاتمه میدهد «حکایت ما را پاس کاتینا در اینجا تمام شد.»  
 چنین است مفاد نوشته های نویسنده مذکور و میتوان گفت، که حکایت او، اگر حرف نظر از جزئیات کتبیم، رو به رفته بتاریخ نزدیک است ولی بجای اسمی خاص شاهان اشکانی با اسم عمومی ارشک غالباً اکتفاء شده، هر حال بقدری، که راجع باشکایان است، بطور کلی (یعنی رو به رفته) با تاریخ موافقت دارد. متعود از متدونیها هم همان سلوکیها هستند، که اصلاً مقدونی بودند. از شاهان اشکانی کسی که باوال ارشک معاصر بوده یکی مهرداد اول است (۱۷۴-۱۳۶ ق.م) و دیگری فرهاد دوم (۱۳۶-۱۲۷ ق.م) و اگر آمدن مهرداد پاس کاتینا بدربار ایران راست باشد، شاهی، که او را پذیرفته مهرداد اول بوده، ولی باید گفت، که در باب صحت این روایت و اینکه کتابخانه ای در نینوا بوده، بعضی تردید دارند.  
 در باب باردسن<sup>۳</sup> بصفحه ۶۶ این تألیف رجوع شود. موسی- خوردن از قول او گوید (کتاب ۲، بند ۶۱-۶۶):  
 بعد از آردایش (اردشیر) پرسش آرداوازت (آرتشباذ) پادشاه شد. او از آرات (آغری داغ) نام برادرانش را راند، تا آنها در صفحه ای، که متعلق بیادشاه است، سکتی نکنند. او فقط (دیران) را، که جانشینش بود

۱ - Medzpine. ۲ - Gug. ۳ - Bardesane.

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

نگاهداشت ، زیرا پسر نداشت . بعد از چند روز سلطنت ، آرتاوازت ، وقتیکه بشکار میرفت ، از جهت دوار سر بچاهی افتاد و درگذشت (در این جا موسی خورن حکایتهای افسانه‌هایی نقل میکند ، که چون خارج از موضوع است میگذریم . م .). دیران پس از آرتاوازت در سال سیزدهم سلطنت برز<sup>۱</sup> (فیروز) شاه پارس (مقصود ایران است نه پارس بالاخص) بتخت نشست ، چیزی مهمی از او نمیگویند فقط گویند ، که او صمیمانه برویهها خدمت میکرد .

بعد موسی خورن گویند (کتاب ۲ ، بند ۶۳) : پس از دیران درقاد (پرواد) از نژاد پاکرادنی و پسر سمپادوهی<sup>۲</sup> دختر سمپاد<sup>۳</sup> دلیر بتخت نشست . دیران دختر خود را باو داد ، ولی این زن شوهرش را از جهت شکل و ظاهر ناهنجار او دوست نمیداشت (بعد حکایتی میآید ، که ذکرش خارج از موضوع است . م .). بعد از دیگران (نیگران) اول برادرش (دیگران) بتخت ارمنستان نشست و اینزمان مطابق بسبت و چهارمین سال سلطنت برز<sup>۴</sup> (فیروز) شاه پارس بود . او چهل سال سلطنت کرد بی اینکه کار مهمی انجام داده باشد . در موقعیکه تیتوس دوم امپراطور روم ، که او را آن تونن او گوشت<sup>۵</sup> مینامیدند ، مرید ، نیگران اسیر دختری یونانی گردید . فیروز شاه پارس (مقصود ایران است) با امپراطور روم حمله کرد و از این جهت او را فیروز<sup>۶</sup> یعنی فاتح خواندند ، زیرا قبل از آن او را بیونانی و لوگزیس<sup>۷</sup> مینامیدند ، ولی نمیدانیم ، که اسم او در نزد پارسیها چیست (بالاخر گفتیم ، که در زبان پهلوی بلاش را ولگاش یا ولخاش میگفتند و لوگزیس یونانی شده این اسم است . از این نوشته موسی خورن صریحا استنباط میشود ، ~~که~~ فیروز لقب بلاش بوده و به معنی فاتح است و اینکه بعضی نویسندگان قرون اسلامی اسم شاهی را از اشکانیان فیروز نوشته‌اند ، جهت این است ، که لقب را اسم تصور کرده‌اند . م .). وقتیکه فیروز بسوریه حمله و بخاک فلسطین تجاوز کرد ، نیگران ما بحکم

۱ Bérose.

۲ Sempadonhi.

۳ Sempad.

۴ - Antonin Auguste.

۵ - Velogeses (بلاش).

قسمت تاریخی ، مورخین و نویسندگان ارمنستان

او با ایالات دریای مغرب ( مدیترانه ) داخل شد و اسپر شاهزاده خانمی ، که این مملکت را اداره میکرد ، گردید . این زمانی بود ، که قیصر اوکیانوس ( مقصود لوتیوس <sup>۱</sup> اریلیوس وروس که قدوس است ) قیصر در آن معبدی بنا میکرد . اوکیانوس با قشونی زیاد بر زمینهای دریای مغرب آمد و بعد از مرگ قیروز ارمنستان را گرفت ، ( دیگران ) را خلاصی بخشید و دختر جوانی را ، که نامش ( روقا ) بود ، باو داد ، ولی وقتیکه ( دیگران ) با ارمنستان برگشت ، زن مذکور را از خود دور ساخت و از چهار سری ، که از وی داشت ، خانواده ای تشکیل کرده مقرر داشت ، که او<sup>۲</sup> لی رئیس خانواده باشد و او را در دیف<sup>۳</sup> ولات دیگر قرار داد . این خانواده را باسم مادرشان روف میان نامید ، تا بتوانند خودشان را اشکائی گویند ( یعنی نمیخواست این افتخار را داشته باشند . م . . . . . ) در کتاب ۲ ، بند ۶۵ موسی خوردن گوید : پس از مرگ ( دیگران ) پسرش واگارش<sup>۴</sup> ( و آگاش - بالاس ) بر تخت نشست . این وقت سی و دومین سال سلطنت هم اسم او و واگارش شاه پارس بود ( مقصود ایران است ) . . . . . جائی ، که مادرش او را زاده بود شهری بنا کرده آنرا واگارشاون نام نهاد . این شهر در محل تلاقی رود موردتر<sup>۵</sup> و اراسک<sup>۶</sup> ( آراس ) واقع است . ( دیگران ) دو<sup>۷</sup>م ، که از اشکاییان بود ، دور این شهر دیواری کشید و آنرا واگارشاپاد نامید . این پادشاه پس از ۲۰ سال سلطنت در گذشت . دیگران فقط زیستند ، ولی او ، چنانکه میگویم ، پس از مرگ هم زنده است ، زیرا نام نیکی گذارده ، که او را از پادشاهان کوچک دل یا زن مانند متمایز میدارد ، زیرا در زمان او مردمان شمالی ، یعنی خزرها و یاسیلها ( مردمی ، که موافق جغرافیای موسی خوردن در سارماتی<sup>۸</sup> میزیستند . م . ) از تنگ<sup>۹</sup> جر گذشتند ( تنگ مزبور را دربند زور و دربند آلاها

۱ - Aucus Aurelius Verus Commodus.

۲ - واگارش ارمنی شده و آگاش است .

۳ - Sarmat'e ( مملکت سارمانها ، روسه جنوبی کهونی ) .

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سپاسی

نیز می‌نامیدند . حالا این تنگ را داریال نامند و دز راهی است ، که از آنطرف کوههای قفقاز بتفلیس می‌آید . م . ) . آنها در تحت ریاست و ناسب مرهاب بودند . از رود کور ( کوروش ) عبور کرده در اینجا جمع شدند ، و اگارش با سپاهی زیاد باستقبال آنها شتافته اردوی آنها را پراز نعش کشتگان کرد و آنها را تا تنگ جرج تعقیب کرده از آن گذشت .

اگرچه آرامنه شجاع اینجاهم فاتح گشتند ، ولی واگارش از دست تیراندازان ماهر زخمی برداشته در گذشت . او ۲۱ سال سلطنت کرد پس از او یسرش خسرو و بتخت نشست ، این زمان سال سوم سلطنت اردوان شاه پارسها ( ایرانیها ) بود . بعد او فوراً از کوه بزرگ قفقاز گذشت ، تا انتقام پدرش را بکشد ، با شمیر و نیزه اهالی را تعقیب کرد ، صد یاک چیزهای مفید را بر ترف و کتبه ای بزبان یونانی در اینجا نویساند ، نامعلوم باشد ، که این صفحه در تحت اطاعت رومیها است ، در خاتمه موسی خوردن گوید ( کتاب ۲ ، بند ۶۶ ) ، که این وقایع را با تادازن ( بار دسن ) حکایت کرده و او را در ادس ( اورفا ) در زمان آن تونن آخری وقت خوش بود .

آگاتانر<sup>۳</sup> در باب این مورخ بصفحه ۹۶ این تألیف رجوع شود . آگاتانر منشی در تاد<sup>۴</sup> ( تیرداد دوم ) پادشاه ارمنستان بود و از وقایعی صحبت میدارد ، که از ۲۲۶ تا ۳۳۳ م . بریداده . مفاد نوشته های او راجع بانقراس دولت اشکانی چنین است :

فصل اول - وقتیکه دولت پارت رو بانقراس میرفت ، اردشیر پسر ساسان والی سدهر ( استخر ) اردوان پسر واگارش ( بلاش ) را کشت و سلطنت را از او ربود . بعد او سپاه پارس را ، که از پارتیها برگشته بودند ، بطرف خود جلب کرد و این سپاه اردشیر پسر ساسان را با اتفاق آراء شاه خود دانست . این خبر به خسرو پادشاه

۱ - بروکوپ ، جنگ گت ها - فصل ۴ ، بند ۳ .

۲ - هفت نفر از قباصره روم را آن تونن نامند و آنها از ۹۶ تا ۱۹۲ م . سلطنت کردند .

۳ - Agathange ۴ - Dertade .

فست ناریخی. مورخین و نویسندگان ارمنستان

ارمنستان رسید. او در دولت پارس (یعنی دولت ایران) مقام دوم را دارا بود (زیرا پادشاه ارمنستان مقام دوم را داشت) <sup>۱</sup> اگر چه این خبر فوراً باو رسید، ولی نتوانست تدارك جنگی را بهینند. بنا براین او با اندوهی عمیق بمملکتش برگشت، بی اینکه توانسته باشد، چاره‌ای برای جلوگیری اینواقعه اندیشد. در ابتدای سال بعد، خسرو پادشاه ارمنستان قوایی جمع کرد، آگوانک<sup>۲</sup> محل اجتماع سپاهیان بود و گرجیها در بند و تنگ آلان را باز کردند (تنگ آلان را امروز تنگ داریال گویند و این اسم ایرانی است. داریال باید مخفف دره آلان باشد. تبصره ویکتور لانگلو، مجموعه مورخین قدیم و جدید ارمنستان، جلد اول، صفحه ۱۱۵. م.) و هونها از اینجا برای حمله پارس (یعنی ایران) خارج گشتند. خسرو مملکت آشور را، تا دروازه‌های دیسپون (تیسفون) غارت کرده و با آهن و آتش شهرها و دهات را معدوم ساخته اهالی را کشت. او فکری جز خراب کردن نداشت، شهرها را از بیخ و بن بر میافکند و میخواست قوانین دولت پارس را هم تغییر دهد. او قسم یاد کرده بود، که انتقام نژاد اشکانی را از این جهت، که آنرا از این مملکت محروم داشته اند، بکشد. خسرو بعد از سپاهیان خود و شجاعت آنها اعتمادی زیاد داشت و از فرط غضب و کینه خواهی مانند آتش بر افروخته بود. در اطراف او سوارهای زیادی جمع شدند، تا انتقام خون اردوان را بکشند. خسرو مغموم بود، از اینکه پارسها خویش او را رها کرده در تحت تسلط استخر درآمده اند، او سفرائی نزد خویشاوندان خود فرستاد، که با اهالی شجاع و سربازان سلحشور کوشان و اطراف این صفحه جمع شوند (در اینجا صفحه کوشان، نظر بنوشته های موسی خورن بند ۱۳، کتاب اول، باید مساکن اصلی اشکانیان باشد)، ولی آنها دعوت خسرو را نپذیرفتند؛ زیرا به اردشیر بیعت کرده بودند و ترجیح میدادند تبعه او باشند، تابعه خویشاوندانشان. با وجود

۱ - هالین جزء متن است.

۲ - Agouanks.

کتاب چهارم - دوره بارنی ، یا عکس العمل سیاسی

این خسرو قشون را جمع کرد و اردشیر به جنگ خسرو بیرون آمد ، ولی نتوانست مقاومت کند و فرار کرد ، پارسیتها هم فرار کردند و تمام دشت بر از بخش کشتگان گردید . پس از این فتح پادشاه ارمنستان به واگارشاباد ، که در ایالت آراوات است ، با غنائم زیاد برگشت و بمحللهائی ، که متعلق بنژاد اشکانی بود ، عنایت ها و بروحانیون و سربازها بخششهای زیاد کرد .

فصل دوم - سال دیگر خسرو قشون جدیدی جمع کرده بد آسورراند و بعد بمملکت داجیک (یعنی اعراب<sup>۱</sup>) گذشت . در اینجاها در مدت دو سال بقدری قتل و غارت کرد ، که این صفحات ، که تابع پادشاه پارس بودند ، از هستی ساقط شدند . اردشیر در اینوقت در اندوه و غصه فرد رفت و برای چاره جوئی پادشاهانی را ، که در تحت امر او بودند و ولات و سرداران و رؤساء و شاهزادگان مملکتش را بانجمنی دعوت کرد و آنها را قسم داد ، که برای یافتن چاره این درد بکوشند و بعد گفت : اگر چاره ای یافتید ، پاداشی بزرگ در ازای آن خواهم داد و هرگاه کسی رایافتید ، که بتواند انتقام مرا بکشد و غضب مرا فرو نشاند ، من بآن شخص مقام دوم برادر مملکتم خواهم داد (یعنی او پس از شاه خواهم بود) . بعد از این تعلق شخصی ، که یکی از حکام عمده پارت بود و او را (آناگ) مینامیدند ، بر خاسته و در وسط انجمن جا گرفته گفت : او حاضر است ، که انتقام اردشیر را از خویشاوندان خود بکشد . چنانکه انتقام دوستی را از دشمن میکشند . شاه او را مخاطب قرار داده گفت ، اگر تو بعهده گیری ، که انتقام مرا با حرارت و جدی کامل از دشمنم بکشی ، من از مملکت پهلوان<sup>۲</sup> را بتو مانند بتول خانواده ات میدهم ، ناجی بتوی بختم ، امتیازات و افتخاراتی در تمام مدت سلطنت من خواهی داشت و پس از من شخص دوم خواهی بود . بارتی جواب داد ، مواظب حال خانواده من باش ، زیرا هم امروز با برادرم از خدمت تو مرخص خواهیم شد . پس از آن این بارتی تدارکات خود را دهنده با برادرو خدمه و زنان و اطفال آنان

۱ - مصحف تازی است ۲ - Pahlav (یعنی پارت)



نست قارخی . مورخن و نویسندگان ارمنستان

و تمام ملتزمینش عازم ارمنستان گردید و نزد خسرو رفته چنین وانمود ، که او بر شاه پارس یاغی گشته . خسرو ، که در اینوقت در قصر زمستانی خود ، در ایالت اودی در شهر خاق خاق بود ، از این قضیه خوشنود شد و او را خوب پذیرفت . آننگی از راه تزویر باو گفت : من نزد تو آمده ام ، تا با هم انتقام از دشمن مشترك یکشیم . پادشاه چون دید ، که او با تمام خانواده اش آمده ، حرفهای او را باور داشت ، احترامات زیاد باو نمود و مقام دوم را در مملکت باو داد پس از آن روزهای سخت زمستان در شادی و شغف گذشت و چون دروازه های بهار باز شد ، پادشاه به واگار شاپاد واقع در ایالت آرارات رفت و در اینجا بز باین فکر افتاد ، که قشونی جمع کرده متصرفات شاه پارت را غارت کند . پارتی چون از نیت خسرو آگاه شد ، وعده ای ، که به اردشیر کرده بود ، بخاطرش آمد و نیز چون میخواست مملکت پهلو از آن او شود ، خیانت کرد . توضیح آنکه چنین وانمود ، که میخواهد از امور سری با او حرف زند . بعد ، همینکه پادشاه را بگوشه ای برد و او را تنها دید ، با برادرش شمشیرهای تبر را کشیده او را کشتند . پس از آن شایعه قتل پادشاه بزودی انتشار یافت و صدای ناله و ضجه مردم بر آمد ، ولی در این احوال قاتلین بر اسبهای خودشان نشسته فرار کردند . رؤساء قشون ارمنی سپاه را بچند قسمت تقسیم کرده بتعقیب آنان پرداختند و فراریها را در تنگی محاصره کرده برود انداختند ( مقصود رود آرس است ) . بعد سرگشته مراسم سوگواری برپا داشتند و تمامی اهالی عزادار شدند . پادشاه پیش از آنکه جان تسلیم کند ، فرمود ، که تمام خانواده ( قاتلش ) را نابود سازند . در اینوقت کشتاری بزرگ شروع گردید و بزرگ و کوچک و اطفالی ، که دست راست را از چپ تمیز نمیدادند و حتی زنان از این کشتار جان دربرداشتند . فقط دو کودک کوچک را دایه های آنها از کشتار اولاد پارت نجات دادند ، یکی را به پارس بردند و دیگری را ب یونان .

فصل سوم - شاه پارس از شنیدن این قضیه غرق شادی گردیده . با مر او رقصه

کتاب چهارم، «دوره یارتی» یا عکس العمل سیاسی

کردند و جشن‌ها گرفتند و نذرهایی، که به آتشکده‌ها کرده بود، بجا آورد. بعد قشونی جمع کرده داخل ارمنستان شد،<sup>۱</sup> اسرای زیاد از پیر و برنا و دختران برگرفت و اسبهای زیاد به‌نیمت برد. یکی از پسران خسرو را، که «یرداد» (تیرداد) نام داشت، آموزگارش فراراند و او بدربار امپراطور یونانیان رفت، اما شاه پارس ارمنستان را تصرف کرد و آن را با اسم خود نامید. بعد قشون یونان را شکست داده تا سرحد راند و خندق‌هایی کند، تا حدّ معلوم باشد و اینجا را، که سابقاً «آج‌دز» مینامیدند، دروازه خندق نامید. پس از آن باقی اهالی را با خود برداشته برد. در این احوال نزد کنت لی‌گیانس<sup>۲</sup> (لی‌سی‌نیوس) رفت و معاش و تربیتش را کنت مذکور متکفل شد.

بعد آگاتانژ شرح مبسوطی راجع به تیرداد (تیرداد) پسر خسرو و اینکه چگونه سلطنت ارمنستان رسید و چه کارهای نامی کرد میتوبسد، ولی چون خارج از موضوعی است، که در این کتاب دنبال میکنیم و اگر چیزهایی هم بایران راجع باشد، بدوره ساسانی مربوط است، عجاله می‌گذریم.

قطعه‌ای که به آگاتانژ<sup>۳</sup> سبه‌اوس<sup>۴</sup>، که اسقف<sup>۵</sup> حامی گونی‌های ارمنستان بود، در کتاب خودش موسوم به «امپراطوری‌هرا کلیوس» قسمتی را نسبت میدهند به آگاتانژ نسبت میدهد. چون این قسمت شامل تاریخ

ارمنستان از ابتداء تا شخصی باب نام است، که ۶۳ سال پس از مرگ تیرداد پادشاه ارمنستان در گذشته و چون آگاتانژ منشی تیرداد بوده و تاریخ وقایع زمان او را نوشته، از اینجا معلوم است، که نویسنده این قسمت آگاتانژ نبوده و از راه اشتباه قسمت مزبور را باو نسبت میدهند. باوجود این چون این قسمت دارای اطلاعاتی است، که در کتاب موسی خورن از قول ماراپاس‌کاتینا نوشته نشده است، جایی از آن، که به پارتیها و اشکانیان راجع است، ذکر میشود:

۲ - Comte Ligianès (کنت لقب است) . Ojdz. - ۱

۳ - Sébéos. ۴ - Evêque ۵ - Mamigoniens

قسمت تاریخی . مورخین و نویسندگان ارمنستان

### شورش پارتیها ، که در ارمنستان در این زمان وقوع یافت ۱

پس از مرگ اسکندر پادشاه مقدونیها ، پارتیها در مدت ۶۱ سال تابع مقدونیه بودند و در این مدت در بابل سلکوس نیکاتور ۳۸ سال سلطنت کرد و پس از او آن تیوخوس سوتر ۱۹ سال و بعد آن تیوخوس ثوس ۱۰ سال . در سال یازدهم سلطنت آن تیوخوس پارتیها شوریده از قید مقدونیها برستند . ارشک بزرگ پسر پادشاه تالیان<sup>۲</sup> ، که در پهل<sup>۳</sup> شاهسدان<sup>۴</sup> در صفحه<sup>۵</sup> کوشان میزیست ، حکومت را بدست گرفت و تمامی مردمان مشرق و نیز شمال مطیع او گشتند ( شاهسدان شده شاهستان است و موسی خورن ، در کتاب ۲ ، بند ۲ تألیفش ، پهل شاهسدان را پهل آراوادن نوشته . م . )

پس از آن ، ارشک با تمام سپاهش برای جنگ با دولتی ، که پادشاهانشان را نامیدیم ، بیابل در آمد و چون آن تیوخوس دید ، که از تهدد ارشک بر نمیآید ، فرار کرده به آسیس دان رفت و در آنجا پنج سال سلطنت کرد ( آسیس دان را بعضی آسیای وسطی تصور کرده اند ، ولی بنظر مؤلف باید آسیای صغیر باشد . م . ) پس از او آسیاس دان مدتی تابع مقدونیا بود و آنها بجای یکدیگر مینشستند . ارشک آسور و بابل و پارس و ماد و ارمنستان را ، تا کوههای گاب<sup>۶</sup> که ( قفقاز ) و تاساحل دریای بزرگ ( مغرب یا میانه ) باطاعت در آورد و سالهای زیاد در بابل سلطنت کرد . در سال ۱۱۴ سلطنت ارشک پادشاه پارت و سال چهارم حکومت دیمتریوس در آسیاس دان و سوریه ، و قتیکه ارشک غایب و در مشرق بود ، دیمتریوس قشونی جمع کرده بابل را گرفت . بعد ، که ارشک با قشونی کثیرالعدده آمد ، او عقب نشسته به انطاکیه رفت . در نزدیکی این شهر جدالی خونین رویداد ، دیمتریوس شکست خورده اسیر گردید و ارشک امر کرد دست و پاهایش را بستند و او را بمشرق به پهل شاهسدان برد . آن تیوخوس برادر دیمتریوس ، چون از این قضیه آگاه

<sup>۱</sup> — Vici. Langlois. Hist. anc. et mod. de l'Arménie t. I. p 198.

<sup>۲</sup> — Tétaliens.      <sup>۳</sup> — Pahl Schahasdán.      <sup>۴</sup> — Gabgoh.

<sup>۵</sup> — اینجا پهل شاهسدان با گرگان مطابقت میکند ، زیرا دیمتریوس را موافق مدارك عمری با آنجا بردند .

## کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

شد ، تخت سوریه و آسیانس دان را تصرف کرده ده سال بعد باقشولنی بطرف بابل رفت . ده سال پس از آن ارشک دعتیوس را آزاد کرد و اجازه داد ، که او نزد برادرش برود و بناو بگوید ، که چه باید بکند ، ولی او بسوریه رفت و به آسیانس دان دز آمد . پس از آن ارشک با ۱۳۰ هزار نفر سپاهی بقصد بابل حرکت کرد . در سال ۱۲۸ سلطنت ارشک ، وقتیکه او ببابل نزدیک میشد ، آن تیوخوس غفلتاً باو در گردنه کوهها در موقع زمستان حمله کرد ، ولی نتوانست براو غلبه کند . ارشک قشون او را شکست داد و ضربتی بوی زده او را انداخت و کشت . در همین وقت اوسلکوس پسر آن تیوخوس را اسیر کرد و در قصر خود نگاهداشت . نیز در همین زمان ارشک ارمنستان را بپسر خود ارشک جوان داد (موسی خورن گوید ، که این ارشک جوان را وال ارشک می نامیدند و برادر ارشک بزرگ شاه پارت بود . م . م .) . این واقعه در شهر مدزین<sup>۱</sup> (نصیبین) رویداد و آروآسدان<sup>۲</sup> ، که در نزدیکی داجیک (یعنی تازی) و سوریه است و نیز کایا دوکیه را ، که در جوار کیلیدیّه است تا سواحل دریای بزرگ (مغرب یا میانه) باطاعت او در آورد (مقصود از آروآسدان صفحه ارمنستان است ، که نصیبین جزه آن بشمار میرفت ، یعنی ارشک این صفحه را باطاعت وال ارشک در آورد . م . م .)

این حدود ارمنستان در مغرب بود و در شمال مملکت مزبور تا کوههای بزرگ قفقاز بسط می یافت . این کوهها بطرف مشرق بطول حدود مستحکم ماد امتداد یافته بکوه زراسپ<sup>۳</sup> میرسد و از صفحه<sup>۴</sup> نرشیراگ<sup>۵</sup> (شیراگ نو) میگذرد ارشک او را (یعنی پادشاه ارمنستان را) بطرف مغرب به مرادزان<sup>۶</sup> با ۲۰ هزار سپاهی فرستاد و شاهزادگان بزرگ ایالات همراه او بودند و کسی نمیتوانست با او ستیزه کند . پاکارد<sup>۷</sup> فارازیان<sup>۸</sup> از اعقاب آرامنیانک ، والی بزرگ باقشونش باستقبال او آمد ، هدایای زیاد از طلا و نقره باو داد ، قبا و ردای شاهی براو پوشید ،

۱ - Médzpine.

۲ - Arouasdan.

۳ - Zarasp.

۴ - Nor-schitag.

۵ - Merdzan.

۶ - Pakard Pharazian.

قسمت تاریخی . مورخین و نویسندگان ارمنستان

تاج پادشاهان قدیم را بر سرش گذارد ، بر تختی زرین و جواهر نشان نشاند و دخترش را باو داد ، سپس ارشک شاه فرازبان را فرماده سوار نظم ارمنستان ، یعنی شاهزاده و حاکی ، که اجرای احکام شاه را بر عهده دارد ، قرار داد و نیز اورا پدر و برادر پادشاه ارمنستان خوانده اختیاراتی وسیع باو داد . بعد دسته های شورشیان را ، که در بین التهرین و سوریه بر او ( یعنی پادشاه ارمنستان ) قیام کرده بودند ، پیرا کند ،

شاهان پارت ، که بعد از پدرشان ارشک در پهل<sup>۱</sup> شاهسدان در گوشان سلطنت کردند ، اینها بودند : گویند ، که ارشک شاه پارت چهار پسر داشت : اولی در مملکت قتلایان سلطنت کرد . دومی در کلبکیته . سومی در پارت و چهارمین در ارمنستان . ارشک ۱۳۰ سال بزیست و ۵۶ سال سلطنت کرد . پس از او پسرش ارشک در پارت در پهل<sup>۱</sup> شاهسدان ۷۰ سال . بعد پسر او آش ناس<sup>۲</sup> ۲۳ سال ، آرشن<sup>۳</sup> ۲۲ ، آرشاویر<sup>۴</sup> - ۴۵ ، آرداشس<sup>۵</sup> - ۳۴ ، داره<sup>۶</sup> ( داریوش ) - ۳۰ ، ارشک<sup>۷</sup> ۱۷ ، اردشیر<sup>۸</sup> - ۴۶ ، برز<sup>۹</sup> ( فیروز ) - ۶۴ ، واگارشاک<sup>۱۰</sup> ( وال ارشک ) - ۵۰ ، آرتابان ( اردوان ) - ۳۶ . بنا بر این سلطنت تمامی اشکانیان ۵۲۳ سال بود . اشکانیانی ، که بعد از ارشک بزرگ در ارمنستان سلطنت کردند اینها بودند : ارشک جوان در سال ۱۲۹ سلطنت پدرش ارشک در شهر مدزین با برادرش وال ارشک بر تخت ارمنستان نشست و برادرش را پادشاه این مملکت کرد . سلطنت او ۴۲ سال بود . بعد ترتیب سلطنت پادشاهان ارمنستان چنین بود :

ارشک - ۱۳ سال .

آرداشس - ۲۵ سال .

اردوان و آرشاویر - ۳۷ سال .

اردوان پسر ارشک - ۲۱ سال .

آرداشس برادر او - ۵۲ سال .

۱ - Erouan.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سپاسی

دیران پسر آرداشس - ۲۲ سال

تیکران برادر او - ۴۲ سال

آرشام - ۳۸ سال

تسندروگ خواهر آبکار - ۳۰ سال

آرداشس پسر تسندروگ - ۴۱ سال

آرداوازت و تیکران پسران آرداشس - ۲۴ سال

واگارش (بلاش) پسر تیکران - ۲۰ سال

خسرو و دلیر پسر واگارش - ۴۸ سال

تیرداد بزرگ پسر خسرو - ۴۸ سال

ارشک پسر دیران - ۲ سال

شاپوه (مقصود شاپور است) شاه پارس - ۷۴ سال

باب پسر ارشک - ۷ سال

چنین است مضامین نوشته های شخصی مجهول ، که آگانه‌ترش نامیده اند . از عمر غیر طبیعی ، که برای ارشک بزرگ قائل شده زاید است چیزی بگوئیم . ندبھی است ، که صحیح نیست . مدت سلطنت سلسله اشکانی هم صحیح نیست زیرا ابن مدت ۴۷۵ سال است . در باب وقایع باید گفت بعضی بنا بر بیخ ساوکیها موافقت دارد ، ولی ابن نویسنده مجهول تمامی این وقایع را بزمان ارشک بزرگ مربوط داشته ، شاید جهت از اینجا بوده ، که شاهان اشکانی بر اسامی شخصی اسم ارشک نخستین شاه و سرسلسله اشکانی و بانی دولت پارت را میافزودند و اشتباه از اینجا حاصل گردیده . فهرست شاهان اشکانی ایران هم با تاریخ موافقت ندارد . بالاخره باید گفت ، که راجع با اسامی محل ها هم اختلافاتی بین او و موسی خورن ، که نوشته های ماراپاس کاتبنا را ذکر کرده ، دیده میشود .

فوستوس بینر انسی<sup>۱</sup> در باب این نویسنده صفحه ۹۷ این تالیف رجوع شود .  
نوشته های او راجع بر روابط ارمنستان با ایران بدوره ساسانی

۱ - Faustus de Bysance.

تُست تاریخ، مورخین و نویسندگان ارمنستان

تاریخ ایران مربوط است و چون موضوع این کتاب وقایع دوره اشکانی است، عجله می‌گذریم.

لرُوب نای ادِسی<sup>۱</sup> موسی خورن لرُوب نای ادِسی یا گروپ نا را نویسنده شامی گفته و گمان قوی این است، که این نویسنده در قرون اول میلادی میزیسته.

نوشته‌های او راجع به آبگار (اکبر) پادشاه خسرو<sup>۲</sup> و ن دست‌نشانده شاهان پارت این اطلاعات را میدهد (تاریخ آبگار اوشاما و سندروگ - از تاریخ موسی خورن، کتاب ۲، فصل ۲۷-۳۶ استخراج شده):

فصل بیست و هفتم - پس از آنکه آرشاور مرد، پسرش ارداشس در پارس (یعنی ایران) بتخت نشست. اگر چه ترتیبی را، که ما در این سالنامه‌ها اتخاذ کرده‌ایم نه ترتیب تاریخی است و نه تسلسلی، که باید در نوشته‌ها باشد، با وجود این، چون صحبت از اعقاب آرشاور و پسرش ارداشس، یعنی از اشخاصی است، که آرامنه دین حقیقی را از آنها دارند (مقصود نویسنده دین مسیحی است) برای احترام آنان ما اسامی آنها را پیش برده نزدیک ارداشس جا داده‌ایم، تا خوانندگان بدانند، که این اشخاص از نژاد ارشک دلیر<sup>۳</sup> پارتی هستند. ما ذکر خواهیم کرد، که نیاکان قارنیان و سورنیان چه وقت با ارمنستان آمدند و سن گریگوار<sup>۴</sup> قمریان<sup>۴</sup> از اعقاب کی‌ها هستند (برای فهم مطلب باید توضیح دهیم، که مقصود نویسنده از مذهب حقیقی مذهب عیسوی است، که در سلطنت تیرداد اشکانی پسر خسرو اشکانی، (که ذکرش بالاتر گذشت) مذهب رسمی ارمنستان گردید، سن گریگوار را مبلغ و مروج این مذهب در ارمنستان میدانند و او پارتی بود، اما قارن پهلوی و سورن پهلوی دو نفر پارتی مهم بودند و خانواده آنان در ایران قدیم به قارنیان و سورنیان معروف بود. اینها امتیازاتی داشتند، مثلاً بزرگتر خانواده قارن سورن

۱ - Lérubna d'Edesse.

۲ - یعنی اشک اول.

۳ - Saint Grégoire.

۴ - Gamasrian.

کتاب چهارم - "دوره پارتی" یا "عکس العمل سیمی"

در موقع تاجگذاری شاه اشکانی تاج بر سر او مینهاد. اینها دارای تیولات و اراضی وسیع بودند، چنانکه بیاید. چند خانواده دیگر نیز در ایران قدیم وجود داشتند که نژادشان را بیارتیها میسازیدند و خودشان را پهلوی میگفتند. اسامی اینها هم در جای خود بیاید. م. ۱۰۰.

سیمی، از نوشتههای یروینا چنین برمیآید، که آنگار پادشاه خسروین (دست نشانده دولت پارت) میخواست باغی شود، ولی چون شنیده، که در میان اقوام او در ایران، یعنی اشکانیان، نزاعی است با قشون بایران آمده، تا منازعه را بر طرف و وفاق را بین آنها بر قرار کند.

فصل بیست و هشتم - وقتی که آنگار پیارس (یعنی بایران) رفت، دید آرداشس پسر آرشاویر بر تخت نشست و برادرهایش با او در مجادله هستند، زیرا او میخواست بر آنها سلطنت داشته باشد و این برخلاف میل برادرش بود. از این جهت آرداشس آنها را از هر طرف محاصره کرد، با این تهدید، که تمامی آنها را معدوم گرداند. جدائی و منازعه بین سربازان و اقرباء و متحدین آنها حکمفرما بود، زیرا شاه آرشاویر سه پسر و یک دختر داشت. بزرگترین پسرش آرداشس بود، دوم قارن، سوم سورین. خواهرشان "گشم" نام زن سردار تمامی آریکها بود و آرشاویر او را بدامادی برگزیده بود (مقصود از سردار آریکها سیهیدی تمام ایران است و سیهیدی را هم در آن زمان "سیهید" میگفتند. م. ۱۰۰). آنگار به پسران آرشاویر تکلیف کرد صالح کنند و بدین شرایط برادرها آشتی کردند:

آرداشس سلطنت خواهد کرد و بعد از او اعقابش بر تخت خواهند نشست. برادرهایش با اسم مملکتشان و املاک وسیعی، که دارند، پهلوی نام خواهند داشت و ایالت آنها بر تمام ایالات مقدم خواهد بود، زیرا ایشان واقعا از نژاد شاهانند. بعلاوه این شرایط باقیده قسم مقرر دانستند، که اگر آرداشس اولاد ذکور نداشته باشد، برادرهایش باید بر تخت نشینند، بنابراین پس از اعقاب آرداشس خانوادههای برادرها

۱ - Ooschm.



و خواهرش بر همه امتیاز دارند: یکی خانواده قارن پهلوان است، دیگری خانواده سورن پهلوان و سومی خانواده اسپهبد پهلوان. گویند، که سن گرو گوار (مبلغ و سروج مذهب مسیح در ارمنستان، م. م.) از نژاد سورن پهلوان است و قماربان از نژاد قارن پهلوان. پائین تر ما از اوضاع و احوال آمدن آنها با ارمنستان صحبت خواهیم داشت. در اینجا ما اسامی آنها را در ردیف اسم آرداتس ذکر کردیم، تا تو بدانی، که در عروق این خانواده‌های بزرگ خون والارشک، یعنی برادرارشک بزرگ جاری است.

چنین است مفاد فصل ۲۸ نوشته‌های لروینا و باید گفت خبری را، که راجع به خانواده‌های پارتی و اشکانی ذکر کرده، صحیح است. این خانواده‌ها را مورخین و نویسندگان دیگر هم ذکر کرده اند (موسی خورن، کتاب ۲، بند ۲۸ - سن - مارتین، قطعه ای از تاریخ اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۳۷۰).<sup>۱</sup> ممکن است برای خواننده این سؤال پیش آید، که چگونه پارت پهلوان شده است. شرح این تغییر را در حاشیه صفحه ۲۱۸ ذکر کرده‌ایم، بدانجا رجوع شود. بنا بر این پهلوان، یعنی پارت و پهلوان، یعنی منسوب به پارت. الف و نون علامت نسبت است، نه صیغه جمع و نظایر آن در فارسی زیاد است.

تصور بعضی، که الف و نون در پارسی همیشه علامت صیغه جمع است، اشتباه میباشد، در زبان کنونی ما چه بسا کلماتی، که به الف و نون منتهی میشود، ولی صیغه جمع نیست، بل نسبت را می‌رساند، مانند صبحگاهان، یعنی منسوب به صبح یا وقت صبح و بامدادان، یعنی منسوب به بامداد یا هنگام بامداد، نه صبحگاه‌ها یا بامدادها و نیز مازندران، یعنی منسوب به مازندران، گیلان - منسوب به گل، که مردمی بودند، چنانکه بیاید، توران منسوب به تور و غیره و غیره.

در خاتمه باید گفت، که ارشاور نویسنده ارمنی لروینا را فرهاد چهارم تاریخ میدانند. بعد - لروینا از وقایع دیگر سلطنت آبرگار پادشاه خسرون و نامه او

۱ - Saint Martin. Fragment d'une histoire des Arsacides. t. II p, 370.

کتاب چهارم - دوره بارنی ، یا عکس العمل سیاسی

بسیح<sup>۴</sup> صحبت میدارد ، چون خارج از موضوع این کتاب است میگذریم . او بقول لروینا نامه‌ای هم به آرداشس مینویسد ، که مفاد آن چنین است : « از طرف آبنگار پادشاه ارمنستان برادرم آرداشس شاه یارس (ایران) درود . میدانم ، که نوشنیده‌ای ، عیسی مسیح را یهودیها بصلیب کشیدند و او زنده شد . او تعلیم یافتگان خود را باطراف و اکناف عالم فرستاد ، تا مردمان را هدایت کنند . یکی از این اشخاص ، که سیمون نام دارد ، در مملکت اعلی حضرت است ، او را بطلب و خواهی یافت . او شما را از هر مرضی بهبودی خواهد بخشید . او شما را بزندگانی هدایت خواهد کرد و حرف‌های او را خواهی پذیرفت ، نه تنها تو ، بل برادرهایت و تمامی اشخاصی ، که در تحت حکومت تو واقع اند . برای من خیلی گواراست ، که ببینیم اقربای من تنها از حیث جسم ، بل از حیث روح هم اقربای من اند » (یعنی هم کیش من اند) . آبنگار پیش از آنکه جواب شاه باو برسد ، درسی و هشتمین سال سلطنتش در گذشت .

بعد لروینا از خواهرزاده آبنگار ، که سندروک نام داشت و پادشاه ارمنستان بود ، سخن میراند . کارهای او خارج از موضوع است ، ولی وجه تسمیه او جالب توجه میباشد ، زیرا چنانکه گذشت در میان شاهان اشکانی ایران هم شخصی بود ، که سندروگ نام داشت . نویسنده مزبور گوید ، معنی سندروگ بزبان ارمنی (سند داده) است ، توضیح آنکه وقتی اداخواهر آبنگار مسافرت میکرد و روزی در کوهی دوچار طوفان و برف گردید و آن بقدری سخت بود ، که کسی کسی را نمیدید و همه متفرق شده بودند دایه سندروگ ، که سند<sup>۲</sup> نام داشت ، او را ، که در اینوقت طفل بود ، بسینه خود چسباند و بهمین حال سه روز در زیر برف ماند بعدسگ سفیدی ، که بجهتجوی او آمده بود ، دایه را یافت و بر اثر این قضیه طفل را از این زمان سندروگ ، یعنی داده سند نامیدند (این وجه تسمیه مصنوعی بنظر میآید ، زیرا چنانکه گویند ، بزبان ارمنی دورک بمعنی عطا شده است نه روگ .م) .

۱ - Ode.      ۲ - Sanod.

نست تاریخی، مورخین و نویسندگان ارمنستان

زَنوب گِلاگی<sup>۱</sup> در باب این نویسنده بصفحه ۹۷ این تألیف رجوع شود. او اسقفی از اهل سوریه بود و تاریخ صفحه دارن<sup>۲</sup> را نوشته. چون چیزی راجع باشکانیان نگفته میگذریم.

ژان مامی گون یان<sup>۳</sup> راجع باین نویسنده هم بصفحه ۹۷ این تألیف رجوع شود. او دنباله تاریخ دارن را نوشته و جاهائی بایران مربوط است؛ ولی بدوره ساسانی تاریخ آن چون از موضوع خارج است، عجاله میگذریم.

موسی خورن<sup>۴</sup> در باب این مورخ ارمنی صفحه ۹۸ این تألیف رجوع شود. چنانکه خود او گوید، برای تاریخ ارمنستان اقتباساتی زیاد از کتب یونانی کرده و وجه آن را چنین ذکر میکند (کتاب اول، بند ۲): «همه میدانند، که در کتب نویسندگان ملل مختلف خصوصاً پارسی و کلدانی اطلاعاتی زیاد راجع بسالنامه های ملت ما (یعنی ارمنه) دیده میشود. باوجود این نباید کسی حیرت کند، که چرا برای معلوم داشتن نژاد و نسب خودمان، ما تنها از نویسندگان یونانی استفاده کرده ایم. جهت آن است، که چون پادشاهان یونانی (مقصود پادشاهان مقدونی است، م. م.) کارهای داخلیشان را بترتیبی درآوردند، جداً در این صدد برآمدند، که نه تنها نتیجه فتوحاتشان، بل ثمرات کارهای فکری را هم برای یونانیها باقی بگذارند، مثلاً بطلمیوس فیلاذلف امر کرد، کتب و تواریخ تمام ملل را بزبان یونانی ترجمه کنند (بطلمیوس فیلاذلف از بطالسه مصر است و ذکر او بالاتر در کتاب سوم این تألیف گذشته است، م. م.) اشخاص نامی دیگری هم از یونان در این صدد برآمدند، که نه فقط اسناد دفاتر سایر ملل، یعنی دفاتر پادشاهان و معابد را بیونانی ترجمه کنند، بل آنچه را هم، که بصنایع بزرگ و حیرت آور مربوط بود، بزبان یونانی بنویسند، مثلاً برز کلدانی، که از تمام شعب حکمت اطلاعاتی زیاد داشت، این کار کرد (برز همان برس است، که تاریخ کلدان را بزبان یونانی نوشته»

۱ - Zenob de Glag. ۲ - Daron. ۳ - Jean Mamigoien. ۴ - Moise de Khorène.

۵ - Vict. Langlois. Coll. des Hist. anc. et mod. de l' Arménie, T. I. p. 386.

کتاب چهارم - دوره پارسی، پامکس العمل سیاسی

ولی نوشته های او گم شده و دیگران فقط قطعاً قطعاتی را از آن ذکر کرده اند - صفحه ۷۶  
 این تألیف - از اسم او بعضی تصور میکنند، که ایرانی است و در اصل فیروز  
 بوده . م . م ) تمام اسنادی را ، که این نوع اشخاص یافتند ، بزبان یونانی ترجمه  
 کردند . این اشخاص ، که اسامیشان را ما میدانیم ، اسناد را جمع کرده بنام  
 وطنشان هدیه کردند . این مردان شایان ستایش اند ، زیرا از راه دانش پژوهی  
 با زحمتی ، که قابل تمجید است ، نتیجه فکر دیگران را بدست آوردند . اشخاصی ،  
 که اکتشافات را پذیرفته و زحمات را قدر دانستند ، بیشتر شایان تمجیدند . از  
 این جهت است ، که من بی تردید میگویم ، تمام یونان مادر ودایه علوم است .

در اینجا باید توضیح دهیم ، که مقصود موسی خورن از پادشاهان یونان  
 پادشاهان سلوکی و بطالسه مصر است . برز کلدانی در زمان آن تیوخوس سوتر  
 تاریخ کلدیه را بیونانی نوشت و مان تون ، که تاریخ مصر را بیونانی تألیف کرده ،  
 معاصر بطلمیوس اول بود ( بصفحه ۷۴ این تألیف رجوع شود ) . یک چیز در  
 نوشته موسی خورن مخصوصاً جلب توجه میکند : او گوید " در کتب نویسندگان  
 ملل مختلف خصوصاً پارسی و کلدانی الخ " چون گمان قوی این است ، که موسی  
 خورن در نیمه دوم قرن چهارم . م . تولدیافته ، پس در این زمان یا مقارن آن  
 کتبی بدست پارسها نوشته شده بود ، که در مهالك همجوار ایران از آن اطلاع  
 داشتند و در این کتب قسمتهائی بتاریخ یا سائنامه های ارمنستان مربوط بوده .  
 اکنون از این کتب اثری نیست و شاید موسی خورن همان برز است ، زیرا از  
 اسم او بعضی گمان میکنند ، که او اصلاً پارسی بوده .

موسی خورن ، که از نویسندگان یونانی استفاده کرده ، اسامی نویسندگانی را  
 ذکر میکند ، که کتبشان گم شده و بما نرسیده است ، بنابراین اسامی این نویسندگان  
 یونانی فقط از تألیف موسی خورن معلوم است و عده این نوع نویسندگان را و بکتور -  
 لانگلا در تألیفش ۲۴ نفر دانسته ( جلد اول ، صفحه ۳۸۶ ) .

اکنون باید دید ، که مندرجات کتاب موسی خورن ، بقدری که از این نوع

فست تاریخی ، مورخین و نویسندگان ارمنستان

نویسندگان یونانی استفاده کرده ، چیست . فستهای را ، که راجع باشکایان است ، ذکر میکنیم :

از پولی کرات  
چون مورخین زیادی گویند ، که آرداشس ما کر زوس را گرفت و این واقعه را با کیفیات مطولی ذکر میکنند ، من بند ۱۳ (یعنی موسی خورین) آن را باور دارم ، زیرا یولی کرات چنین

مینویسد : آرداشس پارتی بعقیده من برتر از اسکندر مقدونی بود ، چه بی اینکه از ملکش خارج شود ، به تب و بابل دستور میداد ، بی اینکه از رود هالیس (نزل ایرماق) بگذرد ، قشون لیدی را ریزرین کرد و کر زوس را ، گرفت ، پیش از آنکه باسینا درآید ، اسم او را در قلعه ایدی ژره (آتیک) میدانستند . اگر او بر تخت سلطنت در گذشته باشد ، نه در جنگی بر اثر شکستی ، از حیث طالع بدبخت بوده (۹) .

از او اگراس  
ادا اگراس نیز گوید ، جنگ اسکندر به داریوش در جنب جنگ آرداشس چیزی نیست ، زیرا گرد و غباری ، که از حرکت قشون اسکندر و داریوش بر میخواست ، روز روشن را مانند شبی بند ۱۳

تاریک ساخته بود ، ولی آرداشس بقدری تیر انداخت ، که آفتاب را پنهان داشت و در میان روز روشن شب مصنوعی ساخت . او نگذاشت بکنفر لیدی فرار کند ، تاخیر شکست را به لیدیها برساند . او کر زوس را در دیگی از آهن جا داد . بسبب آرداشس از سیلابها رودی طغیان نکرد ، زیرا سپاهیان او آب هارا میاشامیدند و سطح رود مانند زمستان پائین میآمد . سپاه آرداشس بقدری کثیرالعده بود ، که عدد برای شمردن سپاهیان کافی نبود و صیابست بجای عدد بمقیاس متوسل شوند . او از این احوال بخود نمیبالید ، بل میگربست و میگفت : « افسوس ، که نام من جاویدان نیست » .

این دو قطعه را برای نمونه ذکر کردیم ، باقی قطعانی هم ، که راجع به آرداشس است

۱ - Attique ، شبه جزیره ای است که آتن در آن واقع است .

کتاب چهارم - دوره یونانی ، یا عکس العمل سیاسی

و موسی خورن از قول نویسندگان دیگر یونانی ذکر کرده ؛ در این زمینه است ؛ مثلاً آرداشس بر تمام پادشاهان برتری دارد . او بقدری نیرومند و توانا است ؛ که ماهیت و خاصیت اشیاء را تغییر میدهد ؛ بر زمین کشتی میراند و بر آب قدم میزند ؛ ولی بالاخره یخن و مصائبی ؛ که بر او وارد میشود ؛ باندازه ایست ؛ که نه به کوروش در جنگ ماسازتها وارد شده . نه به کبوجیه در حبشه ؛ نه به داریوش در سکائیه و نه به خشیارشا در جنگهای یونان ؛ زیرا اگر او خزاین خود را در یونان گذارد ؛ لا اقل توانست سلامت جان بدر برد ؛ ولی آرداشس ؛ که آنقدر از فتوحات بزرگ برخوردار بود ؛ بدست سربازانش کشته شد .

چنین است نوشته های موسی خورن راجع به آرداشس اشکانی و زاید است گفته شود ؛ که صفات و کارهایی را ؛ که برای بزرگ کردنش باو نسبت داده ؛ افسانه است ؛ زیرا باصرف نظر از گفته های اغراق آمیز ؛ آرداشس اشکانی معاصر کروزس پادشاه لیدیّه نبود و لا اقل سه چهار قرن بعد از او میزیست . بنا بر این يك چیز جالب توجه است . موسی خورن ؛ با وجود اینکه بکتب مورخین و نویسندگان نامی یونان مانند هرودوت دست رسی داشته و مخصوصاً اسم هرودوت را با احترام در جاهائی از تألیفش ذکر میکند ؛ چگونه این افسانه را پذیرفته و حتی میگوید ؛ که باورد دارد . بنظر مؤلف جهت را باید از علاقه مندی آرامنه بپارتیها و اشکانیان دانست . موسی خورن از حسنیات آرامنه آگاه بوده و ؛ چون نمیخواسته آرامنه بنوشته های او با نظر خصومت بنگرند و انتقاد کنند ؛ جنگ آرداشس را با کروزس بآنست دادن کارهای کوروش بزرگ را بیک پادشاه اشکانی ؛ تصدیق کرده . بنا بر این از این نوشته های موسی خورن ؛ اگر استفاده تاریخی نمیتوان کرد ؛ این نکته را روشن میتوان دریافت ؛ آرامنه باندازه ای نسبت به اشکانیان علاقه مند بودند و پادشاهانشان را از این سلسله پادشاهان ملی میدانستند ؛ که مورخین مانند موسی خورن - هرودوت مورخین از منستان - جرئت نمیکند ؛ نسبت هائی را ؛ که به آرداشس میدهند ؛ انتقاد یا تکذیب کنند و میگویند ؛ که جنگ آرداشس اشکانی را با کروزس لیدی باور دارد .

قسمت تاریخی . مورخین و نویسندگان ارمنستان

از فیر میلین  
استف قیصر<sup>۴</sup> به در  
کاپادوکیه - بند ۷۶  
این نویسنده گوید: پس از کشته شدن خسرو و ولات ارمنستان در فریگیه نظر بمنافع مشترکی ، که داشتند ، قشون یونانی را با تفاق با ارمنستان دعوت کردند ، تا با پارسی ها بجنگند و مملکت را حفظ کنند . در همین وقت آنها امپراطور واز<sup>۵</sup> بن را از این اقدامشان آگاه داشتند ، ولی او به موقع با ارمنستان برای حفظ آن نرسید ، بعد بزودی در گذشت و امپراطوری به کلود<sup>۲</sup> و اورلین<sup>۳</sup> رسید و یکی پس از دیگری در ظرف چند ماه سلطنت کرد . سپس کوین توس<sup>۳</sup> ، تاسیت<sup>۴</sup> و فلورین<sup>۵</sup> بحکومت رسیدند . در خلال این احوال اردشیر مملکت ما را تصاحب کرد ، یونانیها را شکست داد ، اسرای زیاد برگرفت و قسمت بزرگ اهالی را معدوم ساخت .

پس از آن ولات با اشکانیان ( ارشگونی ) فرار کرده یونان رفتند . یکی اشکانیان آرتاوازت مان تا گونی<sup>۶</sup> تیرداد پسر خسرو را ربوده بدربار امپراطور برد . بر اثر این احوال تاسیت دید مجبور است بقصد اردشیر حرکت کند ، از این جهت به پنت درآمد و برادرش فلورین را با قشونی به کیلیکیه فرستاد . اردشیر به تاسیت رسید و او را شکست داد . بعد امپراطور را در جانیك<sup>۷</sup> ، که در قسمت شرقی پنت در خالدی<sup>۷</sup> است ، کسان خودش کشتند . برادرش فلورین راهم بهمین نحو ۸۸ روز بعد در تارس بقتل رسانیدند ( تارس کرسی کیلیکیه بود . م . ) .

بعد موسی خورن از قول همان نویسنده گوید ( بند ۷۷ ) : پروبوس<sup>۸</sup> ، که بر یونانی ها سلطنت میکرد ، با اردشیر صلح کرد ، مملکت ما را تقسیم و حدود آن را با خندقهایی معلوم داشت . اردشیر طبقه ساتراپها ( ولات ) را باطاعت در آورد ، مهاجرین را دعوت کرد برگردند و باستانهای يك والی ، که نامش ( ادا ) و از خانواده آمادونی ، داماد خانواده سلگونی و پدر خوانده خسرو دخت دختر خسرو بود ، سایر اقویا را مطیع خود ساخت . ادا در کوه آنی پنهان شد . اردشیر

۱ - Claude.

۲ - Aurélien.

۳ - Quintus.

۴ - Tacite.

۵ - Flaurien.

۶ - Artavazt Mantagouï.

۷ - Chaldie.

۸ - Probus.

کتاب چهارم - دوره یارنی، یا عکس العمل سیاسی

بمملکت ما تشکیلاتی بسیار خوب داد و آنرا از حیث مقام در درجه اول گذارد . اشکانیانی ، که تاج و املاک خود را در آزارات از دست داده بودند ، مانند سابق دارای املاک و اراضی و عوائد خود شدند . اردشیر بوظائف معابد خیلی افزود . و امر کرد ، که آتش هر مزد دائما در محراب پاکوان بسوزد . اما هیکلهایی را ، که وال ارشک بیاد نیاکان خود و نیز برای آفتاب و ماه ساخته در ابتداء در آرماتور بر پاداشته بود و بعد از آنجا به آرداشاد ( آرتا کساتای نویسندهگان رومی ، که بعضی با ایروان مطابقت میدهند . م . ) برده بودند ، اردشیر امر کرد بر افکنند . او بر حسب فرمانی امر کرد ، ارمنستان باچی باو بپردازد و در همه جا حکومت را بنام خود مقرر داشت . علامت حدود را ، که آرداشس از سنگ ساخته بود ، اردشیر تجدید کرد و فرمود این علامات را باسم او « حد اردشیر » گویند . اردشیر ارمنستان را مانند یکی از ایالات خودش دانست و آنرا در مدت ۳۶ سال حکام پارس اداره میکردند . پس از او پسرش شاه پوه ، یعنی پسر شاه ، قبل از اینکه تیرداد بر تخت نشیند ، در ارمنستان سلطنت کرد ( این تیرداد پسر خسرو بود ، بقول مورخین ارمنستان بعد از کشته شدن پدرش او را بیونان بردند و بعد با ارمنستان برگشته پادشاه شد و دین مسیح را مذهب رسمی ارمنستان کرد . م . ) .

بعد موسی خوررن باز از قول همان نویسنده گوید ، بند ۷۸ : چون اردشیر خبر یافت ، که یکی از ولات ارمنی فرار کرده و پسر خسرو را بجائی امن برده و کشف کرد ، که این شخص آرداوازت ( ارته بان ) از خانواده ماتنا گونی است ، فرمود تمامی این خانواده را معدوم ساختند . . . . . فقط یکی از خواهرهای آرداوازت را ( داد جاد ) نامی از خانواده آنتوتس ، شاخه کوشار و از اعقاب ها ایگ نجات داده بقیصر به برده و در آنجا او را از جهت زیبائیش ازدواج کرد .



قسمت تاریخی، مورخین و نویسندگان ارمنستان

... پارتیها از تأسیس امپراطوریشان تا زوال آن با رومیها  
 روابطی داشتند. گاهی جنگ میکردند و گاهی هدایا برای  
 روم میفرستادند. پالفاثس<sup>۳</sup> چنین گوید و پورفیر<sup>۴</sup> و  
 فیلی مون<sup>۵</sup> و بسیاری از نویسندگان دیگر نیز، ولی ما فقط  
 موافق کتاب خره بود<sup>۶</sup>، که بنام برسومه<sup>۷</sup> معروف است،  
 صحبت خواهیم داشت. این خره بود منشی شاه پوه شاه بود (مقصود نویسنده  
 شاپور دوم ساسانی است، شاپور را در زمان ساسانیان شاه پوه میگویند و شاه پوه  
 مخفف آن است. م. م.) و وقتیکه ژولین مرتد به تیسفون آمد (شرح جنگ ژولین  
 قیصر روم با شاپور دوم مربوط بدوره ساسانی است و در جای خود بیاید. م. م.) خره بود  
 امیر رومیها شد و پس از مرگ ژولین او با ژوین<sup>۸</sup> بیونان رفت و چون  
 مذهب ما (یعنی مسیحی) را اختیار کرد، او را اله آزار نامیدند. او زبان یونانی  
 را آموخته کارهای شاه پوه و ژولین را نوشت. بعد او تاریخ عهد اول (قدیم)  
 را، که یکی از رفقای اسارتش نوشته بود، در یک جلد یونانی ترجمه کرد. این  
 کتاب را برسومه و پارسوها آنرا راسد شون<sup>۹</sup> نامند. ما (یعنی موسی خورن)  
 مندرجات این کتاب را با استثنای افسانه ها نقل میکنیم، زیرا بيموقع است، که  
 قصص خواب شهوت و ستون آتشی را، که از ساسان بیرون میآمد و گله را احاطه  
 میداشت، تکرار کنیم و نیز از روشنائی ماه و تعبیر ستاره شناسان، که بهترین خواب  
 هاستند. صحبت داریم. ما از نقشه شهوت آلود اردشیر، که در پی آن قتل است  
 و این شهوت بی معنی ذکر می نخواستیم کرد (مقصود موسی خورن افسانه هائی است،  
 که پارسوها در باب ساسان گفته اند و مورخ مزبور می خواهد بگوید، که این افسانه  
 ها، چون باور کردنی نیست، ذکرش زاید است، این جای نوشته های او نظری را،  
 که بالاتر در باب کارهای آرداشس اظهار داشتیم، تأیید میکند. آنجا موسی خورن  
 گوید، که این اخبار را باور دارد، و حال آنکه اخبار حاکی از کارهای خارق

۱ - Khorohpoud.

۲ - Eléazar.

۳ - Paléphatos.

۴ - Porphy.

۵ - Philimon.

۶ - Barsomma.

۷ - Jovien.

۸ - Radschoun.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

عادت میباشد و آرداشس هم معاصر کرزوس نبوده . اخبار در آنجا هم غالباً افسانه است پس چرا موسی خورین در آنجا نه فقط انتقاد نمیکند ، بل میگویند « باوردارم » جهت رعایت حسّیات ملی آرامنه است ؛ آرداشس بعقیده آرامنه یکی از شاهان اولی اشکانی است و آرامنه باین سلسله علاقه مندند . بعبارت دیگر موسی خورین نمیخواهد مورد عداوت و بغض آنها واقع شود . م . ) .

بعد موسی خورین بذکر وقایع میپردازد و قسمتی از نوشته های او ، که به اشکانیان راجع است ، حاکی از همان وقایعی است ، که در این فصل از قول مورخین دیگر ارمنستان ذکر شد . قسمتی دیگر بدوره ساسانی مربوط است و در جای خود بیاید . بطور کلی باید گفت ، که تاریخ ارمنستان تألیف موسی خورین سه قسمت تقسیم میشود : بخش اول راجع بابتدای تاریخ آرامنه است از زمان های نخستین پادشاه ارمنستان تاغلبه اسکندر بر آسیا . او در این قسمت از نوشته های هاراپاس کائینا ، که ذکرش در صفحه ۹۴ این تألیف گذشته ، استفاده کرده است . بخش دوم نیز راجع بتاریخ ارمنستان است ، بعد از اسکندر تا وفات تیرداد اشکانی که نخستین پادشاه مسیحی آرامنه و پسر خسرو اشکانی معاصر اردشیر بابکان بود . در این قسمت موسی خورین از تاریخ آکاتانژ منشی تیرداد مذکور و نیز از کتاب خرّه پود منشی شاپور دوم ساسانی راجع باشکانیان استفاده کرده . بخش سوم تاریخ قرنیه است ، که مورخ مزبور در آن میزیسته . غالب نوشته های او در این قسمت گفته های نویسندگان مختلف است ، که اهل فن نبوده اند و چندان اعتباری ندارد .

دو نفر نویسنده اولی هم چیزهایی راجع بایران در تألیفاتشان نوشته اند ، ولی چون مربوط بدوره ساسانی تاریخ ایران است ، عجلتاً میگذریم ، تا در جای خود از نوشته های آنها صحبت داریم . نوشته از نیک گگی را هم در اینجا ذکر نمیکنیم ، زیرا اولاً این نوشته چیزی راجع باشکانیان ندارد و دیگر

الیره وارتابد ،  
لازار فاربی ،  
از نیک گگی

۱ - Elisée Vartabed, Lazar de Pharbe et Ezuik de Gogh.

قسمت تاریخی - مورخین و نویسندگان ارمنستان

بقدری ، که لازم بوده در صفحه ۱۵۲۴ در جزء مذهب ایرانیان در دوره هخامنشی در این باب ذکر شده و مشروحتر در دوره ساسانی از آن صحبت خواهد شد .  
 چنین است اطلاعاتی ، که مورخین و نویسندگان ارمنستان میدهند . راجع باین نگارشات باید گفت ، که بعد از نوشته های مورخین و نویسندگان رومی چیز های کمی بر اطلاعات مامیافزاید ، ولی رویهمرفته چند چیز را بهتر از گفته های مورخین یونانی و رومی مینماید . اول آنکه اشکانیان ریشه ای بعمق در ارمنستان دوآینده بودند ، مقامشان در آن صفحه محکمتر از مقام آنان در ایران بود و آرامنه این سلسله را پادشاهان ملی خود میدانستند . برقرار شدن اشکانیان در ارمنستان از زمان مهرداد اول پارتی ( ۱۷۲-۱۳۶ ق . م ) بود ، که وال ارشک برادر خود را پادشاهی آن مملکت منصوب داشت و این علاقه آرامنه باشکانیان ، چنانکه بیاید ، در دوره ساسانی هم تقریباً تا ۴۲۸ - ۴۳۰ م . باقی بود و در این مدت ساسانیان هم پادشاهان ارمنستان را از سلسله اشکانی انتخاب میکردند . دوم پارت را آرامنه غالباً پهل یا پهلوی میگویند و پارت بالاخص یا صفحه ای را ، که اشکانیان قبل از بزرگ شدن دولتشان ، در آنجا حکمرانی داشتند ، پهل شاهسدان ( شاهستان ) . کتیبه چنین بنظر میآید ، که این صفحه بین کپت داغ کنونی و سرخس بوده . از این جا باید استنباط کرد ، که لفظ پارت یا پارت اصطلاح یونانی و رومی است و خود پارتیها پارت بالاخص را پهل یا پهلوی مینامیدند و ، چنانکه بالا ذکر شد ، این لفظ موافق اصطلاحی است ، که داریوش اول در کتیبه بیستون و غیره ذکر کرده ، منتها بر تو بمرور دهور به پهلوی تبدیل یافته . سوم ، وقتی که نویسندگان ارمنستان میخواهند بگویند دولت پارت ( یعنی دولتی ، که شامل تمامی ایران است ) نه تنها پارت بالاخص ، لفظ پارس را استعمال میکند مثلاً گویند فلان شاه اشکانی شاه پارس بود ، عبارت دیگر لفظ پارس مرادف لفظ ایران است . این از اثرات دولت هخامنشی است ، که در قرون بعد باقی مانده . چهارم در يك جا پارتی را آبريك نوشته اند و آبريك بمعنی آریایی است . کاف علامت نسبت است

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

و ریشه همان آیر است ، که از آیر یا آمده است . پنجم از نویسندگان ارمنستان هیچ استنباط نمیشود ، که بتفاوت نژادی بین پارثیها و سایر ایرانیان قائل شده باشند . اگر اردشیر پاپکان با خسرو پادشاه ارمنستان خصومت میورزد ، یا این آخری با اوایی و متمدنات یکدیگر را غارت میکنند ، منازعه و جنگ در سر حکومت است و بس . در اینجا نظر نویسندگان ارمنستان با نظر نویسندگان قرون اولی اسلامی یکی است ، زیرا اینها نیز ، چنانکه گذشت ، بایرانی بودن پارثیها اشاره ای نکرده اند ، جز ابن اثیر ، که اوهم این روایت را چنین ذکر کرده : « دیگران ، که باخبار پارسی آگاهند ، گویند ، که پادشاهان آنها بعد از اسکندر ملوکی از غیر فرس بوده اند و از پادشاهان بلاد جبل اطاعت میکردند و اینها اشکانیان ملوک العوایف اند . »

این هم معلوم است ، که این نوع روایات در حکم هیچ است و نباید اعتباری برای چنین روایاتی قائل شد یا ترتیب اثری بآن داد . زیرا مدرک روایت را ابن اثیر بدست نداده و اگر هم بخواهیم اعتباری باین روایت بدهیم ، ابن اثیر گوید غیر فرس و غیر فرس ممکن است غیر ایرانی نباشد ، مادامیها هم غیر فرس بودند ، وای در ایرانی بودن آنها تردیدی نیست .

### فهرست شاهان اشکانی ایران

موافق نوشته های موسی خورن مورخ ارمنستان و سبه اوس ( یوستی - نامه های ایرانی ، ۴۱۳ ) .

- ۱ - ارشک دلیر با ارشک و تیرداد تاریخ واقعی مطابقت دارد ،
- ۲ - اردشیر یا آرتاشس بشاهان اشکانی از اردوان اول تا فرهاد اول مطابق است ،
- ۳ - ارشک بزرگ ( کبیر ) بامهرداد اول مطابق است
- ۴ - ارشکان بافرهاد دوم و اردوان دوم «
- ۵ - ارشاناک بامهرداد دوم تا فرهاد سوم «

قسمت تاریخی . استنباطات دیگر در باب اشکانیان

- |                                      |                   |
|--------------------------------------|-------------------|
| با مهرداد سوّم و اُرد اوّل مطابق است | ۶ - آریش          |
| « با فرهاد چهارم و پنجم              | ۷ - آرشویر        |
| « با اُرد دوّم تا وُنن دوّم          | ۸ - آرتاشس        |
| « با بلاش اوّل                       | ۹ - داره          |
| « با بلاش دوّم و پا کُر              | ۱۰ - ارشک         |
| « با خسرو اشکانی                     | ۱۱ - آرتاشس       |
| « با بلاش سوّم                       | ۱۲ - پروز (فیروز) |
| « با بلاش چهارم و بلاش پنجم          | ۱۳ - والارش       |
| « با اردوان پنجم                     | ۱۴ - آرتاوان      |

## فصل ششم = استنباطات دیگر در باب اشکانیان

از تاریخ پارسی ها بخوبی روشن است، که آنها تا زوال دولت پارت بهمان سلامت و قوت خود باقیمانند . رومیها ، چنانکه تاریخشان نشان میدهد ، زمانیکه در انحطاط نیفتاده بودند ، با هر ملّتی ، که طرف شدند ، یا از ابتداء فاتح بودند و یا بالاخره بعد از پا فشاری زیاد آنرا مطیع کردند . فقط یک استثناء در تاریخ روم هست و آن جنگهای ابن دولت با پارت است . کراسوس و آرتوان شکست خوردند و بعد این شکست هارا نه کربولو بمعنی حقیقی تلافی کرد و نه تراژان . تا وقتیکه دولت اشکانی برپا بود ، رومیها از این دولت وحشت داشتند و زمانی هم ، که این دولت بحال ترع افتاد ، بازیرتیدها از جنگ با رومیها فاتح بیرون آمده غرامتی سنگین از آنها گرفتند ، فقط قسمتی از بین النهرین علیا در دست رومیها ماند . پس از زوال دولت اشکانی در ایران این سلسله در جاهای دیگر باقی ماند . در ارمنستان این نکته بخوبی روشن است ، در عوراء جنحون و سیحون هم باقیمانند ، زیرا بعضی چنانکه بیاید ، عقیده دارند ، که سلسله ای از اشکانیان در صفحات پشت کوههای قفقز و در

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

دست قبیحاق هم سلطنت میکردند .

سن مارتن گوید (قطعه‌ای از تاریخ پارت ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۵) : اشکانیهای شمالی تا زمان تهضت هونها در قرن پنجم باقی بودند و در مقابل آتیلای عقب نشستند . بعد قسمتی از تبعه پادشاهان اشکانی در قفقاز و در کنار دریای بالتیک برقرار شدند و اعقاب آنها تا حال ( یعنی در اوایل قرن نوزدهم م . ) در آنجا هستند . قسمتی دیگر با مردمانی ، که امپراطوری روم را خراب کردند ، مخلوط شده و در مقابل پادشاه هونها عقب نشسته در سواحل اوقیانوس اطلس برقرار گشتند ، ولی بقای اشکانیان ارمنستان طولانی تر بود . آنها ، قبل از اینکه قسطنطنین در قسطنطنیه بر تخت نشیند ، مذهب مسیحی را اختیار کردند و بنا بر این میتوان گفت ، که دولت ارمنستان اول دولت مسیحی بود و این اوضاع تا ۲۸۴ م . دوام یافت . بعد ، که اشکانیان از سلطنت افتادند ، اعقاب آنها در ایران باقی بودند ، تا در قرن دهم م . با ساسانیان سلطنت کردند . بعضی از آنها بطرف مغرب رفته در افریقا و در ایتالیا در تحت سرداری بلی زر کارهای نمایان انجام دادند و بالاخره بر تخت قسطنطنیه نشستند . پس از آن میبینیم ، که اینها آخرین مدافعین مذهب عیسوی در ارمنستان اند و کارهای آنان با کارهای سربازان فرانسوی در جنگهای صلیب مخلوط میگردد . چنین است عقیده مؤلف مزبور ، که قبل از اتمام تاریخ پارت در گذشته و با وجود این ، تألیف ناتمام او ، پس از مرگش ، بطبع رسیده و مورد توجه است .

در باب سامانیان ، که سن مارتن<sup>۳</sup> آنها را از اعقاب اشکانیان دانسته ، باید در جایش دید ، که این عقیده تا چه اندازه مبنی دارد . چون عجلانه خارج از موضوع است ، میگذریم ، ولی این مطلب را در همینجا باید تذکر دهیم ، که از غور و مطالعه در نوشته های مورخین ارمنستان چنین بر میآید ، که سلسله اشکانی

۱ - Attila.

۲ - Bélisaire ( سردار رومی نین قیصر بزرانس ) .

۳ - M. J. Salet Marlin. Fragm. d'une histoire des Arsacides, en 2V. Paris 1850.

قسمت تاریخی . استنباطات دیگر در باب اشکانیان

بچهار شعبه منشعب میشده : شعبه اول در ایران سلطنت داشته . دوم در ارمنستان . سوم در باختر تا هند . چهارم در ممالک شمالی از آسیای وسطی تا دریای آزوف و کوههای قفقاز . شعبه اول ، یعنی اشکانیان ایران بر سایر شعب ریاست داشته و شاه اشکانی ایران را شاه بزرگ یا شاهنشاه میخواندند . شعبه آخری بعد از سه شعبه اولی میآمده و از سایرین پست تر بوده .

در باب شعبه اشکانی ، که در آنطرف کوههای قفقاز سلطنت میکردند ، این اطلاعات بدست آمده (بدواً باید بگوئیم : اروپائیها ، و قتیکه میگویند آنطرف کوههای قفقاز ، مقصودشان قفقازیه یا صفحاتی است ، که در اینطرف قفقاز واقع است مثل تفلیس ، بادکوبه ، باطوم و غیره ، ولی برای ما ابرایدان آنطرف قفقاز صفحات وسیعی است ، که از کوههای مزبور بطرف شمال امتداد و بروسیه جنوبی اتصال یافته م.) . فوستوس بیزانسی مورخ ارمنستان راجع به سان به سان پادشاه اشکانی صفحات آنطرف قفقاز مینویسد ، که در قرن پنجم م . او به خسرو دوم پادشاه ارمنستان پسر نرداد ، که مذهب عیسوی را پذیرفته بود ، حمله کرد . مفاد نوشته های او چنین است ( کتاب سوم ، فصل ۶ و ۷ ، صفحه ۲۰ - ۲۶ ، چاپ قسطنطنیه ۱۷۳۰ ) : پس از اینکه خسرو تمام کلیسا های مملکت را بر قرار و تعمیر کرد ، گریگوار ( گریگور )<sup>۱</sup> باردوی پادشاه اشکانی ماساژت ها ، که نامش سان سان بود ، رفت . پادشاهان این مردم و پادشاهان آرامنه از یک نژادند . قشون زیادی از مملکت هونها نزد پادشاه ماساژت ها آمده بودند ، یک اسب وحشی آوردند و گریگوار را بدو او بسته آنرا در کنار دریای شمالی در جلگه ای موسوم به رادنه<sup>۲</sup> رها کردند ، بدین ترتیب مبلغ جوان پرهیز کار هلاک شد . در اینوقت سان سان پادشاه ماساژت ها با خسرو پادشاه ارمنستان کینه میورزید . او تمامی قشون

۱ - Grégoire (مبلغ دین مسیح در ارمنستان پسر آناگ قانل خسرو اشکانی پادشاه ارمنستان ، که با اردشیر بابکان همدست بود) .

۲ - Vadréa.

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا عکس العمل سیاسی

هون را با عده‌ای از مردمان دیگر جمع کرده و سپاهی بزرگ تشکیل داده بطرف رود بزرگ کور حرکت و در صفحات ارمنستان پرا کند . هیچگاه چنین قشون عظیمی را از پنداده و سوار کسی ندیده بود . از زیادی سربازان شمردن آنها هم محال بود . اینها بقتل و غارت پرداختند و تا شهر کوچاک سادا<sup>۱</sup> پیش رفته به گندسک<sup>۲</sup> (باید گنزک باشد) حد آذرباداکاد (باید مقصود آذربایجان باشد) رسیدند . بعد در جائی جمع شدند ، زیرا اردوی بزرگی در دشت آرات زدند . خسرو ، همینکه از نزدیک شدن سان سان پادشاه ماساژت ها آگاه شد ، فرار کرده بجنگل تارویت پرت<sup>۳</sup> که در صفحه کتا<sup>۴</sup> است رفت . ورتانسر<sup>۵</sup> عالیمقام کشیش بزرگ ارمنستان همراه او بود . خسرو و او روزه میداشتند و از خداوند استغانه میکردند ، که آنها را از سان سان نجات دهد . . . . . در این حال واچه پسر آرتوازد ، که از نژاد مامی گونیان بود ، در رسیدن از چندی قبل او غائب بود ، زیرا در یونان مسافرت میکرد . او تمامی ناخارار (بزرگان و اعظم) ارمنستان را جمع کرد و قشونی بزرگ ترتیب داد . بعد حرکت کرده در طلبعه صبح بدشمن هنگامی ، که او مشغول آشامیدن بود حمله کرد . دشمنان بالای کوهی موسوم بدچلونک او<sup>۶</sup> بودند و تمامی آنها از دم شمشیر گذشتند . اراغنه<sup>۷</sup> اسرای زیادی گرفتند و غنائم بسیار بردند . بعد حرکت کرده بجنگل آرات در آمدند ، زیرا میدانستند ، که سان سان با قشونی زیاد و در شهر واکار شاد است . واچه ناگهان بشهر حمله برد و خداوند دشمنان او را باختیارش گذارد آنها از حمله ناگهانی براکنده بکوهی در همسایگی قلعه اوشاگان پناهنده شدند ، باوجود این جنگی بزرگ واقع شد . با گرادیا گارتید و چند تن دیگر با نیزه در میان آنها و ماساژت ها و هونها کشتاری زیاد کردند . جنگد ، که دارای تپه‌های زیاد بود ، بر از نیش کشتگان گردید و خون مانند رود جاری شد . عده کمی از

۱ - Sadagha.

۲ - Ganalak.

۳ - Tarevnil-perf.

۴ - Kôta.

۵ - Vertanès.



قسمت تاریخی . استنباطات دیگر در باب اشکانیان

بشمنان نجات یافته بمملکت پاگان جیک فرار کردند ، آسرسان رسان را نزد پادشاه ارمنستان آوردند و چون او این سر را دید گریسته گفت : « ای برادر تو از دودمان اشکانیان بودی » ، بعد پادشاه با کشیش بزرگ بدشت تبرد رفت و دید چه کشتاری از دشمنان رویداده . چون هوا از اجساد کشتگان متعفن بود ، حکم شد مردگان را دفن کنند . چنین بود انتقامی ، که از سان رسان و قشونش از جهت قتل گریگور کشیده شد . این انتقام بقدری کامل بود ، که یک نفر دشمن هم باقی نماند .

چنین است مفاد نوشته های فوستوس بیزانسی و از آن بخوبی استنباط میشود ، که او لا مساژت ها ، یعنی یکی از اقوام سکائی ، که در زمان کوروش بزرگ ، موافق نوشته هرودوت ، در آن طرف سیحون سکنی داشتند و کوروش بقول مورخ مزبور در جنگ با آنها کشته شد ، در این زمان تا پشت کوههای قفقاز انتشار یافته بودند . نایباً هونها هم در قشون سان رسان بودند ( در باب هونها بالاتر صحبت داشته ایم ، صفحه ۲۲۵ ) . ثالثاً این مردمان دارای پادشاهی بودند اشکانی و سان رسان نام ، که باخسر و پادشاه اشکانی ارمنستان قرابت داشته .

در باب چهار شعبه اشکانی آگاتانژ ( آگاتانگوس ) مورخ ارمنستان چنین نوشته ( سن مارتین ، جلد اول ، صفحه ۳۶ ) : پارتیها ، وقتی که باعلی درجه سعادت رسیدند ، این ممالک را داشتند : مملکت پارس ( یعنی ایران ) و ارمنستان و صفحاتی را ، که در هند واقع و هم حد ممالک پارس بود و نیز مملکت ماساژتهای شقی را . ممالک مذکوره چنین تقسیم شده بود : شعبه اولی قوم پارتیها بود ، که بعدها اسمشان را عوض کرده خودشان را اشکانی نامیدند ، از جهت رشادت بر سایرین برتری داشتند و در ایران سلطنت میکردند ، بدومی ، که مقام دوم را حائز بود ، ارمنستان رسید . بسومی ممالک هند ، که در همسایگی پارس بود . بچهارمی مملکت ماساژتها . این ترتیب در میان قوم پارت مذهبهای مدید باقی بود .

چنین است نوشته های آگاتانژ و بعد همان نویسنده و فوستوس بیزانسی ،

کتاب چهارم - دوره یارنی، باعکس العمل سیاسی

مینویسند، که بعد از زوال دولت اشکانی ایران، در سایر ممالک، که بمسافتهای زیاد از یکدیگر واقع بودند، اشکانیان مدتها تقریباً بهمین قرار باقی ماندند (در ارمنستان چنانکه بالاتر ذکر شد تا ۲۸۴ - ۳۰۴ م. باقی ماندند و در صفحات ماساژتها و آلتها - تا نهضت هونها بطرف مغرب در قرن پنجم میلادی م.) در اینجا لازم است تذکر دهیم، که شعبه باختر و هندی اشکانیان را شعبه کوشان نیز نامیده اند. در این مملکت سکاها برقرار شده بودند، ولی خانواده اشکانیان بر آنها سلطنت میکرد. خلاصه آنکه موافق نوشته های آگاتانگ دریای خزر را از هر طرف مستملکات دودمان اشکانی در احاطه داشته است و ممالک اشکانی از درون آسیای وسطی تا دریای آزور<sup>۱</sup> کنونی (یا پالوس م اوئید<sup>۲</sup> یونانیها) و رود فرات و خلیج یارس امتداد مییافته. بنابراین باید گفت، که وقتیکه رومیها به اشکانیان ایران میگفتند، ما باشما دو ملتیم، که تمامی روی زمین را در تحت اقتدار داریم (سفارت کارا کالا در دربار اردوان پنجم) این حرف اغراق نبوده و رومیها یقیناً اطلاع داشته اند، که بسط دوات اشکانی تا کجاها بوده، ولی از وقایع تاریخی، بقدری که ضبط شده، هیچ برنمیآید، که غیر از شعبه ارمنستان شعبه های دیگر دودمان اشکانی، در موقع زوال دولت اشکانی در ایران، کمک های جدی باشکانیان کرده باشند، جهت چه بوده، معلوم نیست. شاید تقارداخلی در دودمان مزبور شعبه هارا بهم انداخته بود یا شعبه های دیگر خودشان گرفتار بهای داخلی داشته نمیتوانسته اند بتمام اشکانیان ایران آیند. حدس اول بحقیقت نزدیکتر است، زیرا میبینیم، که در خود ایران در خانواده اشکانی اتحاد و اتفاق نیست و اردشیر با پکان خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان را بدست یکی از نجبای درجه اول یارت میکشد.

از نوشته های نویسندگان ارمنستان نیز چنین بر میآید، که بعد از آرشاویر در زمان سلطنت آرداشس، خانواده اشکانی ایران بچهار تیره منشعب میشده:

۱- آرداشس و اعقاب او، ۲- قارین بهلو، ۳- سورن بهلو، ۴- اسپهبد بهلو، که

۱ - Azow.

۲ - Palus Méotide.

فست تاریخی ، استنباطات دیگر در باب اشکانیان

ز اعقاب گشم دختر آرشاویر بودند . آرداشس را بعضی با اردوان سوم اشکانی ، که ذکرش گذشت ، مطابقت میدهند . گریگوار مبلغ دین مسیح در ارمنستان از خانواده قارن پہلو بوده .

سلسله اشکانیان ( موافق نوشته های مورخین ارمنستان و نویسندگان رومی  
ارمنستان و سبہ اوس ) :

مدت سلطنت

- |      |   |
|------|---|
| ۱ -  | وال ارشک (واگی ارشک) برادر مهرداد اول شاه ایران ۱۴۷-۱۲۷ ق.م |
| ۲ -  | ارشک پسر او ۱۱۸-۱۲۷   |
| ۳ -  | آرتاشس اول پسر ارشک ۹۴-۱۱۸                                  |
| ۴ -  | نیگران اول پسر آرتاشس ۵۶-۹۴                                 |
| ۵ -  | آرتاوازد اول پسر نیگران ۳۰-۵۶                               |
| ۶ -  | آرتاشس دوم پسر آرتاوازد ۲۰-۳۰                               |
| ۷ -  | نیگران دوم برادر آرتاوازد ۶-۲۰                              |
| ۸ -  | نیگران سوم پسر نیگران دوم ۱-۶                               |
| ۹ -  | آرانو ۱   |
| ۱۰ - | نیگران سوم (در دفعه دوم) ۲-۱                                |
| ۱۱ - | آری برزن آذربایجان (اشکانی نبود) ۲-۱                        |
| ۱۲ - | آرتاوازد سوم پسر آری برزن (اشکانی نبود) ۱۲-۲                |
| ۱۳ - | نیگران چهارم ۱۴-۱۲  |
| ۱۴ - | وونس ۱۷-۱۴  |
| ۱۵ - | آرد پارتی ۱۸-۱۷   |
| ۱۶ - | زنو آرتاشس پنجم (اشکانی نبود) ۳۴-۱۸                         |
| ۱۷ - | ارشک دوم ۳۵-۳۴  |

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی

مدت سلطنت

- » ۳۵ ۱۸ - اُرد پارتی
- » ۵۲-۳۵ ۱۹ - مهراناگرچی<sup>۱</sup> (اشکانی نبود)
- » ۵۴-۵۲ ۲۰ - رادامیست گرچی پسر مهرداد (اشکانی نبود)
- » ۶۰-۵۴ ۲۱ - تیرداد پارتی برادر بلاش اول شاه ایران
- » ۱۰۰-۶۲ و ۶۲-۶۰ ۲۲ - تیگران پنجم
- » فوت در ۶۸ ۲۳ - آرتاشس سوم، اگزر دارس
- » ۱۱۴-۱۰۰ ۲۴ - پارتیها زیر پسر استیلائی روم ۱۱۵-۱۱۷
- » ۱۱۵-۱۱۴ ۲۵ - اول گزیس (بلاش)
- » فوت ۱۴۰ ۲۶ - آرتاوازد چهارم پسر آرتاشس سوم
- » ۱۲۰ ۲۷ - تیران اول پسر آرتاشس سوم
- » ۱۴۲-۱۷۸ ۲۸ - تیگران اول (ششم) پسر آرتاشس سوم
- » ۱۶۲-۱۴۶ ۲۸ - سوهه موس<sup>۲</sup>
- (۱۷۸-۱۶۴)
- » ۱۶۳-۱۶۲ ۲۸ - پانکرس
- » ۲۱۲-۱۹۲ ۲۸ - ساناتوروس
- » ۲۱۲-۱۷۸ ۲۹ - والارش
- » ۲۲۲-۲۱۷ ۳۰ - تیرداد پسر والارش
- » ۲۳۸-۲۲۲ ۳۱ - خسرو اول برادر تیرداد

فسمت تاریخی . استنباطات دیگر در باب اشکانیان

مدت سلطنت

- ۳۲ - شاپور اول پسر اردشیر پایکان ۲۵۲ »  
 ۳۲ - آرتاوازد؛ ۲۶۰ »  
 ۳۲ - ترداد پسر خسرو اول (نولد ۲۳۷ سلطنت از ۳۸۲ تا ۲۵۲ م)  
 ۳۳ - خسرو دوم پسر ترداد ۳۲۵-۳۱۶ »  
 ۳۴ - تیران دوم پسر خسرو دوم ۳۲۷-۳۲۵ »  
 ۳۵ - ارشک سوم ۳۶۷-۳۴۱ »  
 ۳۶ - پاپ پسر ارشک سوم ۳۷۴-۳۶۷ »  
 ۳۷ - ورزندات پسر آنوپ که پسر تیران دوم بود ۳۷۸-۳۷۴ »  
 ۳۸ - ارشک چهارم پسر پاپ ۳۷۹-۳۷۸ »  
 ۳۸ - وال ارشک پسر پاپ ۳۸۶-۳۷۸ »  
 ۳۸ - خسرو سوم پسر ورزندات ۳۹۲-۳۹۲ »  
 ۳۹ - ورمشاپوه پسر ورزندات ۴۱۶-۴۱۴ »  
 ۴۰ - تیگران پسر خسرو سوم ۴۱۴-۳۷۹ »  
 ۴۱ - ارشک پسر خسرو سوم ۴۱۶ م.  
 ۴۱ - ارشک پسر خسرو سوم ۴۱۶ م.  
 ۴۲ - آرتاشس چهارم پسر ورمشاپوه ۴۲۹-۴۲۲ م.  
 پس از آن ارمنستان بین ایران و بیزانس تقسیم گردید و تقریباً چهارخس  
 آن (فسمت شرقی) بایران تعلق یافت و باقی از مستملکات بیزانس شد (۴۳۰ م).  
 سلطنت اشکانیان در ارمنستان بنا بر فهرست مذکور از ۱۴۷ ق.م تا ۴۳۰ م.  
 یازنده بود (نامهای ایرانی ، صفحه ۴۱). سن مارتن زوال دولت اشکانی ارمنستان

۱ - Anon.

کتاب چهارم . دوره پارسی - یا عکس العین سیاسی

را در ۲۸ ع م . میدادند (قطعه ای از تاریخ اشکانیان ، جلد ۲ ، صفحه ۲۹ ، طبع یاریس ۱۸۵۰) ، ولی ساهاگ ، که از اعتقاد کریگور و کشیش درجه اول آرامنه بود در ۴۱ ع م . در گذشت و پس از او ، اشکانیانی در ارمنستان باقی ماندند ، که از شاخه کامسارا کان بودند . اینهارا پادشاهان آرشارونی و شیراک میگفتند .

در باب اشکانیان در قرون بعد ، اطلاعات کم است . بعد از زوال دوات ارمنستان چند تن از اشکانیان بیونان رفته ، در آنجا سکنی گزیدند . در میان اینها صاحب منصبانی بودند ، که در قشون بیلی زار سردار بیزانس ، در افریقا با واندالها و گت ها جنگیده شجاعتها نمودند . بعد نوشتند اند ، که در ارمنستان تن بورقی روژنت<sup>۱</sup> امپراطور بیزانس ، که از ۹۱۲ تا ۹۵۹ م . سلطنت کرد ، بر حسب تحقیقات نسب خود را با اشکانیان میرسانید . ممکن است ، که این خبر صحیح باشد ، زیرا از اشکانیان ارمنستان ، اشخاصی زیاد مهاجرت کرده در یونان اقامت گزیدند و دارای مشاغل مهم دولتی شدند . اشخاص مذکور از خانواده پادشاهانی ها ، مامی گونیان ، آردزرونیان و کامسارا کان بودند . در آن زمان ، چنانکه میدانیم ، دولت بیزانس نیروی سابق خود را نداشت و جنگی های ارمانده های واقعی به یونانیها میکردند ، چنانکه سپاه ارمانده مهم ترین قوه دوات بیزانس بود . بنابراین خبری را ، که در باب نسب کنستان تن بورقی روژنت ذکر کرده اند ، نمیتوان بی مبنا دانست . در باب این شخص نیز معلوم است ، که آخرین کس از اعتقاد مذکور او در ۱۰۲۸ م . در گذشت و از نتاج امپراطور مذکور ، فقط دختری زاده نام ماند و او زن کنستان تن مونوماک<sup>۲</sup> امپراطور بیزانس (۱۰۲۲ - ۱۰۵۵ م .) گردید .

بعد مقارن این زمان میبینیم ، که در ارمنستان نهال های جدید از شاخه اشکانیان ارمنستان دیدید میآید و اینهارا " بل هورنی " مینامند (امروز به او انی گوئیم . بالاتر ذکر شده ، که چگونه پر تو یعنی اسد پارت ، در کتبه بیستون داریوش اول

۱ Constantin Porphyrogéne

۲ Zoé

۳ Constantin Monomaque.

نست تاریخی . ضمائم کتاب چهارم

به پهلو تبدیل یافته و پهلو و پهلوئی و پهلوئی، یعنی منسوب بیارت یا پارتیها . در سائنامه های ارمنستان، ذکر این خانواده های اشکانی و شجاعت و کارهای فوق العاده آنها زیاد است . بعد این اشکانیان، چنانکه سن مارتن گوید (همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۹۲) بدوشاخه منقسم گشتند: شاخه کیلیکیه، که در ۱۲۰۰ م. منقرض گردید و شاخه آنی، که در ارمنستان بزرگ تائیمه قرن سیزده م. وجود داشت و پس از آن این شاخه هم انقرض یافت.

## ضمائم کتاب چهارم

### اول - آذربایجان

آذربایجان، چنانکه در صفحه ۱۰۶۹ گفته شد، یکی از قسمتهای ایران بود، که خیلی زود از دوات سلوکی جدا شد. اگرچه تاریخ جدائی آن صریحاً معلوم نیست، ولی چنین بنظر میآید، که قبل از باخت و پارت دعوی استقلال کرده و اگر استقلال تام نداشته، استقلال داخلی را دارا بوده و سلوکیها این اندازه استقلال آنرا زود شناخته، خانواده آثرویات را ابقاء داشته بودند، دیگر بطور صراحت دیده میشود، که یونانیها در اینجا نفوذی نداشته‌اند، آذربایجان در مقابل یونانیست سنگر ابرائیت بوده و سنن و آداب زرتشتی در اینجا پناهگاهی یافته بود (بوشد - لکلرک، تاریخ سلوکیها، صفحه ۵۷).

بعد از قوت یافتن دولت پارت، آذربایجان متحد دولت مزبور گردید، یعنی پادشاهی داشت، که دست نشانده پارت بود. در جنگ آن تونیوس رومی با فرهاد چهارم اینوضع بخوبی حس میشود و بعد از این زمان هم مناسبات دست نشاندگی آذربایجان نسبت بدولت پارت، بخوبی روشن است. بعد در زمان بلاش اول برادر بزرگتر او پا کرد در اینجا پادشاه است، یعنی سلسله اشکانی بر تخت آذربایجان

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

نشسته و ، چنانکه در تاریخ پارت گفته شد ، آذربایجان دولتی است ، که تابع پارت است و پادشاه دست‌نشانده اشکانی دارد . باقی مطالب را راجع به آذربایجان نمی‌نویسیم ، زیرا در تاریخ پارت بهر يك از آنها در جای خود اشاره شد است ، فقط باید این نکته را تذکر دهیم ، که رومیها سعی زیاد داشتند ، این صفحه را از دولت پارت جدا سازند ( اقدامات یومیه و آن تونیوس ) ، ولی در مقابل پارتی ها هیچگاه بهره مند نشدند ، فقط در زمان فرهاد چهارم میان او و پادشاه آذربایجان نقاری تولید شد ، که بر اثر آن بین ۲۰ ق . م و ۲ م . آذربایجان از روم پادشاهی خواست و آن آری برزن دوم پسر ارته وازد اول را فرستاد ( گوت شمید ، تاریخ ایران الخ صفحه ۱۱۶ ) . حدود آذربایجان در این زمان معلوم نیست ، ولی بطور کلی میتوان گفت ، که از طرف شمال با ارمنستان بزرگ و اران<sup>۱</sup> هم حد بوده ، از طرف غرب با ارمنستان بزرگ و کوچک و کردوین و آدیابن ، از طرف جنوب با ماد بزرگ ، اما از طرف مشرق معلوم نیست ، آذربایجانها با چه مردمی همجوار بوده اند ، ولی گمان قوی میرود ، که در این زمانهم ، با کادوسیان سروکار داشته اند ( در باب کادوسیان صفحه ۱۱۲۸ این تألیف رجوع شود ) .

پایتخت آذربایجان را در زمان پارتیها ، یعنی زمان لشکر کشی آن تونیوس سردار رومی باین صفحه ، مورخین رومی بر<sup>۲</sup> سپید<sup>۳</sup> مینامند . محل آنرا در تخت سلیمان کنونی ، یعنی در ۲۵ فرسنگی دریاچه ارومیه از طرف جنوب شرقی ، باید جستجو کرد ( راوین سن ، ششدهین دولت بزرگ مشرق ، صفحه ۲۰۱ ) . در خانه لازم است تکرار کنیم ، که این صفحه را مورخین یونانی و رومی بیشتر ماد کوچک نامند و فقط از زمان اسکندر بعد بمناسبت اسم والی اینجا آتروپات گاهی هم آتروپاتن<sup>۴</sup> گویند . در زمان ساسانیان آنرا آذربایکان میگویند ، که بعد آذربایکان و آذربایجان شده .

۱ - اران شیروان فروز بعد است .

۲ - ارکوارت گوید در اصل فرات<sup>۳</sup> سبه بوده ، بعد بر<sup>۴</sup> اسپه و بر سیده شده است (۱۱۱ شهره) .



فسمت تاریخی . ضمیمه کتاب چهارم

امراء و پادشاهان آذربایجان از زمان اسکندر ببعده :

آثروپات در زمان اسکندر در ۳۲۸ ق. م منصوب شد ،

آرته بازان با آن تیوخوس سوم سلوکی عهد دوستی بست ،

مهرداد در ۶۷ ق. م دختر تیگران پادشاه ارمنستان را گرفت ،

داریوش ۶۵ ق. م ،

آرئی برزن اول ۳۰ ق. م ،

آرته وازد اول در ۲۰ ق. م مرد ،

آرئی برزن دوم از ۲۰ ق. م تا ۲ م .

این شخص در بک میلادی پادشاه ارمنستان نیز بود . خواهر او را ، که یوتاپ

نام داشت ، آن تونیوس سردار رومی برای پسرش آلساندر ، که از کلثوپاتر ملکه

مصری داشت ، گرفت .

آرته وازد دوم پسر آرئی برزن پادشاه آذربایجان و ارمنستان بود ،

گایوس بولیوس آرته وازد در سن ۳۸ سالگی در روم مرد (یوستی ، نامه‌های

ایرانی ، صفحه ۴۱۲) .

## دوم - امراء و پادشاهان پارس

پارس در دوره پارتی موقع غربی دارد . از آن خیلی کم صحبت میشود ،

ولی سگه هائی ، که بدست آمده ، تا اندازه ای سکوت مورخین را در باب پارس

در دوره بعد از هخامنشی ها جبران میکند . اینجا دونوع سگه پیدا شده : یکنوع

سگه های نقره است ، که در یکطرف آن خط بهلوی است و در طرف دیگرش آتشکده .

این نوع سگه ها را بقول گوت شمید ( تاریخ ایران الخ ، صفحه ۱۵۷ ) میتوان

بسه دوره تقسیم کرد : ۱ - صاحبان مسکوکات عنوان فریت کارا دارند ، ولی یوستی

آنها را فراتا کارا مینامد ( نامه‌های ایرانی ، صفحه ۴۱۵ ) . در سگه های این دوره

بهلوی آتشکده بک بیرق است . ۲ - صاحبان سگه ها خودشان را ملکا ( یعنی

۱ - Feritkarâ.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

شاه آرامی) میخوانند و بجای برق ستونی دیده میشود، که روی آن پرندای قرار گرفته (علامتی است بعقیده گوت شمید از ورثر غنا، که بعد ها آورده ران و بهرام شده، یعنی علامت آتش بهرام است). ۳ - پادشاهان لباس پارتی پوشیده اند و عبادتگاه عبارت از آتشکده تنها است. گاهی هم یکنفر مؤبد پهلوی آتشکده است. بعض پادشاهان اسامی شاهان هخامنشی را دارند، مانند: دار یو، آرتنه خستر (شاید خودشان را اعقاب شاهان مزبور میدانستند). برخی نامهای زمان ساسانیان را مانند: نرسی و یزد کرت و قسمتی نامهای پادشاهان داستانی ایران را، مانند: منوچهر.

سکه های نوع دوم از سرب است، که اول خط یونانی داشته و سرافیم<sup>۱</sup> را نشان میداده، ولی بعدها مشری یعنی ایزد آفتاب را مینموده. دوره اول را دوره مقدونی میدانند. دوره دوم با قبول عنوان شاهی باید دوره استقلال پارس و مجزا شدن آن از دولت سلوکی باشد. دوره سوم دوره پارتی است، یعنی دوره ای که پارس پادشاه دست نشانده دارد. دوره دوم با سلطنت منوز<sup>۲</sup> شروع میشود، خط سکه ها آرامی است.<sup>۳</sup>

بعض امراء و شاهان اینها هستند (نامهای ایرانی، صفحه ۱۵، طبع ۱۸۹۵) در این باب مشروح تر در کتاب پنجم صحبت خواهیم داشت.

۱ - Séraphim (ملکی است از ملائکه درجه اول بعقیده یهودیها و مسیحیها).

۲ - Manavaz.

۳ - منلا روی سکه داساهی، که اسمش بگدات (یعنی خداداد) بوده، این عبارت نوشته شده: بگدات برت دارزی آلاهبه، بگ کرت و آرا بوستی چنین ترجمه کرده است = بگداد حافظ شعله سر ایزد بگ کرت.

قسمت تاریخی . ضمیمه کتاب چهارم

اول - فراتا کاراها

بغ کرت اول

بغ راز

بغ کرت دوم - پتوگر از اول - آرت خشترا اول - و هو میرزا

ترسه

پتو کرت

پتو کرز دوم

ترسه

دوم - شاهان

۱ - زمان جدا شدن از سلوکیها

منوز - تیردای - ۴۵... تا - زاتور دات (۱۶۵ ق. م.)

۲ - زمان تابعیت نسبت به پارت - دار یو

آرت خشترا (یکسال ق. م.)

و هو میرزا - منوچهر

دو نفر مجهول

منوچهر دوم

آرتنه خشترا

نمویت

و هو میرزا

آرت نوبجات

زرانچ - باکور

۱ - ابرز معاصر آن بوخوس اول سلوکی (۲۸۰-۲۶۱).

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سراسی

این امراء و پادشاهان را آثار پات مینامیدند ، زیرا پادشاهان روحانی اند ، یعنی هر کدام از آنها پادشاهانند و هم رئیس آتشکده . کار عمده پادشاهان مزبور این بوده ، که آتشکده‌ها را حفظ و منهارا اداره کنند و کلیه اصول مذهب هر مزد پرستی را از تصرفات و بدعتها محفوظ دارند . چون این مذهب در آن زمان مذهب ملی ایرانیان بود ، میتوان گفت ، که با حفظ آن شعائر قومیت پارسی و ملت ایرانی از روایات و آداب و عادات و اخلاق و غیره در اینجا حفظ میشده .

### سوم - دولت های خسرو و ن و آدیابن

چون در تاریخ یازت کرارا از دولت کوچک خسرو ن ذکر شده ، مقتضی است سطورى چند در باب این دولت ، که پادشاهانش دست نشانده شاهنشاهان اشکانی بودند ، نوشته شود . بنا بر این گوئیم : موافق سالنامه‌های ا دس (صفحه ۳۸۸) دولت خسرو ن در ۱۸۰ تاریخ یونانی ، که با ۱۳۱ یا ۱۳۲ ق . م مطابقت دارد بتناشد ، یعنی زمانی ، که آن تیوخوس سی ده پادشاه سلوکی اسپر پارتی ها گردید و وقایعی ، که در جای خود ذکر شده ، رویداد . در همین وقت دولت یازت تا فرات بسط یافت و معلوم است ، که ا دس هم جزء دولت مذکور گردید و بنا بعادتى ، که اشکانیان داشتند ، در این جا هم پادشاهان دست نشانده بر تخت نشاندند . سوریها حکمرانان ا دس را ملکا میخواندند ، که بمعنی پادشاه است و خود پادشاهان مزبور بر سگه‌هایشان بیونانی عنوان بازی اوس<sup>۱</sup> ( پادشاه ) و مگاس بازی لوئس<sup>۲</sup> ( پادشاه بزرگ ) نقر میکردند ، ولی باید در نظر داشت ، که رومیها پادشاهان مزبور را توپار<sup>۳</sup> خس<sup>۴</sup> یعنی امراء محلی میخواندند و نویسندگان عهد قدیم آنها را فیلا ر<sup>۴</sup>خ یا رئیس طایفه میخوانند ، زیرا این پادشاهان دست نشانده بر طوایف عرب حکومت میکردند . زیادى است گفته شود ، که طوایف عرب از دیرگاه در صفحات بین النهرین و در حوالی ا دس سکنی گزیده بودند و بی جهت نیست ، که باین ا دس را جزء عربستان بشمار آورده ( تاریخ طبیعی ،

۱ - Basileus. ۲ - Mégas Basileus. ۳ - Toparches. ۴ - Phylarche.

فست نارپخی . ضایم کتاب چهارم

کتاب ۱۵، و ۲۴، بند ۲۱) و کز نفون، چنانکه گذشت، در کتاب سفر جنگی کوروش کوچک<sup>۱</sup> این طرف فرات را عربستان نامیده (صفحه ۸۰۰، این تألیف) و میگوید، که قشون کوروش در مدت ۵ روز ۳۵ فرسنگ در بیابانهای کویر عربستان پیمود تا بشهر<sup>۲</sup> کرت رسید.

بقول دنیس-تل ماها<sup>۳</sup> خلیفه بزرگ ایدس (تاریخ خسروین، صفحه ۲۷ و ۶۳) اوّل کسی، که در اینجا بتخت نشست اورروا<sup>۴</sup> پسر خوبا<sup>۵</sup> بود (سنه ۱۳۶ ق. م). او پنجاه سال سلطنت کرد و ایدس بنام او معروف شد. پروکوپ<sup>۶</sup> در کتاب خود موسوم بجنگ های پارس (فصل اوّل، بند ۱۷) نام این شخص را اُسرهه<sup>۷</sup> نوشته و گوید، که ایدس و حوالی آن از نام این پادشاه اُسرهه نام دارد و او در زمانی، که اهالی این صفحه متحدین بارسیریا بودند، در اینجا سلطنت داشت، گمان قوی میرود، که پروکوپ بهتر نام این صفحه را ضبط کرده، زیرا اُسرهه همان خسرو بارسسی است، که در زبانهای غیر پارسی بانواع و اقسام تصحیف کرده اند: اُسرهه - خسرویس - کسری - خسره و غیره و غیره.

اما نام ایدس، چنانکه بالاتر ذکر شد، نام مقدونی است. سلوکیها بیادشهری بدین اسم، که در مقدونیه بود، این شهر را هم ایدس نامیدند. از امنه این شهر را اوررا<sup>۸</sup> و اعراب رورها<sup>۹</sup> یا روحا مینامیدند. عقیده اعراب این بود، که این شهر از قدیم ترین شهرهای آسیا است. اکنون این شهر را اورفا نامند. چنین بنظر میآید، که پادشاهان یا حکماء اوّلی این شهر را اشکانیان ارمنستان معین میکردند. بعد حکومت در اینجا ازنی شد و شاهان اشکانی ایران این حق را شناختند بنا بر این جاهائی، که نویسندگان عهد قدیم لفظ پارس را استعمال میکنند، باید مقصودشان بارت باشد، زیرا در دوره اشکانی پارس بجای پارت زیاد استعمال میشود، چنانکه در دوره هخامنشی ماد بجای پارس گاهی استعمال میشد

۱ - Expédition de Cyrus. ۲ - Denys de Tel Maha ۳ - Orhoi. ۴ - Khevia.  
۵ - Orhoès. ۶ - Orhoène. ۷ - Ourra. ۸ - Rouha.

کتاب چهارم . دوره یارتی - یا فکس العمل سیاسی

( موارد آنرا در کتاب اول از قول هرودوت ذکر کرده ایم ) .

چنانکه گفته شد ، بقول تل ماها اول پادشاه خسرو ن اورروی پسر خوبابوذ و پس از پنجسال عبد و پسر مازا اور<sup>۱</sup> بتخت نشست و هفت سال بعد فره دشت پسر گبرو<sup>۲</sup> جانشین او گردید . او پنجسال سلطنت کرد و پس از آن پسرش پاپاگرو<sup>۳</sup> بتخت نشست و سه سال حکم راند ( بعضی تصور میکنند ، که اسم او مصحف یا کر اشکانی است ، ولی برخی بعکس گویند ، که مصحف بکر یا بکیر است ، چون این صفحه عرب نشین بوده ، ما عقیده آخری را ترجیح میدهیم . م . ) . پسر باکرو پس از او بتخت نشست و ۲۰ سال سلطنت کرد ، او همان پدرش بود . چنان بنظر میآید ، که او در اواخر سلطنتش گرفتار یکنفر مدعی ما آنو نام گردیده و مجبور شده حکومت را با او تقسیم کند ، ولی مدعی مزبور بیش از چهار ماه بهردمندی نداشته و جایش را به آبگاریکا<sup>۴</sup> ( فیکا یعنی لال ) داده و این شخص پس از دو سال باکرو را کشته و تنها زمامدار این صفحه گردیده . پس از آن اسامی پادشاهان خسرو ن مانوس یا مان نوس<sup>۵</sup> و آبگاریا<sup>۶</sup> اوگاز<sup>۷</sup> بود . اسم اولی را باید مصحف اسم ایرانی دانست زیرا تاسی نوس آنرا منوبازوس نوشته (سالنامهها کتاب ۱۵ ، بند ۱) و یوسف فلاویوس هم چنان (تاریخ قدیم یهود ، کتاب ۲۰ ، بند ۲) و موسی خورن - مونوواز<sup>۸</sup> (تاریخ ارمنستان ، کتاب ۲ و ۲۳) . منوبازوس هم معلوم است . که مصحف منوبازا پارسی میباشد ، ولی نام دو<sup>۹</sup> باید مصحف اکبر باشد ، زیرا اکبر در ابتداء آکبار شده بعد آکبار بد آبگار و آبگار تبدیل یافته (برسگهها بزبان یونانی آبگاروس کنده اند ، ولی میدانیم ، که یونانیها و رومیها و غیره اسامی را تصحیف میکردند . م . ) .

پس از مرگ آبگار لال فهرست سلسله پادشاهان خسرو ن چنین است :

۱ - آبگار ، که در ۷۰ ق . م بتخت نشست و در ۵۷ ق . م درگذشت . او متحد تیگران

۱ - Abdou fils de Mazaour.

۲ - Faradascht fils de Gabrou.

۳ - Baerou.

۴ - Abgar Fika.

۵ - Manus ou Mannos.

۶ - Abgate ou Avgar

۷ - Monobazus.

۸ - Monovaz.

فست تاریخی . ضمیمه کتاب چهارم

پادشاه ارمنستان بر ضد لوکوگوس سردار رومی بود ، ولی بعد به یومیه سردار دیگر روم تسلیم شد . بعد از مرگ او ایام قدرت یکسال طول کشید و سپس ما آنو<sup>۱</sup> که عنوان « خداوند » داشت ، ۱۸ سال و پنجماه سلطنت کرد . معلوم نیست ، که او پسری بوده ، تصور میکنند ، که از خانواده دیگری است و نیز گمان میکنند ، که معاصر کرا<sup>۲</sup>سوس بوده ، زیرا دیوکاسیوس نوشته ، آبگار نامی ، که متحد یومیه بود ، طرفدار پارتیها گردید و به کرا<sup>۳</sup>سوس خیانت کرد ( تاریخ روم ، کتاب ۴۰ ، بند ۲۰ - ۲۲ ) ، ممکن است ، که دیوکاسیوس ، آبگار معاصر کرا<sup>۴</sup>سوس را با سلف او ، که به یومیه تسلیم شده بود ، التباس کرده باشد . کلیتاً باید در نظر داشت ، که چون پادشاهان ایدس غالباً نامشان آبگار است ، مورخین در اشتباه افتاده اند . یلو تارک<sup>۵</sup> چنانکه گذشت نوشته ، که آریام<sup>۶</sup> نس نامی به کرا<sup>۷</sup>سوس خیانت کرد ( کرا<sup>۸</sup>سوس ، بند ۲۱ ) .

- ۲ - بعد از ما<sup>۹</sup>لوس ، یا کور<sup>۱۰</sup> ، ( سربانی فکوری ) جانشین او شد و پنجسال سلطنت کرد . بنظر میاید ، که این شخص از خانواده سلطنت نبود . در زمان او ، چنانکه یوسف فلاویوس گوید و موسی خورن نیز ، یا کورپس<sup>۱۱</sup> ار<sup>۱۲</sup>د اول پادشاه اشکانی ایران بسوریه رفت و با کور<sup>۱۳</sup> اولی با یا کور<sup>۱۴</sup> دومی همراه بود .
- ۳ - آبگار ، مدت سلطنت سه سال بود .
- ۴ - آبگار سوماکا ( یعنی سرخ ) مدت سلطنت سه سال بود .
- ۵ - ما آنو<sup>۱۵</sup> ( سافلور<sup>۱۶</sup> ) مدت سلطنت ۲۸ سال بود ( معنی سافلور معلوم نیست ) .

از این زمان تاریخ دولت خسرو<sup>۱۷</sup>ن روشن نیست . از یکطرف دیده میشود ، که پادشاهان آدیابن<sup>۱۸</sup> ، دست نشانده اشکانیان ، در خسرو<sup>۱۹</sup>ن سلطنت میکنند ، از طرف دیگر موسی خورن بعضی پادشاهان ارمنستان را از خانواده آبگارها و اینها را از خانواده اشکانی میدانند . از آنچه در جای خود گفته شد ، معلوم است ، که آدیابن

۱ - Ariannes.      ۲ - Maanou (Safclouf).

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا هکس العمل سیاسی

در دوره اشکانیان به آسور قدیم اطلاق میشده و محلّهای تاریخی مانند نینوا و آربیل و گوگامل در این صفحه واقع بودند و کرسی این ولایت را نصیبین مینامیدند و نیز از وقایعی ، که بنا بر مدارک ارمنی ذکر شد ، معلوم است ، که پادشاهان دست نشانده آدیابن از اسکانیان بودند و با خانواده اشکانی ایران قرابت داشتند . بعد چنین بنظر میآید ، که در ابتداء ، یعنی قبل از اینکه دولت اشکانی قوت یابد ، آرامنه بین النهرین را داشته اند و پادشاهانی ، که از خانواده برادر دیگران پادشاه ارمنستان بودند و نخستین آنها ارشام نام داشته ، در بین النهرین سلطنت میکرده اند و در اینوقت اِدس هم از قلمرو حکمرانی آنها بشمار میرفته . منتها حکامی از اعراب از طرف ارمنستان در اینجا حکومت میکردند و استقلال داخلی داشتند ، ولی بعد ها ارمنستان نتوانسته است اِدس را از دست بُرد پادشاهان آدیابن یا نصیبین حفظ کند ، زیرا پارتیها از آنها حمایت میکرده اند . کلیّه کمی مدّت سلطنت حکمرانان اِدس میسراند ، که اغتشاشات داخلی یا خارجی دامن گیر این صفحه بوده و این اوضاع تا سلطنت ما آنو سافلون دوام یافته . دیونیس تل هارنویسنده شامی گوید (تاریخ خسروین ، صفحه ۲۹ و ۹۳) ، که ما آنویس از ۲۸ سال و هفت ماه سلطنت تخت را برای پسرش ، که نیز ما آنونام داشت گذارد . او شش سال سلطنت کرد و بعد آبگار جانشین او گردید . این پادشاه را آبگار اوتاما (یعنی سیاه) نامیده اند . نویسنده مذکور نمیگوید ، که او پسرکی بود ، ولی چنین بنظر میآید ، که پسر مانو نبوده . موافق نوشته های موسی خورین (تاریخ ارمنستان ، کتاب ۲ ، فصل ۲۵ و ۲۶) آبگار نامی پسر ارشام در نصیبین بود و مانند بدرس در آنجا سلطنت میکرد . چون مدّت سلطنت آبگار ارشام بیست سال بوده ظنّ قوی میرود ، که آبگار پسر او تقریباً شش سال ق . م در نصیبین بر تخت نشسته ، زیرا سرشازی ، در امپراطوری روم و ولادت مسیح ، موافق نوشته های موسی خورین (کتاب ۲ ، فصل ۲۵) در سلطنت او روی داده . آبگار پس از اینکه چندی در نصیبین حکمرانی داشت در سلطنت نی بریوس قیصر روم در اِدس اقامت گزید



فست تاریخی ، ضمیمه كتاب چهارم

و چنانکه موسی خوردن گوید ( همان کتاب ۲ ، فصل ۲۶ ) این شهر را تزیین کرد ، از این جهت بعضی بنای این شهر را بر خلاف حقیقت باین آبگاز نسبت داده اند . آرامنه گویند ، که آبگاز پادشاهی خردمند بوده و صفاتی خوب داشته . ذکر مسافرت او بایران برای رفع منازعه‌ای ، که بین اشکانیان ایران رویداده بود ، بالاتر از قول نویسندگان ارمنستان گذشت ، آردایش آرامنه با اردوان نام اشکانی ایران مطابقت میکند و از حکایت ارمنی چنان مستفاد میگردد ، که آبگاز هم از خانواده اشکانی بوده و برای اصلاح امور داخلی اشکانیان ایرانی بایران مسافرت کرده . از اینجا باید استنباط کرد ، که آبگاز از خانواده ما آئو سا فلور نبوده و از زمان ارشام آبگازها از خانواده اشکانیانند .

نویسندگان کلیسائی گویند ، که آبگاز پادشاه خسرو ن معاصر مسیح <sup>۴</sup> بود ، او بر مرضی علاج ناپذیر مبتلا گردید و توسط آنانیاس <sup>۱</sup> یکی از پیروان مسیح نامه‌ای برای او ارسال داشت ، عیسی <sup>۵</sup> شخصی را تاده <sup>۲</sup> نام نزد وی فرستاد و آبگاز و مرضای دیگر از او شفا یافتند . این خبر از اوسوبوس نویسنده کلیسائی است و نویسندگان دیگر کلیسائی نیز بعد ها آن را ذکر کرده اند ، ولی اکنون عموماً این خبر را صحیح نمیدانند ، بعض نویسندگان کلیسائی نوشته اند ، که جواب مسیح <sup>۴</sup> بنامه آبگاز و صورت عیسی <sup>۵</sup> مدتها در آردس بوده و ، این اشیاء را در سلطنت لکاپین <sup>۳</sup> ( در حدود ۹۲۰ م . ) به قسطنطنیه نقل کردند ، تا زمان امپراطور میشل پافلاگونی <sup>۴</sup> در آن شهر بود و پس از آن مفقود گردید . موسی خوردن گوید ( کتاب ۲ ، فصل ۲۹ ) ، که جواب نامه آبگاز را طوماس <sup>۵</sup> نامی از حواریون عیسی نوشت . ترجمه ارمنی نامه عیسی با ترجمه یونانی روایت اوسوبوس مغایرت کلی ندارد و از اینجا باید استنباط کرد ، که هر دو ترجمه يك اصل بوده ، که بمسیح <sup>۴</sup> نسبت میداده‌اند . موسی خوردن گوید ، که آبگاز ۳۸ سال سلطنت کرد و بدست تاده حواری عیسی ، که او را شفا داد ، دین مسیح را

۱ - Ananias.

۲ - Thadée.

۳ - Empreur Lécapène

۴ - Michel Paphlagonien

۵ - Thomas.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

اختیار کرد (تاریخ ارمنستان ، فصل ۳۰) ، پس از مرگ او ملکش بدو قسمت تقسیم شد ؛ یکی از پسرهایش آنانی نام بقول موسی خورن در ایدس سلطنت کرد و برادرزاده اوسندروک در ارمنستان بتخت نشست . آنانی در ابتداء مسیحی بود ، ولی بعد بر ضد این مذهب اقدام کرد و پیروان این دین را کشت . سندروک خواست ایدس را از او انتزاع کند و آنانی در حین جنگ از ستونی افتاده مرد . پس از آن اهالی ایدس خزانه و اموال آنانی را تسلیم کردند ، باین شرط که بامذهب مسیحی آنها کاری نداشته باشد . او پذیرفت ، ولی بعد تمام اعضای ذکور خانواده آنانی را معدوم ساخت . در باب وجه تسمیه سندروک بالاخر ذکر شد (صفحه ۲۶۰) و معلوم نیست ، که این گفته موسی خورن تا چه اندازه صحیح است ، ولی چنین بنظر میآید ، که در میان اشکانیان اشخاصی زیاد این نام داشته اند و چنانکه گذشت ستروک نامی شاه اشکانی ایران بود . در اینجا باید گفت ، که بین نویسندگان عهد قدیم در ذکر وقایع این زمان و راجع باسامی پادشاهان خسرو و رن و آدیابن اختلافاتی دیده میشود ، مثلاً یوسف فلاویوس گوید ، که پسر آبگارهانو نام داشت و اسم سندروک را ذکر نمیکند ، سپس از عزت پادشاه آدیابن صحبت میدارد . ممکن است ، که عزت لقب سندروک بوده باشد ، زیرا پادشاهان مشرق پس از اسلندر و ساوکیها القابی اختیار میکردند و بعضی خودشان را بتقلید از ساوکیها «خداوند» میخواندند . بنا بر این مستبعد نیست ، که عزت هم چنین عنوانی باشد ، یعنی این لفظ در اصل ایزد بوده نه عزت و بعد آنرا تسخیف کرده اند . بهر حال تاریخ خسرو و رن و آدیابن و ارمنستان روشن نیست . اسامی پادشاهان درهم و برهم است و اسامی منوبان و آبگار و سندروک و ایزد یا عزت با هم مخلوط میگردد . بنا بر این مطابقت دادن اسمی باشخصی بنظر متتبع منوط است و استنباطات شخصی و حدسیات نویسندگان قرون بعد در تطبیق اسامی دخالت دارد و مؤثر است . مثلاً سن کرووا<sup>۱</sup> یکنظر دارد ، سن مارتن<sup>۲</sup> نظری دیگر و

۱ - Saint Croix.      ۲ - Saint Martin.

قسمت تاریخی . ضمیمه کتاب چهارم

قس علیهذا . حدود این دولت ها هم درست معلوم نیست و با یکدیگر منازعه دارند . چون مقصود مانگارش تاریخ مستقل آدیابن و خسرو نیست ، زیرا این مطلب از موضوع ما خارج است و داخل شدن در این کیفیات هم بی مورد ، بسته ای که ذکر شد ، اکتفا میورزیم . مقصود ما این بود ، که روابط پادشاهان خسرو و آدیابن را با دولت بزرگ اشکانی ایران برسانیم و نیز معلوم باشد ، که بعضی پادشاهان این دولت ها ، مانند پادشاهان ارمنستان ، از اشکانیان بوده یا خویشی با آنها داشته اند . از شرح مذکور با وجود اختلاف در نوشته های نویسندگان عهد قدیم این مطلب مسلم است ، که ارمنستان بزرگ و کوچک و آدیابن و خسرو و ارتباطی خاص با سلسله اشکانی ایران داشته دست نشانده آن دولت بزرگ بشمار میرفتند . این دولت ها تحت الحمايه ایران و پیش قراول دولت بزرگ اشکانی در مقابل رومیها بودند . در زمانی ، که تراژان برای جهانگیری به مشرق آمد و میخواست با دولت پارت بجنگد آنگار پادشاه خسرو و پدراز با ندیس کوشید ، که مقام بیطرفی را اختیار کند و با هدایا قیصر را نرم کرد . بعد از آنگار هم پسرش همان رویه را داشت . در نتیجه رومیها جنگی با خسرو نداشتند ، تا اینکه عاقبت کار تراژان بجائی ، که در جای خود مشروحاً ذکر شده ، منتهی گردید ، او عقب نشسته رفت و قیصر جدید هادریان تمامی بین النهرین را بدولت پارت رد کرد . معلوم است ، که در اینوقت خسرو و آدیابن هم بحال اولی خود باز گشتند . پس از آن وقایع دیگر بین النهرین ، بقدریکه با تاریخ دولت پارت مربوط و ملازم بود ، بالاتر در جای خود ذکر شده .

## شاخه دوم - سلسله اشکانیان ارمنستان

پس از آنچه ، که در باب آدیابن و خسرو ذکر شد باید گفت ، که شاخه دوم سلسله اشکانیان را ، که در جنوب ارمنستان و نیز در بعضی قسمتهای بین النهرین و آسور حکمرانی داشتند ( نه در ارمنستان بزرگ ) سن مارتن چنین میدانست :

1 - Arbandès.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

(قطعه ای از تاریخ اشکانیان ، جلد دوم )<sup>۱</sup> .

۱ - آرشام یا آرشام پسر آرتاشس، دوم و برادر تیگران اول

۳۸ ق. م (اوراما آنوسافلور نیز نامیده اند)

۲ - مانو پسر آرشام یا پسر سافلور

۸ یا ۹ م

۳ - آبنگارسیاه (اوشاما) پسر دیگر ما آنوسافلور

(این شخص در ۳۵ یا ۳۶ م فوت کرد)

۳ یا ۲ م

۴ - سندروگ پسر یکی از خواهرهای آبنگارسیاه

۵۰ یا ۵۱ م

۵ - اِرْوان (اروان)

۶۸ م

بعد از مرگ تیرداد اول ، برادر بلاش شاه ایران ، او را پادشاه ارمنستان

دانسته اند .

۶ - آرتاشس سوم پسر سندروگ

۸۸ م

مورخین یونانی او را با کزدارس یا آکسی داریس نامیده اند ، مدت سلطنت

تا ۱۲۹ م . سن هارتن در کتابش موسوم بتاریخ اشکانیان در این جا توقف

کرده ، ولی در یادداشتهاش راجع بسلسله اشکانیان ارمنستان چنین مینویسد :

۱ - آرتاوازد چهارم پسر آرتاشس سوم

۱۲۰ م

۲ - دیران اول برادر آرتاوازد چهارم

۱۲۱ م

۳ - تیگران چهارم برادر دیران اول

۱۴۲ م

لونیوس ، وروس<sup>۲</sup> قیصر روم او را از تخت محروم ساخت و تاج را به سوهم<sup>۳</sup>

که از شاخه دیگر سلسله اشکانی بود داد .

۴ - واگارش (بلاش) پسر تیگران چهارم

۱۷۸ م

۵ - کسرواس (خسرو) اول کبیر پسر بلاش

۱۹۸ م

۶ - اردشیر ساسانی شاه پارس

۲۳۲ م

۱ - Saint Martin. Fragment d'une histoire des Arsacides, L. II Paris 1850.

۲ - Lucius Verus. ۳ - Solème.

فست تاریخی . ضمائم کتاب چهارم

در این زمان از ۲۳۲ تا ۲۵۹ م . سلطنت ارمنستان با اردشیر ساسانی و پسرش شاپور اول بود .

۷ - تیرداد دوم پسر خسرو کبیر فوت در ۳۱۳ یا ۳۱۴ م .

۸ - ابتدای فترت . ۳۱۴ م .

سندروگ اشکانی و پاکر ( پاکر ) از خانواده آرد زوریان تاج و تخت را نصب میکنند . اولی در شمال ارمنستان و دومی در جنوب آن .

۹ - خسرو دوم پسر تیرداد دوم ملقب بکوچک ۳۱۶ م .

۱۰ - دیران دوم پسر خسرو دوم ۳۲۵ »

۱۱ - ارشک سوم دیران ۳۴۱ »

۱۲ - باب پسر ارشک ( آ مین مارسلن<sup>۱</sup> او را پارانامیده ) ۳۷۰ »

۱۳ - ورزداک پسر آنوب<sup>۲</sup> برادر ارشک سوم ۳۷۷ »

۱۴ - ارشک چهارم ووال ارشک ( واگارشک ) دوم هر دو

۳۸۲ » پسران باب

۱۵ - ارشک چهارم تنها ۳۸۳ »

۳۸۷ » تقسیم ارمنستان بین پارسها و رومیها

۱۶ - ارشک چهارم از طرف قیصر قسطنطنیه سلطنت میکند و شاه پور سوم

شاه پارس سلطنت قسمت خود را به خسرو سوم<sup>۳</sup> که از شاخه دیگر اشکانیان است<sup>۴</sup> میدهد .

فوت ارشک چهارم ۳۸۹ م .

۱۷ - پس از فوت او قیصر بیزانس ارمنستان بیزانس را به کازاوون<sup>۲</sup> پسر

سپانتازاد<sup>۳</sup> از خانواده کامساراگان<sup>۴</sup> که از اشکانیان ایران بود<sup>۱</sup> میدهد . بعد

چیزی نمیگذرد ، که این سردار تابع خسرو سوم میگردد و او با جگنار دولت

بیزانس . این رفتار باعث خشم بهرام چهارم ساسانی گردیده خسرو را از سلطنت

معزول و در قلعه فراموشی محبوس داشت .

۱ - Anob.      ۲ - Kazavon.      ۳ - Spantazade.      ۴ - Kamsarakan.

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یاعکس العلی سیاسی

۱۸ - بعد بهرام شاه بود (ورهام شاپوه) برادر خسرو سوم از طرف ایران

سلطنت ارمنستان ایران منسوب گردید . م ۳۹۲

۱۹ - خسرو سوم بعد از مرگ برادرش بهرام شاپوه از نو

بامریزد گرد اول سلطنت رسید » ۴۱۴

۲۰ - شاه بوریسر بزدگرد اول بر تخت نشست » ۴۱۵

سال فترت » ۴۱۹

۲۱ - آرتاک یسئیس بهرام شاه بوریس را ( که بعدها اردشیر نام داشت )

شاه ایران بهراد منجم ساسانی بر تخت نشاند » ۴۲۲

در سال ۴۲۸ م . او از سلطنت افتاد و ارمنستان مانند ایالتی بایران

ضمیمه شد .

## باب دوم - قسمت تمدنی

### فصل اول - وسعت دولت اشکانی و تشکیلات آن

#### مبحث اول - وسعت دولت اشکانی - پای تخت

وسعت دولت اشکانی حدود دولت اشکانی را ، نمی توان تحقیق معلوم داشت و بهین جهت است ، که در اطلس های تاریخی ، نقشه دولت اشکانی را ، باحویکه صحیح باشد ، نتوانسته اند ترسیم کنند . علت این بی اطلاعی همان است ، که در قسمت تاریخی این کتاب گرا گفته شده . ما از دولت اشکانی تا اندازه ای اطلاع داریم ، که نویسندگان یونانی و رومی و ارمنی و یهودی و فاریابی آنرا نوشته اند و اینها هم ، چنانکه گذشت غالباً بوقایعی علاقه مند بودند ، که با حدود غربی دولت اشکانی ارتباط داشت . پس می توان بی تردید گفت ، وقایعی زیاد از دوره اشکانی ، که بحدود دیگر آن دولت مربوط بوده ، اصلاً ضبط نشده ، یا بطور ناقص ضبط گردیده و بنا بر این مدارکی نیست ، که حدود دولت اشکانی را موافق آن محققاً معلوم داریم . نویسندگان قرون اوایل اسلامی هم ، هر چه راجع باشکانیان نوشته اند ، درهم و درهم و مجمل و گنگ است و نمی توان این نوشته ها را مبنای استنباطاتی صحیح ، راجع بتاریخ دولت اشکانی ، قرار داد . بنابر این یگانه منبع ما برای تعیین حدود دولت نارت ، تا اندازه ای ، که مبتنی بر وقایع باشد ، باز نگارسات مورخین و نویسندگان یونانی و رومی و ارمنی است ، بعلاوه کتاب یوسف فلاویوس مورخ یهود . اکنون باید دید ، که از این نوشته ها

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

که تماماً در قسمت تاریخی این کتاب ذکر شده ، چه بر می آید. از این نوشته‌ها معلوم است ، که دولت پارت در ایران ، این ممالک را داشته : اول از یارت بالاحص گرفته ، بطرف مغرب میرویم ، بعد برگشته باز از همانجسار گرفته بطرف مشرق خواهیم رفت ، از این قرار ایالات و ولایاتی ، که نام می‌بریم جزء دولت پارت بودند : یارت بالاحص یا خراسان با تمامی ولایاتی ، که جزء خراسان کنونی است و در صفحه ۲۱۴۸ شمردایم - دامغان و سمنان - صفحه ماردها یا مردها (تقریباً تنکابن کنونی با حوالی آن) - ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد (همدان - گروس - کرمانشاهان - نهاوند - بعد ملایر و تویسرکان - عراق (سلطان آباد) - ولایات ثلاث ، (یعنی خروانسار و گلیابگان و کمره) - خمسه - قزوین - ری - اصفهان - یزد - ماد کوچک (آذربایجان) آدیابن (آسور قدیم) کردوین (کردستان) - ارمنستان بزرگ و کوچک - خسروین (یا ایدس و یا اورفا) - الحضر - کلدیه قدیم با بابل تا خلیج فارس - خوزستان با شوش - پارس - کرمان - صفحات مجاور کویر لوت ، مانند سیستان و ساگارتی - باختر تا صفحاتی ، که در مشرق باختر واقعند ، تا هند و کوشان و هی مالایا (کوههای حدود شمالی هندوستان) - صفحات مجاور سند - صفحات مجاور خراسان تا رود جیحون ، مقصود ما این نیست ، که در تمامی مدت عمر دولت اشکانی ، پارتی‌ها تمام این صفحات را داشته اند ، البته ، چنانکه از تاریخ این دولت بر می آید ، تفاوت‌هایی بین زمان قدرت و انحطاط بوده ، ولی در سلطنت مهرداد اول ششمین شاه اشکانی دیده میشود ، که وسعت دولت پارت از جیحون تا فرات است و در زمان مهرداد دوم کبیر این دولت به هی مالایا می‌رسد . این است وسعت دولت پارت ، بقدری که مبتنی بر اخبار و مسکوکات است . در اینجا سئوالی طرح می‌شود : قفقازیه جزء دولت پارت بوده یا نه ؟ اگر بخواهیم با مدرك حرف بزنیم ، باید گفت این مسئله روشن نیست ، بل بعکس باندازه ای ، که از اسناد بر می آید ، ارکان (شیروان قرون بعد) و ایبری (گرجستان) در تحت نفوذ روم بوده اند . اما این معنی مسلم است ، که اشکانیان جد



فست تمدنی . وسعت دولت اشکانی

داشته‌اند ، حدود طبیعی ایران را بدست آرند و حدود طبیعی ایران باستان بشواهد تاریخی چنین بوده <sup>۱</sup> : کوه‌های قفقاز - دریای گرگان ( بحر خزر ) - جیحون - سند - دریای عمان و خلیج پارس - دجله و فرات . بنابراین آنچه گفته شد ، دولت یارت در زمان قدرتش ، باستثنای قفقازیه ، حدود طبیعی ایران را تقریباً داشته . نویسندگان ارمنستان ، چنانکه بالاتر ذکر شد ، حدود دولت اشکانی را از این وسیع تر می‌دانند و طور دیگر معین می‌کنند . آنها عقیده دارند که اشکانیان بچند تیره یا خانواده منقسم بودند و هر کدام در مملکتی سلطنت داشتند : مثلاً تیره‌ای در ایران ، با حدودیکه معلوم است ، تیره‌ای دیگر در ارمنستان بزرگ و کوچک ، تیره سوم در افغانستان کنونی ، با سم درات هندو سکائی زیرا حدود این دولت شامل قسمتی از هند ( هند غربی ) نیز بوده . تیره چهارم در ماوراء سیحون تا حدود چین از طرف مشرق و دریای آزو و از سمت مغرب . بنابراین آسیای وسطی و دشت قبچاق قرون بعد و صفحات پشت کوه‌های قفقاز ، تا دریای آزو و جزء این دولت بوده و دریای گرگان ( خزر ) در وسط ممالک اشکانیان واقع شده بود .

آگاتانژ مورخ ارمنستان گوید ، که ماسازت ها هم جزء دولت اشکانی بودند و چنانکه در کتاب اول و دوم کرارا ذکر کرده‌ایم ، ماسازت ها از سگهای آن طرف رود سیحون بودند و صفحاتی زیاد از طرف مشرق و مغرب در تحت حکومت خود داشتند . این است آنچه که گفته‌اند ، ولی نمیتوان دانست ، آنچه اندازه این گفته ها صحیح است بخصوص ، که میدانیم آرامنه نسبت باشکانیان علاقه مندی خاصی نشان داده ، خواسته اند آنها را بزرگ کنند و دیگر اینکه اگر این عقاید صحیح باشد ، راجع بدودمان اشکانی است ، که در ممالک مختلف سلطنت می‌کرده‌اند نه دولت یارت . بنابراین بالاخره آنچه ، که مبتنی بر اسناد می‌باشد ، همان است ، که دولت اشکانی ایران در زمان قدرتش ، دارای حدودی بود ، که تقریباً از هیمالایا تا فرات و از جیحون و دریای گرگان ( خزر ) و آرس تا خلیج پارس امتداد

۱ - مقصود کده ممالک تابعه است ، فهرست این ممالک در صفحه ۶۹۱ این ایف ذکر شده .

کتاب چهارم - دوره یارتی، باعکس العمل سیاسی

می یافته، میگوئیم تقریباً، زیرا برای حدود محقق غالباً سند نداریم، یعنی، چنانکه هرودوت ایالات جزء دولت هخامنشی را نموده، یکت نویسنده یونانی یا رومی محققاً حدود دولت پارت را نشان نداده، تا بتوان آنرا در ترسیم نقشه دولت پارت مبنی قرار داد. این است، که ما بهتر دانستیم از ترسیم چنین نقشه‌ای اصلاً صرف نظر کنیم. در باب ایالات پارت باز پائین تر صحبت خواهیم داشت.

پای تخت  
پایتخت دولت اشکانی، چنانکه در قسمت تاریخی گذشت، در تیسفون بود، ولی محلّ مزبور، وقتی پایتخت شد، که

دولت پارت تادجابه و فرات توسعه یافت، بنابراین بالطبع این سؤال پیش می‌آید، که پایتخت پارت بالاخص کجا بوده: یعنی قبل از تسخیر شهر صد دروازه، یا بنای دارا، مقرّ حکمرانی اشکانیان کدام شهر بود. در این باب بعضی اسم شهر اساک را برده، آنرا با قوچان یا بجنورد مطابقت میدهند. برخی پایتخت قدیم پارت را شهر نسا میدانند. در باب نسا اخیراً در ترکمنستان شوروی در قریه باقر، که در میان عشق آباد و فیروزه است، کشفیاتی روی داده، که از قرار اطلاعاتی، که از سفارت کبرای دولت ایران در مسکو، بوزارت خارجه رسیده است، چنین است: در سه سال قبل یکی از اعضای مؤسسه علمی ترکستان، که از علمای آثار قدیمه است، در پایه ساسانه کوربت داغ نزدیک قریه باقر تپه‌های بزرگی از خاک ملاحظه میکند، که بر حسب شکل و ترکیب خاص مورد توجه، از میشود. بعد تحقیقاتی در این محلّ بعمل آمده بحفّاری مبادرت میکنند و در آنک زمانی آثار قدیم معبد پارتیها و آلات و اسباب چندی، که مربوط بانجام مراسم دینی آنها بوده، در محلّ مزبور کشف و ثابت میگردد، که شهر نسا پایتخت قدیم دولت پارت، که بکلی مفقود الاثر بود و علماء آثار قدیمه قریه‌های متمادی در تفحص آن بودند، در آن محلّ مدفون است. عملیات حفّاری جتّاً تعقیب شده و تا بحال قسمتی از غرفات معبد و راه زیر زمینی، که معبد را تا قصر سلطنتی مربوط میداشته و خطوط معابر عمده، از زیر خاک بیرون آمده. قطر دایره این شهر، کیلو متر ونهم است،

که در اطراف آن دیواری با ارتفاع ۸ متر و ۱۶ سانتیمتر کشیده شده بود . در وسط شهر از چهار طرف خیابانهای وسیع دیده میشود ، که بوسیله گودال عمیقی در مرکز بهم وصل میگردد . گودال مزبور از قرار معلوم آب انبار بزرگی بوده است ، که در مرکز شهر واقع بوده و بواسطه تپهای زیر زمین با چشمه‌های کوریت داغ ارتباط می‌یافته . در نتیجه حفریاتی ، که فعلاً در اطراف معبد مزبور بعمل آمده ، یکمده ستونهای قطور سنگی و سقف‌های موزائیک (خاتم کاری) و دیوارهای کاشی‌کاری کشف گردیده . حفریات در محل مزبور فعلاً هم در راه دارد . جنرال قوسولگری ایران در عشق‌آباد نیز در این باب زاپورتی بوزارت خارجه داده ، که مضمونش تقریباً همین است ، بعد در ۱۲ آبان ۱۳۱۳ دو فقره زاپورت داده ، که ذیلاً درج میشود :

« در نتیجه حفریات اخیر در خرابه‌های شهر قدیم بسا متخصصین دو مجسمه و يك گلدۀ شیرا که از کز بخته سرخ رنگ میباشد ، یافتند . صورت مجسمه‌ها بدو طرف زمین بوده ، ولی بواسطه مرور در زمان ماددای که مجسمه از آن ساخته شده ، طوری سست گردیده ، که متخصصین نمیتوانند در مقام پاک کردن مجسمه از خاک و شن ، که آنرا احاطه نموده ، برآیند . اینست که تصمیم کرده‌اند فعلاً بهمان شکلی ، که یافته‌اند با خاک و شن اطراف ، برای آنکه از هم متلاشی نشود ، بشهر آورده‌شاید بوسیله بعضی آلات و ادوات مخصوص تا اندازه‌ای ، که ممکن شود ، خاک و مواد اضافی را از روی مجسمه بر داشته قطعات مجزا شده آنرا بیکدیگر متصل کنند . حفریات ادامه دارد . »

« شهر قدیم آناتو ، که ترا کمه الو مینامند ، در چهارده کیلومتری عشق‌آباد واقع و خرابه‌های آن تا يك کیلومتر و نیمی عشق‌آباد امتداد دارد و بموجب آخرین حفریات و کاوشهاییکه در سال ۱۹۰۴ از طرف انستیتوی کار نژی بوسیله عدۀ متخصصین امریکائی بعمل آمده ، قدمت این شهر را به سد المی چهار هزار سال قبل از میلاد نسبت داده‌اند . از علائم این شهر خرابه‌های متعددی باقی است ، که در خرابه‌آن

کتاب چهارم - دوره یارتی، یا عکس العمل سیاسی

خیلی مهم است و غالباً هم کارشها در آنجا بعمل آمده. از کلیه آثار شهر مزبور چیزی که فقط قسمتی از آن باقی مانده 'مسجدی است' که در آنجا بنا شده بوده و متخصصین در نتیجه مطالعات بسیار دقیق تاریخ آنرا نسبت به نیمه اول قرن پانزدهم میلادی میدهند. در سال ۱۹۲۶ برای آنکه گنبد و محراب بکلی از هم متلاشی نشود حکومت ترکمنستان در آنجا مختصر تعمیراتی کرده. از طرف اداره نشریات و مطبوعات ترکمنستان رساله راجع به اناث و اشیاء زیر خاکی، که کشف گردیده. طبع و منتشر شده بود. ایناث یک نسخه آن لفاً تقدیم میگردد.

تیسفون را یونانی ها کتزیفون مینامیدند و نویسندگان ارمنستان نام آن را دیسیون نوشته اند. بنا بر این عقیده نویسندگان قرون اسلامی، که پایتخت اشکانیان ری بوده، مدرکی ندارد، جز اینکه بگوئیم، که اشکانیان در نهضت خود بطرف مغرب، چندی هم در اینجا اقامت گرفته اند، ولی پایتخت آنها را مؤرخین غربی تقریباً همیشه تیسفون میدانند. بعدها چنانکه باید سلوکیه، که در طرف راست دجا بود، با تیسفون در طرف چپ رود مزبور و یک محل دیگر اتصال یافت و بهمین جهت پایتخت دولت ساسانی را اعراب مداین نامیدند. بی تردید میتوان گفت که شاهان اشکانی و دربارشان یکجا اقامت نداشتند و در عرض سا، از جایی بجایی حرکت میکردند؛ اما اینکه اینجاها کجا بوده و چه نام داشته، محققاً معلوم نیست، ولی از نگارشات نویسندگان غربی چنین برمیآید، که تیسفون مقر حکمرانی و ادارات دولتی بوده زیرا پلین این شهر را سر مملکت میداند (تاریخ طبیعی، کتاب ۶، بند ۲۷). تاسی توس مقر سلطنت (سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۲۶) و دیوکاسیوس شهر سلطنت. سترابون گوید، که شاه زمستان را اینجا با نشاطی، که از هوای عالی آن حاصل میشد، میگذرانید، (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۱۶). پلین گوید، که یارنها این شهر را ساختند، تا سلوکیه را تنزل دهند، ولی چون مقصودشان حاصل نشد، شهر دیگری را بنام ولوگوسرتا (پارسی کنونی

۱ - Ctesiphon

۲ - Volagesocerta.